



باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۹۲۷۹

رده‌بندی دیویی: ۶۱۰ ک۷۳۷غ ۱۳۲۱

سرشناسه: لنتوری، غلامحسین، قرن ۱۳ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: غاية الشفا

کاتب: / تاریخ کتابت: /

محل نشر: لکهنو ناشر: مطبع منشی نول کشور تاریخ نشر: [۱۳۲۱]ق.

صفحه شمار: ۸۸ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۱۵×۲۵ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: نامعلوم تاریخ ثبت:

یادداشتها: ناقص الآخر

در اقسام تب‌ها و درمان آنها

موضوع(ها): ۱. پزشکی سنتی. ۲. تب - درمان.

شناسه(های) افزوده: الف. عنوان.

فهرستنگار: تاریخ فهرستنگاری: اردیبهشت ۸۹

۴۴۶ شماره ۱۸۱ در فارسی

بعون صانع مکین و مکان و فضل خلاق زمین و زمان نسخه



در مطبع منشی نولکشور واقع لکهنو مزین بطبع مقبول جهان شد



بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از حمد رب العالمين وثنای سيد المرسلين عليه الصلوات والسلام وعلی آله الاطهار واصحابه الاخيار بدانكه اين رساله ايست در باب آنكه تپ چيست وچگونه گيرد ومعالجهٔ همه انواع آن تپ حرارتے غريب است كه اندرون برافروزد وبميانگی خون و روح اندر رگها بگذرد وبهمه تن پراگنده شود وگرم گرداند واز افروزيدگی آن مضرت در همه افعال طبيعی پديد آيد اين جمله ياد كرده آمد حد تپ است ولفظ حرارت جنس است وديگر لفظها فصلهاے ذاتی است كه حد بدان تمام ميشود وافعال طبيعی كه مضرت تپ در آن پديد آيد چون شهوت طعام وشراب گواريدن وقوت برخاستن ونشستن وخوردن و هضم كردن ومجامعت وانچه بدين متعلق است اندر آنكه تپها چند جنس است بايد دانست كه تن مردم چيزيست مركب ومايه تركيب آن سه جنس است نخستين اندامهاے اصلی كه بنياد تن است چون استخوان وپيه ورگها دوم مغز استخوانها وخون وديگر رطوبتها كه اندر رگها وتجويفهاے تن است چون بلغم وصفرا وسودا كه آنرا اخلاط گويند جنس سوم روح طبيعی وحيوانی

نفسانی

ونفسانی است بسبيل بخارها كه اندر همه تن پراگنده است وپيشينيان اين تركيب را بگرمابه مانند كرده اند چنانچه استخوانها وپيها ورگها كه اندر اندامهای اصلی بود آن بجاے سنگ است يا آجر كه خشت باشد وبنياد گرمابه بدان منحصر وخون ومغزيكه اندر رگهاست واستخوان واخلاط ديگر نيز كه در رگها وتجاويف انيست بجاے آب نهاده اند كه بگرمابه باشد وهرگاهيكه حرارت اندر اندامهاے اصلی آويزد اين جنس را دق گويند وهرگاه كه حرارت نخست اندر اخلاط بود پس اندامهای اصلی باز رسد همچنان باشد كه اندر آجرها وگرمابه آب گرم كنند خشت وسنگ وديوارهاء گرمابه گرم شود واين جنس را تپی خلطے گويند وهرگاهيكه حرارت اندر روح وبخارها آويزد خلطها واندامها ازان گرم شود وهمچنان باشد كه ديوارهای گرمابه خشت گرم كنند وآب گرمابه ازان گرم شود واين جنس را تپ يكروزه ميگويند وبتازی حمی يوم خوانند ويكروزه ازبهر آن گويند كه حرارت اين تپ نخست اندر روح آويزد وروح سخت لطيف است اندروی بسيار درنگ نكند كه زود تحليل پذيرد الا بجنسے ديگر باز بگردد ويك شبانه روز بيش نماند بدين سبب جنس سه است كه ياد كرده آمد حمی خلطے حمی يوم واز وجهے ديگر گفته اند كه تپ دو جنس است يكے بسيط واين تپ را گويند كه ماده آن يك خلط بود ومركب تپی را گويند كه ماده آن دو خلط باشد يا بيشتر وانواع سيزده است نخستين تپے است كه بذات خويش بيماری بود دوم تپے است كه اعراض دردے يا آماسے يا غير آن باشد سوم كه خلط را سخت گرم كند او را حاده گويند چهارم تپی است كه آهسته گران تر شود وآن را مزمنه گويند پنجم تپی است كه بروز گيرد ششم تپی است كه بشب گيرد هفتم تپی است كه بسهل گذرد هشتم تپے است كه صعب گيرد وباعراض متكسر بود نهم تپی است كه لازم باشد ونگسارد وآن را بتازی مطبقه گويند دهم تپی است كه لازم باشد وبگسارد وآن را بتازی مفتره خوانند يازدهم تپی سرد است دوازدهم تپے بالرزه است كه آن را

نافض گویند و رعده نیز خوانند سیزدهم تپی است که باندک مایه فراشا باشد و فراشا را بتازی قشعریره گویند این انواع که یاد کرده اند انواع کلیست و در زیر هر نوعی انواع بسیار است اما تپهاے خلطے از عفونت اخلاط است یعنی گنده شدن اخلاط و چهار نوع تولد کند زیرا که اخلاط چهار است بلغم و خون و صفرا و سودا و عفونت از دو حال بیرون نباشد خلط در اندرون رگها عفن گردد یا بیرون بدین سبب اقسام این تپ هشت باشد چهار آنکه اخلاط اندرون رگها عفن گردد و چهار آنکه بیرون رگها عفونت پذیرد و باز این همه را بیک دیگر ترکیب افتد و اقسام آن بسیار گردد آنچنان باشد که یک تپ با تپی دیگر یار شود یا با بیشتر مرکب گردد و نیز هر یکے را ازین تپها درجه باشد چنانکه بعضی سخت سوزان باشد و بعضی سخت آهسته و گاهی بعضے میانه تپی سوزان با تپے میانه مرکب شود و گاہے آهسته با هسته و گاہے میانه با آهسته و گاہے آهسته با تپے سوزان و گاہے مطبقه با مطبقه و گاہے مطبقه با نفتره و گاہے مفتره با مفتره و وقت گساریدن این نوبت آن باشد و وقت گساریدن آن نوبت این باشد و بیمار پیوسته اندر تپ باشد و چنان نماید که این تپ نوبت آن لازم است و هر گاهیکه مطبقه با مطبقه مرکب شود اعراض هر دو پیوسته برجاے باشد و فرق میان بعض بعض سهلے اعراض پدید آید و هر گاهیکه نفتره با مطبقه مرکب شود اعراض مطبقه لازم باشد و چون نوبت نفتره آید اعراض مفتره بر آن زیادت کند و هر گاهیکه بگسارد اعراض آن زائل شود و اعراض مطبقه برجاے باشد و تپها که از عفونت اخلاط تولد کند که بیرون رگها عفن شود آن را دائره گویند یعنی گردنده که پگاه میدارد و دیگر وز تمام می آید و تا بیه هم گویند یعنی تپها که بنوبت آید و نفتره نیز خوانند یعنی بار بیگسارد و باز می آید چنانچه اگر خلطے بلغمی باشد هر روز تپ آید و اگر صفراوی باشد یک روز آید دیگر روز نه این را غب نامند و اگر سودا باشد دو روز تپ نیاید و دیگر روز آید این را تپ ربع گویند اگر صفرا و بلغم غلیظ مرکب شود

یکروز گرم تر آید و یکروز سهل تر و این را شطر الغب گویند و آنچه از خلطے تولد کند که اندرون عروق عفن گردد آنرا مطبقه گویند و لازمه نیز گویند و این تپے باشد که نگذارد و اگر این خلطیکه عفن گردد خون باشد هم از دو حال بیرون نباشد یا درون عروق عفن گردد یا بیرون و حال خون که اندر عروق باشد دو گونه است یکی آنکه اندکے از خون عفن گردد یا گرم شود و بجوشد بے آنکه عفن گردد و تپے را که ازین خون تولد کند سونوخس گویند و این سه گونه بود یکے آنکه اندکی از خون عفن شود و بیشتر درست باشد دوم آنکه نیمه درست باشد و نیمه عفن گردد سوم آنکه بیشتر عفن گردد و کمتر درست باشد و تپے که ازین سه گونه خون تولد کند محرقه گویند و هر گاهیکه خون بکلی عفن گردد مردم زنده نماند و هر تپے که از گرم شدن خون تولد کند یا از عفونت خون هم مطبقه باشد و آنرا نوبت نباشد چه آنچه اندر عروق گرم شود یا عفن گردد و آنچه بیرون از عروق عفن گردد سبب آن آماس خون بود اندر اندامے اندامهای درون شکم چون معده و جگر و سپرز و زهره و رودها و شش و حجاب و عضلها و این نوع تپ از جمله تپها باشد که بذات خویش بیمارے نباشد ولیکن عرض بیمارے دیگر باشد و بر طبع آن پدید آید نه چون تپے که علاج هر تپے ضد مزاج آن تپ باشد و علاج این تپ علاج آماس العضو باشد که آماس اندر ویست۔

اندر آنکه تپ چگونه گیرد و چگونه گذارد هر گاهیکه ماده فزون از اعتدال اندر تن گرد آید و حرارت غریزیے عاجز آید از انکه اورا بگوارد و اصلاح آرد و بسبب فزونی بخار ماده بروح اندر شریانها غلیظ گردد و بدشواری گذار توان کردن و بدشوارے دم توان کردن حرارت آن بدل باز دهد و از دل بشریانها باز آید و بهمه تن پراگنده شود و تپ پدید آید از بهر آنکه سوء المزاج گرم که اندر عضوے پدید آید شریانها آن عضوے را که بدو نزدیک است و روح را که متصل آنست گرم کند و دل نیز بدان سبب گرم شود

از بهر آنکه شریانها اندر دل رسته اند و بدان پیوسته و شریانها بحرکت انقباض دل یعنی بهنگام فراز آمدن فراز هم آیند تا بسته شوند تا خون یا روح که اندر شریانهاست بسبب فرود آمدن شریانها بدل باز نگردد ولیکن اگر شریانها فراز هم آیند و راه باز گردیدن خون و روح بدل بسته شود پیش از آنکه این راه بسته شود مقدارے اندک از آنچه اندر شریانها است سوء المزاج پذیرفته بدل باز گردد بدین سبب روح که در دل و حرارت غریب باشد آن سوء المزاج قبول کند و بواسطهٔ شریانها اندر همه تن پراگنده شود علی الجمله هرچه میباید که از بخار تحلیل پذیرد چون بقعر تن باز گردد و خون را گرم کند و حرارت را بهواے دل که روح است رساند و گرم کند و از دل بشریانها پراگنده شود و بهمه تن رسد و تپ پدید آید واگر تن از اخلاط فاسد پاک باشد تپ یکروزه آید و اگر اندر تن خلطے بد باشد حرارت اندر ان خلط آویزد و تپی که بدان باز خوانند تولد کند بدین سبب دل همچنانکه مبداء حرارت غریزی است مبداء حرارت غریب گردد از بهر این گفته اند که تپ حرارت غریب است که در دل برافروزد و از دل بمیانجی روح و خون که اندر شریانهاست بهمه تن پراگنده شود و تپ پدید آید چون معلوم شد که تپ چیست و چگونه پدید آید باید دانست هرگاهیکه آنچه بقعر تن بازگشته شود و دل هواے دل را که روح است و خون را گرم کند و بهمه تن گسترده شد و تپ ظاهر کرده بگواه و بخاری لطیف و صافی گردد و برافروزد و میل بظاهر تن کند و تحلیل پذیرد و تپ گساریده شود تپ این است که یاد کرده آمد و گساریدن آن تپ

اندر آنکه تپ بکدام مزاجها بیشتر اثر کند بدانکه اکثر بمزاجهاے گرم و تر تپ تولد کند که اندر مزاجهاے دیگر خاصه اگر تری فزون از گرمی بود و ازین هر دو مزاج گذشته اندر مزاج گرمے غلبه دارد و اگر تری و خشکی برابر باشد تپ یکروزه تبهاے یکروزه که از بخار روح تولد کند بسیار آید و اگر از ان نگذرد عفونے شود و ازین نیز گذشته اندر مزاجیکه گرمی و سردی برابر بود و تری غلبه دارد تبهاے عفونی بیشتر آید و اندر

مزاج سرد و خشک تپ کمتر تولد کند خاصه حمی یوم۔

باب اندر حمی یوم گوید هرگاهیکه حرارت اندر روح و بخارها آویزد و در خلطها برسد اندامهای از ان گرم شود و تپ یکروزه از ان تولد کند همچنانکه اندر بیشتر وقتها بیست و چهار ساعت بود و ممکن بود که چندین عرصه ندارد و زود تر گذرد و باشد که ازین دراز تر گذرد و هفتاد و دو ساعت که سه شبانه روز باشد بماند جالینوس میگوید ممکن است که پنج شبانه روز ماند یا شش شبانه روز و این تپ خونی باشد که از گرم شدن خون حادث شود یا عفن باشد که بسبب بسته شدن مسام یا دهن رگها و گذرهای شریانها باشد و اغلب آنست که هرگاهیکه تپ پدید آید یک روزه و در سه شبانه روز نگذرد و از یک روزه بگردیده باشد و جنسے دیگر شده بگردیدن این تپ چنان باشد که حرارت از روح باخلاط تن یا اندامهای اصلی اندر آویزد و تپ یکروزه را شناختن دشوار است و علاج آسان و ابتداء دق همچنین است۔

اندر اسباب حمی یوم و علامات حمی یوم یکے آنست که اسباب او واصله است نه سابقه دوم آنکه اندر بیشتر تپها نافض نباشد یعنی لرزه و اطراف سرد شود و ممکن است که اندر بعض اندک مایه فراشار کند از بهر آنکه بخارے بد و گرم حاصل شود که پوست را بگزد تا فراشار پدید آید و نافض با وے باشد بسبب کثرت بخار سوم آنکه اندر مقدمه کسلی و تکسری و غنودگی کمتر بود چهارم آنکه حرارت او سوزان و تیز نباشد لیکن حرارت مردم شراب خوار و حرارت ریاضت معتدله بود پنجم آنکه روز نخست اندر بول اثر نضج بود که عبارت از قوام معتدل است و رنگ هم خوب باشد و نبض نیز برجاے بود هرگاهیکه طبیب روز نخست این هر دو نشان یافت حکم کند که تپ یکروزه است یا آنکه مرد نیکو نباشد حکم نتواند کرد که تپ یکروزه نیست از بهر آنکه ممکن گردد که تپ یکروزه بود بسبب تغیر بول و نبض حالے دیگر شود پیش از تپ

ششم آنکه ابتدای این تب نرم و آهسته بود و روزگار تزاید و بیشتر از دو ساعت نباشد
و اندر انتهاست او اعراض متمکن باشد یا او و رد اندر انها کمتر بود و اگر صداعی یا او رامی
دیگر باشد چون تب گسارید شود برطرف شود گسارییدن او بعرق خوشبو پاکیزه باشد و باندازه بود
پس اگر عرق بافراط بود حمی یوم نباشد این علامت خاص تر است هفتم آنکه خداوند این
تب را بگرمابه فرستند تا معلوم گردد چون اندر گرمابه شود اگر فراشا یابد که عادت نباشد معلوم
گردد که تب عفونی است بفرمایند تا از پاسے باز گردد و هیچ درنگ نکند و اگر فراشا
نیابد معلوم شد که تب یک روزه است و یا آنکه ممکن باشد که تب یکروزه بسبب درنگ اندر
گرمابه اخلاط ساکن را بسوزاند و بدان سبب تب یکروزه عفونی گردد پس صواب آن باشد
که از گرمابه بدین قناعت کنند جهت امتحان همین قدر گرمابه کفایت کند تا بدریافت آید که تب
کدام است بدین معنی درنگ بگرمابه نشاید کرد که خوف عفونت است۔

اندر اسباب آنکه حمی یوم تبے دیگر شود و بدانکه گردیدن تب یکروزه و جنس دیگر
شدن در خور اخلاط و احوال تن بود و اسباب دیگر که باین هر دو یار شوند چون خطا که اندر
تدبیر و علاج شود چنانچه اگر حال تن واجب کند که خداوند تب را غذا دهند و طبیب غلط کند
و از غذا باز دارد حال تب بگردد و جنس دیگر شود و اگر تن لاغر و خشک بود و مزاج گرم تب
یکروزه بسبب یافتن غذا فساد در اخلاط و اندامها اثر پذیرد و باعث تبے دق گردد و اگر
مزاج صفراوی بود موجب غب یا محرقه شود و اگر تن گوشتناک و خون افزا بود خون
گرم شود و تب او مطبقه گردد و باشد که خون او عفن شود و تب عفونی حدوث نماید
و اگر حال واجب کند که بشره را گرم کند و مسام را گشاده و طبیب از ان غافل باشد
حرارت اندرون تن و اخلاطے آویزد که فسرده ون بود و آنرا عفن گرداند و تب
عفونی شود۔

اندر علامتها که تب حمی یوم را توان دانست که دیگر شده است

هر گاهیکه تب گسارید شود و هیچ عرق نکند و یا اگر عرق کند حرارت باقی اندر تن و رگها مانده باشد
مدت انحطاط تب دراز باشد و نبض می گسارد و صداعے که بوده باشد زائل نمی شود
نشان آنست که حمی یوم جنسے دیگر شده پس اگر بشره یا نها گرم باشد و باقی حرارت
اندر تن هم هموارد آهسته باشد و اگر غذا خورد حرارت تب ظاهر تر شود و نبض مستوے
و با نظام باشد بصلیبی و صغر گراید۔

ببایددانست که حمی یوم تب دق شده و اگر چشم و روی رگها ممتلی و برخاسته شود
و نبض عظیم باشد و رخ بر افروزد ببایددانست که حرارت اندر خون آویخت و گرم گردد
حمی یوم سونا خس شد یعنی مطبقه دموے و اگر فراشای پدید آید و نبض مختلف و صغر شود
و اندرون همی سوزد و تن گران شود و رنجها زیادت کند بباید دانست که حمی یوم عفونی
شد در جمله هر گاهیکه حمی یوم بگردد و اندر وقت انتها نوبت و اندر وقت انحطاط
آن علامتهاے دیگر پدید آید **اندر علاج حمی یوم بطریق کلی** از بهر آنکه علاج
همه بیماریهاے بر غذا دادن و نادادنست و بر آب سرد دادن و نادادن است
و استفراغ کردن و ناکردن است و اندر گرمابه رفتن و نارفتن است و اندر علاج
این تب تدبیر کارها باید کرد اما غذا را باید دانست که هیچ کس را از صاحبان این تب
یکروزه از غذا باز نباید داشت مگر کسے که سبب تب او تخمه باشد و دیگران را از غذاے
لطیف و زود گوار اباید دادن که از وے خلط نیک تولد کند خاصه مردم صفراوے و کسی
که در اول تب فراشا یافته باشد اگر همه آثار در آغاز تب باشد لقمه چند
نان در آب یا گلاب یا شراب ممزوج باید داد و شراب ممزوج زود گوارتر باشد
و غذا اندر آخر نوبت باید دادن و اگر تشنه شود از آب سرد باز نباید داشت
بهر آنکه قوت برجاے باشد و چون قوت برجاے بود از مضرت آب سرد
نباید ترسید باید دانست که آب سرد اندر راحت دادن روح و باز داشتن

حرارت غریب از وے بهترین علاج باشد پس اگر اندر احشاء ضعیف باشد وتپ باشد اندک تر با حریره باید دادن دیگر باید دانست که صاحبان حمی یوم را اندر هواء گرمابه بسیاره نباید داشت لیکن اندر آب گرم چندانکه خواهد روا باشد۔

اندر آنکه حمی یوم چند نوع است بدانکه حمی یوم سه نوعیست یکے منسوب ست باحوال نفس دوم منسوب است باحوال تن سوم منسوب است باحوال که از بیرون تن وور زیر هر نوعے انواع بسیار است اما انچه باحوال نفس منسوب است تپی است که از غم وبیم واندیشه وخشم وترس تولد کند وانچه باحوال تن منسوب است تپی است که از رنج وریاضت تولد کند واز استفراغها از دار وها ودردها وآماسها و از طعام وشراب نایافتن واز تخمه وسده تولد کند وانچه بحالهاے بیرونی منسوب است تپے است که از آفتاب واز سرما وکثافت بشره واز غسل کردن باآبهاے معدن چون معدن زاک وشب وگوگرد وغیر آن۔

اندر آنکه حمی یوم از غم واندیشه وغیره تولد کند باید دانست که غم وهم دو حالت برخلاف یکدیگر از وجهے ومانند اما وجه خلاف آنست که غم حال است نفس را که هرگاه مردم چیزے در یاب رواز دست بشد یا از ان باز ماند وبدان نرسد یا کارے بیند از کسے که او را نا خوش آید وآنکس را از ان کار منع نتواند کرد وغمگین شود وقوت حرارت غریزی بدان سبب باندرون تن باز گردد وروح را گرم کند وحمی یوم تولد کند وهم حالیست نفس را هرگاه مردم خواهد که کارے تمام گرد وبهمه همت خویش چنانچه از خوانی وجویانی او مر انکارے را حرارت غریزے او بر افروزد ودل او بر مبیجوشد بدان سبب روح گرم شود وحمی یوم تولد کند از بهر آنکه حرکت روح اندر غم بسوے اندرونست واندر وهم بسوی بیرون هر دو مخالف یکدیگر اند سبب دوم آنکه خداوند غم یا از دست رفته باشد ویافت آن متعذر بود یا معجوز عنه

ومطلوب خداوند هم معجوز عنه باشد اگرچه آنرا بر نج توان یافت یا ممکن نباشد ووجه مناسبت هر دو یکدیگر آنست که هر دو طلبگاریست که حاضر نیست واندیشه حالیست میان این وآن از بهر آنکه اندیشه گاهے از جهت کارے حاضر باشد وگاهی جهت کارے غائب که خواهد بود بدین سبب علامت حمی یوم که ازین سه نوع تولد کند آنست که چشم اندر غم دور شود وچون فسرده وخوابانیده شود ورنگ روے سفید یا زرد وتر شود ونبض صغیر وبول ناری بود وبوے آن تیز شود این همه از بهر آنکه طبیعت از کارهاے که غم آرد گریزان ست حرارت غریزی وروح که بدان سبب میل باندرون دارد وعلامت حمی یوم که از بیم تولد کند آنست هر کاریکه شادی فراز آید حرکت چشم میل بسوے بیرون دارد از بهر آنکه طبیعت مراد خوبان بود ونبض هم بدین سبب میل بعظمے دارد واگر کارے باشد که غم آرد یا ترس نشانها این باشد وعلامت حمی یوم که از اندیشه تولد کند همبرین قیاس باشد اگر اندیشه اندر کاریست که شادی آرد حرکت چشم میل بسوی بیرون دارد ونبض عظیم باشد واگر کارے است پسندیده چون مکارم اخلاق ورزیدن وعلم آموختن ومانند آن باشد نبض وحرکت چشم بر حال اعتدال بود واگر اندر کاریست که غم یا ترس آرد حرکت چشم میل بسوے اندرون دارد ونبض نیز صغیر باشد علاج باید دانست حمی یوم که از غم تولد کند اندر روح حیوانی باشد ومعدن روح حیوانی دل است وانچه از بیم واندیشه تولد کند اندر روح نفسانی باشد ومعدن روح نفسانی دماغ است بدین سبب اندر علاج حمی یوم که از غم تولد کند رعایت وعنایت بدل بیشتر باید کرد واندر علاج حمی یوم که از بیم وتفکر تولد کند رعایت وعنایت بدماغ بیشتر باید نمود وعطرها واسفرغمها وروغن هاے خوشبوی بیشتر بکار باید داشت وهر یک را بمطالعه کتبها وخواندن وشنیدن سمرها وافسانه ها ونظاره ها وکارها که مردم را از اندیشه باز دارد مشغول باید کرد چنانچه صاحبان حمی یوم غمین را بحکایت ها خنده ناک وبازی هاے عجیب مشغول دارند

وبالحان طرب افزای دل خوش کننده وصاحبان حمی یوم همی وفکرے راهمچنین به بذلهاے خنده ناک وبازیهاے عجیب والحان خوش ومانند آن مشغول باید کرد واگر تفکر از بهر کارے بود که شادی فزاید گاهے امیدوار وگاهے بسخنان شیرین دینی واخروی مشغول باید داشت هر یکے را فی الجمله بضد ان تدبیر باید کرد همه صاحبان حمی یوم را گرمابه وآبزن ومالیدن اندک ونرم باید نه سود از بهر آنکه مالیدن بسیار سخت تحلیل میکند وخشکی فزاید وغذاهاے لطیف وزود گوار وتری فزای باید داد چون گوشت بزغاله وگوشت مرغ خانگی فربه وتخم مرغ نیم برشت وماهی تازه خرد وقلیه کدو ویالوده واین غذا باتفاریق واندک اندک باید داد تا بر معده گران نشود وچون از گرمابه وآبزن فارغ شود روغن بنفشه یا روغن نیلوفر یا روغن مغز کدو شیرین اندر همه تن بمالند وبر بسترهاے نرم باید خوابانید وغذاهاے لطیف اندک اندک باید داد واز جماع محترز باید بود که مضرت آن بزرگ است۔

اندر حمی یوم که از بسیاری خواب وآسایش تولد کند بدانکه بیداری مر روح را همچون حرکت است مر تن را از بهر آنکه بیداری که جز آن نیست که روح نفسانی حاسهارا بکار نفر باید وروح حیوانی حرکتهاے اندامهارا بر حسب اختیار نفسانی بر نظام همی دارد بدین حرکتهاے بخارها فزونی تحلیل از روح جدا شود پس هر گاهیکه مردم بسیار خسپند وریاضت که عادت کرده باشد از دست بدارد ابخرات فزونی دور کننده اندر روح بماند وتحلیل نیابد وروح بدان سبب مکدر وگرم حمی یوم تولد کند علامت این تپ سبب آن باشد یعنے هر گاهیکه معلوم شود که این کس بسیار خفته است وریاضت معتاده از دست داده است باید دانست که این تپ از افراط خواب وترک ریاضت حدوث کرده ونشان دیگر آنست که نبض بسبب بسیاری بخار ممتلی باشد علاج آن گرمابه کردن وعرق آوردن وآب معتدل بکار داشتن وریاضت معتدل کردن

ومالیدن

ومالیدن بدستهاے مختلف وغذا دادن هم از ان نوع که اندر دیگر حمیات مذکور شده لیکن سخت اندک باید داد وترک شراب کردن از بهر آنکه سبب زیادت بخارها گردد

اندر حمی یوم که از شادی تولد کند همچنانکه از افراط خشم حمی یوم تولد کند از فرط شادی نیز احداث کند علامتهای آن علامتهاے حمی یوم خشمی باشد مگر سستی خشم که بر خلاف آن باشد همچنانکه اثر خشم اندر چشم آن توان دید اثر شادی نیز اندر چشم آن توان دید وتواتر نبض این کمتر باشد علاج آن همچون علاج حمی یوم غضبی باشد۔

اندر حمی یوم که از ترس تولد کند همچنانکه از غم حمی یوم تولد کند از ترس نیز هم بدان طریق تولد کند از بهر آنکه اندر هر دو حال روح باندرون باز گردد از بهر آنکه طبیعت از غم وترس گریزان باشد علامات آن همچون علامتهای حمی یوم باشد که از غم تولد کند وعلاج آن همچون علاج این واثر ترس اندر روے این توان دید واورا از ترس ایمن باید کرد به مژدها۔

اندر حمی یوم که از رنج تولد کند هر گاهیکه رنجے بمردم رسد حرارت غریزی را برافروزد وروح را گرم کند از گرم شدن روح حمی یوم تولد کند علامت آنست که نخست رنجے رسیده باشد وبدان سبب بند او گشاده گرمتر از دیگر جایهاے باشد واندر اندامهاے درد وماندگی باشد وبشره خشک باشد وبر آخر تپ عرق نکند مگر آنکه رنج قوی نبوده وخشکی بافراط نباشد یا در آخر تپ عرقے اندک کند وممکن باشد که باین سعال خشک بر آید ونبض صغیر باشد ومیل بصلبی دارد وبول بسبب حرکت رنگین وتیره باشد وبسبب فرط تحلیل رقیق باشد علاج آسایش وخواب چندانکه ممکن باشد ووقت انحطاط اندر گرمابه رود وبجاے معتدل نشیند وسودمند آید چون از آبزن بیرون آید تری آب از خویشتن بنشف بردارد وهمه اندام را بروغن بنفشه یا روغن نیلوفر چرب کند وبدستهاے مختلف بمالند تا اندام نرم شوند وروے بگذارند که هیچ عرق

نکند و بعد فراغ گرمابه و آب زن غذا اندک خورد و میوه های تر دسر د عظیم النفع و موافق باشد و جلاب به از گلاب کرده بخورد و بر بستر نرم نشیند و جامه نرم پوشد و از هر چه خشکی فزاید دور باشد خاصة از جماع وغیره۔

اندر حمی یوم که از استفراغ تولد کند بسیار باشد که پس از آنکه دارو کار کرد حمی یوم تولد کند از بهر آنکه دارو اخلاط را بجنباند و بسوزاند و ارواح را نیز بسبب اخلاط حرکت افتد و همه ارواح گرم شود و حمی یوم تولد کند و باشد که حرکت داروها ارواح و خون را گرم کند سبب حمی یوم گردد و از پس فصد نیز تولد کند از بهر آنکه تیزی خون و تری فصد بخارهای صالح از این دور شود و باقی خون کمتری گرم گردد از بهر آنکه صالح از تن کم شود و باقی خون اندک تری و صفرا خبر نماید و بخارهای دخانی از وی برخیزد حمی یوم تولد کند علاج آنچه از دارو تولد کند سخت طبع را باز باید گرفت بتدبیرها که اندرین باب باز داشتن افراط دارو گفته شود و غذائی دهند که قوت و تری فزاید و اگر قوت سخت ضعیف شده باشد بعرض فم معده ضمادی گرم بر نهند چنانکه نیم گرم باشد برای آنکه هر چه نیمگرم باشد سستی آرد و اگر این ضماد بشره باشد و بروغن سنبل یا روغن مصطگی تر کرده بسیار نافع بود اگر تپ سخت گرم باشد و تشنگی همی آرد بر دل و جگر او ضمادهای خنک باید نهاد و دیگر روز گرمابه و آب زن بکار دارند و غذا تر و سرد و خشک و خنک دهند و علاج آنچه از پس فصد تولد کند همین باید کرد ولیکن بچیزهای قابض که طبع باز گیرد حاجت نباشد اندر

باز داشتن افراط دارو هر گاهیکه داروی مسهل یا داروی قے افراط کند دستها از بن بغل یا از بن ران بطناب‌ها یا نوارهی باید پیچید و بست و آغاز بستن از بن بغل و از بن ران باید کرد تا دست و یا کف پای و تریاق بزرگ و یا قلونیا باید داد و اگر ممکن باشد بگرمابه برود تا عرق کند یا آب گرم در زیر دامن او باید نهاد خاصة از سوی پشت و بدان

اندر گرد ناف گردانند و سر از ناف بیرون کنند تا بخارات بر و نرسد و عرق گشاده آید و هر گاه که عرق افراط کند شراب سیب و شراب انار باطباشیر می باید داد و آب آبی و آب سیب و آب مورد بر اندامهای وی باید مالید خاصة در پشت و کافور و گلاب و صندل باید بوئید و اگر از بهر افراط اسهال ضمادی سازند از پست وجود آب آبی و آب مورد و گلنار و طباشیر و خرنوب بر معده نهند نیک باشد و هوای خانه معتدل باید کرد و از بهر آنکه هوای گرم تحلیل کند و بیضه آرد و هوای سرد اخلاط را باندرون باز گرداند و اسهال زیادت کند و لقمه چند نان در آب انار تر کنند و بدهند و از پس آن اندک کعک سوده در شراب انگوری تر کنند و لقمه چند بخورند صواب باشد و پوست جو با اندک تخم خشخاش سوده سخت نیک باشد و حب الرشاد بریان کرده سه درم در دوغ بجوشانند تا سطبر شود مرطوب را شاید و شیر تازه جوشانیده چندانکه لختی آب کمتر شود سود دارد از بهر آنکه قوت تیزی دارو را از روده‌ها باز دارد و سوزش بنشاند لیکن اگر حرارتی بافراط یا تپی تولد کرده باشد شیر نباید داد و هر گاهیکه مزاج سخت گرم باشد اسبغول بریان کرده و صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی هر سه بروغن گل چرب کرده برب آبی بسرشند و برب سیب یا شراب مورد دهند و برمی نهند و در باز داشتن تیزی دارو از روده‌ها مسکه و روغن گاو سخت نافع است و جالینوس میگوید که مردی را دیدم سقمونیا خورد و استفراغ تمام کرد روز سوم دردی و سوزشی در روده‌های او پدید آمد و ثقل بافراط آمدی و همچنین نوبتی نهاده و هر چند که دردی و سوزشی هر روز معاودت کردی و ثقل بسیار بر آمدی بکرات در حال آنمرد نگاه کردم معلوم شد که مردی قولنجی بود و بجهت قولنج داروهای مسهل بسیار خورده و روده‌ها ضعیف شده و سقمونیا روده او را خراشیده بود و فضله که در تن او بود در روده‌ها بسبب خراشیدگی زبون یافته روی در آنجا نهاده بود و استقرار نمیکرد و باسهال اخراج یافتی بفرمودم تا غذای او از خندروس و نار دانگ

ساخته لختے از رنج کمتر شد پس از ان سماق نیز دادم تا رودہا را قوی گرداند و نان در شراب
قابض ہم دادم و از میوہا آبی و زعرور نیز مدتے اندک رنج آن بتمامہ زائل شد خندروس
چو برہنه باشد چو کندمه و جوردمی نیز گویند اندر تدارک حالہا که در دارو خوار پدید آید
غیر افراط اسہال ہرگاہیکه دارو مسہل استفراغ تمام کند و از پس آن فواق
پدید آید بزر قطونا در روغن گل و آب سرد بزنند و بدہند و اطراف به بندند و داروہا که عطسه
آرد در بینی دمند و ہرگاہیکه سوزش و حرارت پدید آید لعاب اسبغول با لعاب دانه
آبی با روغن گل یا روغن بادام یا روغن تخم کدو آنقدر که بہم رسد بریزند و ہر ساعتے
خوردن دہند و آوند چینی که جمال گوٹہ باشد داروی قویست ہرگاہیکه از وے رنجے
پدید آید رب آبی و رب سیب خورند و یا آب سرد غسل ہم روا باشد و آب بر سر
ہم ریزند و گاہیکه پس دارو وے قی خون بر آید شراب انگوری با شیر تازه آمیزند چنانکه
شیر فروتر باشد و بخورند تا مضرت دارو زائل گردد و پیاز بسرکه بخورند شکستن که از
دارو باشد دور شود۔

اندر حمی یوم که از درد تولد کند باید دانست که درد سر و درد چشم و درد دندان و
درد گوش و درد قولنج دار ذبیل در ہر اندامے که پیچیده شود پس چون قوی شود حرارت
بجنباند و روح را گرم گرداند بدان سبب حمی یوم تولد کند علاج آن نخست ازاله
درد باشد از بہر آنکه سبب تپ درد است درینجا تپ عرض است و درد مرض
چون سبب زایل شود تپ نیز زائل گردد زیرا که عرض تابع مرض است بر تقدیر اگر از
حرارت تدبیر عرض باقی مانده علاج آن ہمچون علاج حمی یوم باقی باشد۔

اندر حمی یوم که از آماس تولد کند باید دانست که اندر پیغوله ران
و بغل و نزدیک لوزتین آماس پدید آید و تپ از پس آن ظاہر شود
و این را ہم حمے یوم گویند علامت آن است که اندرین جائیہا

آماس پدید آید و تپ از پس آن ظاہر شود نبض عظیم و سریع و متفاوت باشد
بسبب حرارت و بسبب آماس لختے بصلابت گراید از بہر آنکه رگ گشاده شود
علاج نخست فصد باید کرد از رگے که فصد آن مر آن عضوے را موافق تر باشد
پس طبع نرم کنند و ماده آماس ازین بیرون با سہال سازند و غذا نیز کمتر باید فرمود
و حیوانے باز باید گرفت و بعلاج آماس مشغول باید شد اما نخست ضمادہاے سرد و قوی
باید نہاد تا آن موضع را قوی کند و ماده را باز پس دارد و بکار داشتن ضمادہا افراط
نشاید کرد تا ماده را خام ندارد و دل و فم معده را بشربتہاے خنک قوی کنند زیرا که
چون ادویه سرد بر آماس نہند بخاران بدل باز گردد و از شربتہا چون شراب انار و شراب
سیب ترش و اسبغول و شکر و شراب لیمون و شراب ترنج و آب میوہا موافق ترین
چیزہا باشد و شراب نیز موافق آید و آسایش نیز باید کرد تا آن وقت که ماده آماس
بتحلیل خرچ شود و یا پخته گردد بل از شراب دور باید بود که حرارت آن عفونت ماده
را یاری دہد اندر حمی یوم که از غشی تولد کند ممکن است که بسبب غشی روح را حرارت
و اضطراب حاصل آید و بسبب آن حرکت گرم شده حمی یوم تولد کند علامت آنست
که از نشانہاے تپہاے دیگر ہیچ نباشد و نبض در حالت غشی مختلف شود گاہے بسبب
غلبه سردی نبض باطل گردد و گاہے سبب حرارت که بر افروزد سریع شود و اندر
بیشتر احوال نبض صلب و دودے بود علاج نخست بگلاب سرد کردن و بر سینه
و روی زدن تا او را بیدار کنند و بخورہا سوختن و بوہاے خوش بویانیدن و
غذاہاے زود گوار دادنست چو ماء اللحم و زرده تخم مرغ نیم برشت و اندرین حالت
از تپ باک نباید داشت چون از غشی بیرون آید و قوت باز آید و تپ باقی ماند علاج
آن بشربتہاے سرد باید کرد۔

اندر حمی یوم که از گرسنگی تولد کند گاہے باشد که مردم گرسنه شود و حرارت

عزیزی از بهر آنکه غذا نیابد که آنرا هضم کند بر وے باخلاط تن آرد چه طبیعت از کار فرو بایستد بدین سبب بخار ہاے برخیزد و روح از ان بخار تیره شود و گرم گردد و حمی یوم تولد کند علامت آنست که نبض صغیر و ضعیف و صلب گردد علاج اندر آبزن نشیند و چون از آبزن برآید روغن مالند و غذا حسوے باید داد و کشک جو و اسفاناخ ماکوک علی الجمله حسوی سرد و تر اندکے خورد تا این حسو ہضم شود و بتدریج باسفیدباج و شوربا و کوفته و دیگر غذا ہا استعمال نمایند۔

اندر حمی یوم که از تشنگی تولد کند ہمبرین طریق که حمی یوم از گرسنگی تولد کند از تشنگی نیز کند و از ان اوے است از بهر آنکه بخار ہا از نایافتن آب و گذشتن بخار ہا تولد کند زیرا که تصاعد بخار ہا گرم و سوزان شود علاج اندک اندک آب سرد خورند مضمضه و غرغره کنند پس از ان جرعه خوردن آغاز کنند. و شربت آب میوه ہا خاصة آب انار ترش و آب خیار ترش و امرود چینی و بجر آبادی و اگر تواند که اندر آب سرد غسل کند باید کرد که نافع باشد پس بتدبیر خواب آسائش مشغول شوند و غذا آنچه خورد سرد و تر بهتر باشد هو الشافی بلطفه۔

اندر حمی یوم که از شراب تولد کند علاج این تب علاج خمار باشد آب انار و شراب غوره سرد کرده موافق ترین چیزہاست مالیدن اطراف و خواب سودمند باشد و اگر درد سرے باشد طبع را نرم با آب فواکه نرم باید داشت یا از فصد کردن یا از قے و چون تپ در انحطاط افتد اندر گرمابه شوند و آب جوش نیم گرم بسیار بر سر ریزند و غذا از دراج و تیهو و جوزه و مرغ خانگی چنانکه با آب غوره یا ملداانگ یا زرشک پخته باشد احتیاط باید کرد۔

اندر حمی یوم که از ناگواریدن طعام تولد کند بسیار باشد که مردم طعام بیشتر خورد و ناگوارد و آروغهاے ترش برآمدن گیرد و این آروغ بر دو گونه بود یکے

آنکه دودناک باشد و بوی آن گنده همچو بوے طعام دود رسیده و او را تباه کرده و طبیبان این آروغ را جائی دخانی گویند و سبب او گرمی معده باشد که اندر وے صفرا بیشتر تولد کند خاصة اگر طعامے گرم و صفرائی خورده باشد یا طعام لطیف که زود تر بسوزد و صفرا گردد و روح را گرم کند و موجب تپ گردد۔

و نوع دوم آروغ ترش باشد و بوی ترش دهد و تپ با آروغ ترش نادر اتفاق افتد و اگر تپے باشد ضعیف باشد و ممکن گردد که تپ چیزے دیگر باشد و باید دانست که حمی یوم که سبب آن بسیاری و ناگواریدن طعام باشد بیشتر کسے را گیرد که از پس طعام بسیار حرکت و غذاے استقرار در معده نکنند همچون حرکت ریاضت یا رفتن بآفتاب یا اندر گرمابه تا بدین سبب تصاعد ابخرات مزاج روح را گرم کنند و از اعتدال گردانیده تیره سازد خاصة اگر مزاج صفراوی باشد و بشره همو ے و مسام بسته علامتهاے این تپ آنست که اعراض همچون اعراض مطبقه باشد چشمهاے و رخساره ها سرخ و نبض عظیم و سریع و تپ سخت گرم باشد و بسیار بود که چهار نوبت یا هفت نوبت بگیرد و باز آید و همه حمے یوم باشد و جنسے دیگر نشود و نشان این بود که نبض همچو نبض تندرستان باشد و لون بدن بسبب ناگواریدن طعام سفید بود و ممکن باشد که بسبب حرارت بسیار و تولد صفرا و صعود بخار هاے گرم رنگین باشد هر وقت که بوے آروغ بگردد همچون بوے آروغ تندرستان باشد علامت ازاله تپ است علاج اگر طبع نرم داشته باشد و استفراغ که میان آن جز طعام فاسد جزے بر نیاید بهیچ علاج مشغول نباید شد جز آنکه آب گرم جرعه جرعه دهند تا معده در روده را پاک کند بقی از طعام فاسد چون تپ اندر انحطاط افتد بگرمابه باید شد اگر بسبب استفراغ صوری ضعف مزاج ظاهر نگشته باشد و الا از گرمابه زود بیرون آید و بعد برآمدن معده را قوت دهند به گلشکر یا بید ساده با سکنجبین ساده سفرجلی

وآب آبی ترش قابض بستانند وآب سیب ترش قابض در روغن گل بادے بهم برنند
و بآتش نرم بجوشانند تا که آب برود و روغن گل بماند و پشم پاره بدین روغن تر کنند
و بفشارند تا روغن برود و آن را گرم کنند و بر فم معده نهند و ببندند و اگر از صندل و
گل سرخ و اقاقیا و رامک و عصاره لحیة التیس و آب مورد و آب آبی ضمادی بر فم معده
نهند سود دارد پس اگر استفراغ خلطهاے دیگر هم آید و قوت ضعیف شود از گرمابه
باز نباید داشت و سفوف حب الرمان باید داد و ادویه باز گرفتن طبع مشغول باید شد
و خوردنی ها سرد باید داد که فساد کمتر کند چون سماقیه و زرشک و غوره و انچه بدین ماند و
شربت تیز چون شراب لیمون و شراب غوره و شراب انار و سماق و شراب زرشک
باید و تدبیر آسایش کنند و هرگاهیکه اسهال باز ایستد معده را بروغن افسنتین طلا
کنند تا قوت گیرد و اگر تپ سخت گرم نباشد روغن ناردین و یا روغن مصطگی طلا باید کرد
و بهتر آن باشد که پشم پاره بروغن چرب کنند و بفشارند تا روغن برریزد و بر فم معده نهند
سخت گرم باید از بهر آنکه هر چه نیمگرم باشد معده را ضعیف کند و هرگاهیکه این روغنها گرم
کنند همه اندر میان آب گرم کنند تا ضعیف نشود و اگر شهوت طعام نباشد گوارش که معده
را قوت دهد و طعام گوارد و سده بگشاید تناول نمایند لیکن پس از ان باید داد که
تپ پاک گسارده شود و هیچ اثر حرارت باقی نماند و بوئیهاے خوش و خنک باید بوئید
و اگر موسم تابستان باشد اندر خانه خوش خنک باید نشست پس اگر طبع خشک باشد
و ضرورت افتد تدبیر حبه که تنقیه دماغ کند و طبع نرم گرداند مشغول باید شد و تامل باید کرد
تا معده هیچ ثقل باقی نماند اگر ماند قی باید کرد نخست پس ازان نرم کردن و اگر قی دشوار
باشد مبالغه نباید کرد و تدبیر گواریدن طعام و دفع آن کنند بکمونی که در وے
بوره دو چندان باشد از انچه در نسخه ایست و اگر ثقل در امعاء فرود دین است
دفع آن بشیافها و حقنهاے موافق باید کرد و اگر اندر امعاء حرارتے و سوزشے باشد

حقنه نرم باید کرد از عناب و بنفشه و نشله و اسفرغمها و عطرها بکار باید داشت و از مجامعت
محترز باید بود و طیبهاے خنک تر بر سینه باید نهاد چون گلاب و کافور و صندل و لعاب
بزر قطونا و آب برگ خرفه و آب برگ بنفشه چند روز بدین تدبیرها مشغول باید بود تا ایمن
شود که حمی یوم جنسے دیگر از اجناس نخواهد شد والشافی هو الله۔

اندر حمی یوم که از خشم تولد کند از بهر آنکه حرارت غریزی را بجنباند و بر افروزاند
و بدان سبب دل را گرم کند و حرارت اندر روح آویزد و حمی یوم تولد کند علامت
آنست که چشم سرخ و دل برخاسته شود و رنگ روی سرخ گردد و اندر بیشتر وقتها گوشت
و ردی و رگها بر گردن دمیده و برخاسته شود اگر خشم اندر کارے باشد که و هیبے
و هراسے با وے باشد رنگ روی بزردی گراید و بسیار باشد که دست و اندامها بلرزد و آن
بسبب ضعیفی طبع باشد یا رطوبتے که حرارت خشم آن را بگذارد و بجنباند و بول گرم
شود و نبض شاهق و متواتر و ممتلی باشد علاج نخست برفق و مدارا و غذاها و سخنهاے
خوش خشم او را ساکن گردانند و بحکایات خنده ناک و بازیهاے طرفه و سماع آهسته
و آوازهاے نرم مشغول باید داشت و چون حرارت در انحطاط افتد اندر گرمابه
که آب سخت گرم نباشد باید رفت و اندر آبزن معتدل نشیند و اگر روزگار تابستان
باشد و مزاج سخنه احتمال کند چون از آبزن بیرون آید یکبار خود را در آب سرد افگند
و زود بر آید و بگلاب و کافور و صندل و بنفشه و نیلوفر بو کنند بر سینه نهند و شراب
انار ترش و شیرین کرده خورند شراب غوره یا شراب سیب ترش یا شراب ریواج
یا لیمون و غذا از تره ها سرد و تر باید داد چون کوک و کسینه و اسفاناخ و کدو و مغز خیار
و خیار و بادرنگ و بزورهاے از غوره و ریواج و ترشی ترنج و ماهی خرد تازه
مرصوص کرده و از شراب دور باشد از بهر آنکه شراب قوت خشم را زیادت
کند و تدبیر خواب و آسایش باید کرد۔

اندر حمی یوم که از بے خوابی تولد کند هرگاهیکه مردم را بے خوابی بافراط اتفاق افتد
چشمها دور اندر شود بسبب بسیاری تحلیل روح که تری چشم از انست و تحلیل
رطوبت که خواب از وے تولد کند و اندر نشست چشم ورم وے تهیج پدید آید بسبب ناگواریدن
طعام که بخارها تولد و تصاعد کند و بول تیره شود و از ناگواریدگی طعام رنگ روے تیز
و تکسر و اعیاء اندر همه اندامها پدید آید بسبب آن رنجوری و ناآسودگی روح باشد
حمی یوم تولد کند علاج این ست که بیمار را در خواب برد و اگر خواب نیاید نطول
سازند از بابونه بنفشه نیلوفر کشک جو نیکو کوفته پوست خشخاش نیم گرم بر سر ریزند
و اندر رطاشے کنند روغن بنفشه و روغن مغز کدو شیرین در وے همی چکانند
بخار آید اندر دستاری بر سر او کشند تا بخار پراگنده نشود بدین علاجها
باید خوابانید و چون تپ در انحطاط شود بگرمابه روند و آب نیم گرم خوش آینده بر سر
بسیار ریزند و اگر در آبزن نشیند اولے تر و لیکن زود بیرون آید تا هیچ عرق نکند و چون
از گرمابه بیرون آید غذاے لطیف باید داد از عناب و بنفشه و کشک جو نیکو فته و اگر
اندر رودها و فراقر باشد حقنه باید کرد که اندر وے تخم کرفس و بادیان و زیره و بوره
باشد و هر طعامیکه خورد و خوردن عادت نداشته باشد یا طعامی غلیظ تر و بیشتر
خورد و بدان سبب تپ عارض شود انتظار گساریدن تپ نباید کشید به تدبیر گواریدن
طعام و دفع آن مشغول باید شد از بهر آنکه این تپ همچو مطبقه است و چند روز باشد
باید دید اگر طعام گرم کیفیت بود و مزاج هم گرم است طبع را بماء الفواکه نرم باید کرد و بماء الرمان
یا شیر خشت و اگر طبع طعام سرد است و مزاج مریض هم سرد طبع را بگمونی نرم باید کرد
و روغن افسنتین در نیاب بکار آید بستانند روغن زیت و افسنتین رومی و در
قدحے کنند و قدحے را اندر پاتیله پر آب نهند و بجوشانند تا روغن قوت افسنتین را
گیرد و روغن ناردین و روغن مصطگی در معالجات معده گفته خواهد شد۔

باب اندر علامتهای حمی عفونے عفونے را آنچه خاص تر است علامت آنست
که آنرا سببے از اسباب واصله نباشد اسباب آن سابقه است از پیش حدوث تپ
سببها بیخوابی و بے آرامی و گرم شدن خون گرمی تپ و تاسه و گردیدن از پهلو به پهلو
همی باشد و بروز در خوشتن ماندگی و کسلانی همی باید و دست و پاے و همه اندامها میکشد
و پاے میزند و گاه گاه نفس تنگ میشود و رگهای سر و پهلوها که بتازی سر اشیف میگویند
کشیده شود و سر گران باشد و رگهاے بناگوش و صدغ میجهد و آب از دهان و بینی
بسیار می آید و تقصیرے در بول و براز تهیج و تواتر نبض بدین علامات یار باشد
وقتیکه این علامتها پدید آید و تدبیر آن کرده نشود تپ عفونے بر اثر آن پدید آید و
ضعف آرد و روے رنگ زرد شود و هرگاهیکه نبض فشارده شود علامت آغاز باشد
و فشاردگی نبض آن باشد که غایر و ضعیف و سریع و مختلف شود و اندر میانه نبضهاے
نبض این کس قوی افتد اندر نبض و تنفس حرکت انقباض قوی و سریع تر باشد از بهر آنکه
حاجت بیرون کردن بخار بیشتر باشد و اختلاف نبض اندر وقت تزاید تپ و اندر وقت
انتهاے تپ از جمله علامتهاے خاصه است تپهاے عفونی مگر اندر غب که اختلاف
نبض ظاهر نباشد از بهر سبکی ماده و اگر نبض فشارده و سریع شود علامت آنست
که تپ عفونی نیست حمی یوم است از علامتهاے حمے عفونے آنست که نوبت
نخستین عرق نکند و اکثر اوقات حمے عفونی یا دردسر و تشنگی باشد و زبان سیاه شود
و خاصه نزدیک انتها و احوال بیمار بسبب جهد طبیعت با علت مضطرب باشد و
بول اندر بیماری خام باشد تا آنکه نشان پختگی ظاهر شود و اندک باشد و ممکن است
که سخت گرم باشد و اندر بیماری مفتره یعنے تپهاء که میگسارد و نوبت بازقے باید نخست
فراشا کند یا لرزه قوی آید و بوقت گساریدن عرق کند یا بر بشره تری پدید آید
و اسباب فراشاے و لرزه چند است یکے تیزی و سوزانی خلط دوم

میل حرارت باندرون تن از جهت ماده که باندرون باشد وسبب فراشاے ولرزه وتیزی وسوزانی خلط بود وآنکه سرما همی یابد پندارد که سوزن اندر اندامهامے زنند و اگر دست برروے نهند گرم باشد وبسبب گرمی باطن تشنگی غلبه کند واگر سبب سردی خلط باشد بدان ماند که تن او درمیان برف افتاده است واگر دست بروے نهند سرد باشد همین فرق وامتیاز دراخلاط توان کرد وفرق قشعریره ونافض توان دانست سبب قشعریره تیزی وسوزانی خلط باشد وبظاهر سرما وباطن گرم وحرکت بے اختیاری هیچ نباشد چون لرزیدن اندامها وبرهم زدن دندانها ونافض خالی باشد که بیمار اندر خویش حرکتے بیرادی همی یابد وخود را منع از وے نتوان داشت وهمه اندامها چنان بلرزد که گویا استخوانها ازهم گسسته مے شود وسبب ضعف لرزانیدن نافض آنست که قوت دافعه عضلها قوی باشد هرچند که ماده سوزان تر وقوت دافعه قوی تر لرزانیدن نافض قوی تر باشد وبسیار باشد که سرما قوی باشد لیکن لرزه نباشد چنانکه اندر حمی بلغمی ربع می شود وسبب آن دو چیز است یکے آنکه ماده سوزان نباشد دوم آنکه قوت دافعه عضلها قوی نباشد وآن زا که سبب سردی خلط باشد برحر گویند بپارسی تپ سرد وسبب آنکه تپهاے در آغاز سرما کنند وبعرق گسارد آنست که حرارت اگرچه غریب باشد رطوبت را بگدازد وتحلیل کند آنکه رطوبتها همه در عروق نباشد بدان سبب تحلیل بیشتر افتد و عرق بسیار کند واندر آغاز تپهاے لازم هیچ سرما وفراشاء نباشد الا بسبب ضعیفی قوت یا بسبب میل کردن حرارت بجهت ماده تا بدان سبب اندر آغاز تپ اطراف سرد شود واین علامتے نباشد از بهر آنکه علامت بسیار است غلظتی ماده وضعف حرارت باشد وگاهے اندر بعض تپ قشعریره یا لرزه مرکب شود وعلامت ماده مرکب است۔

اندر اسباب سرمایافتن بیمار بوقت قشعریره سبب آنست هرگاهیکه خلط سرد

اندر تن ساکن باشد باو الفتی گیرد وبامجاورت او خو کند حس سردی آن نیابد لیکن حرارتے چون بدان خلط رسد که او را بجنباند حس او یافته شود همچو کسے که اندر گرمابه آب سخت گرم بر خویشتن ریزد واجزاے رطوبت از معده بجنبد وبگدازد وخواهد که تحلیل پذیرد کیفیت آن محسوس گردد وهمچنین تا خلط سودا اندر موضع خویش ساکن باشد آن موضع را که باو خو کرده است کیفیت آن محسوس نباشد لیکن چون حرارتے غریب او را بجنباند واندر تن پراگنده کند اعضاے دیگر که باو خو کرده نباشد کیفیت آن بیابد سبب سرما که در مقدمه تپ پدید آید اینست

اندر شناختن قانونها که بعلاج این تپها بکار آید طبیب را باید که در معالجه آنها تپها قصد بسه چیز کند یکے آنکه گرمی وخشکی تپ را بچیزهاے سرد وتر تلافی کند وبدان تسکین دهد دوم آنکه قوت بیمار نگاه دارد سوم آنکه بنگرد اگر ماده بسیار است آنرا کم کند واگر خام است پخته بزاید واین چنان باشد اگر ماده غلیظ باشد او را بچیزهاے معتدل رقیق کند واگر غلیظ نباشد رقیق باشد بچیزهاے مغلظ معتدل کند وگاه باشد که آنکه تپ باشد غلظتے وخامی خلط از تدبیر تسکین آن باز دارد بپزانیدن خلط وترقیق آن مهم تر باشد اگر چیزهاے پزنده ومعتدل کننده میل بگرمی دارد ودلایل خود همه گرم باشد چیزها که اخلاط را گرم کند هم گرم باشد طبیب اندر چنین جاے نگاه کند تا کدام مهم آسان تر است ماده پزانیدن یا تسکین دادن یا کم کردن یا قوت نگاه داشتن بدانچه آسان وسهل تر باشد مشغول باید شد واندر بیشتر جاها احتیاط آنست که بکشکاب قناعت کند واگر ماده کمتر باشد بکهفته اصلاح کند وماء الفواکه دهد وهرگاه که حرارت سخت قوی باشد وطبیب بسبب زیادت حرارت از خود رخصت نیابد که جز تبدیل مزاج وتسکین حرارت مشغول شود واگر قوت بیمار ضعیف باشد اولاً به تسکین حرارت ونگاهداشتن قوت مشغول شود بچیزهاے که اندر چنین جاے لائق تر بود چون کشکاب غلیظ وقرص نان یا ماهی تازه خورد ونبسرکه پخته یا با آب غوره یا با آب انار ترش یا به زرشک وتسکین

حرارت اندرین حال بقرص کافور کنند و مانند آن از بهر آنکه مضرت آن بیش از ماده بود و ماده را بفشرانند و خام کند و بیماری دراز تر گردد و هرگاهیکه طبیب بیند که قوت مریض بجاے آمده باشد و حرارت ساکن تر شود بتدبیر اخراج و اصلاح ماده مشغول شوند و مراعات جانب تپ فرو نگذارند و اصلی بزرگ تر اندرین علاج آنست بنگر و اگر مزاج طبیعی یعنی حالت تندرستی است و بیماری گرم افتاده بدانند که از مزاج طبیعی دور افتاده تدابیر بارده اختیار کنند و اگر مزاج طبیعی گرم است و بیماری سرد معالجه ضد آن باید کرد و اگر مزاج و بیمار هر دو گرم باشد و فصل و سال و هواے شهر ش و عمر همه گرم باشد بدانند که سبب بیماری سخت قویست مثلاً مرد جوان را در ولایت حجاز اندر فصل و هواے تابستان تپ گرم آید باید دانست که این تپ موافق مزاج عمر و فصل و ولایت باشد و سبب سخت قوی بود و اگر مرطوب را در ولایت شمال در فصل زمستان تپ گرم آید و بیماری گرم افتد توان دانست که از مزاج عمر و فصل و ولایت دور است و هرگاهیکه تپ و درد سر عارض باشد بعلاج تپ مشغول باید شد که بسبب صعوبت درد نوبت تپ دراز تر و گرم تر شود و علاج صداع و حمی هر دو برابر باید داشت و در هر دو بچیزهاے بوئیدنی ساکن گردد و هرگاه که بول زعفرانی شود اندر تپ دلالت کند که اندر جگر و حوالی آن آماس است جز سکنجبین نباید داد یا کشکاب رقیق یا روغن بادام و چون تپ ساکن شود بعلاج آن مشغول شوند و خداوند تپ گرم را اندر تابستان در سردابه و خسخانه نشاید خفت از بهر آنکه هر دو ظاهر تن را خشک کند و حرارت باندرون تن باز گردد و اولے تر آنست که تن بجامه پوشیده دارد و هواے خانه خنک گیرد تا هواے که نفس گیرد خنک باشد و هیچ بیمار را و اوایل تپ و بیمارے از قرص ها که براے تپ خورند چون قرص کافور و قرص کهربا و قرص گلنار نشاید داد مگر پس از آنکه ماده پخته باشد و استفراغ کرده باشد اندر تدبیر آب سرد خوردن

بدانکه خداوند تپ گرم را از آب سرد باز نباید داشت مگر آنکه ماده خام باشد و غلیظ و ترس باشد که غلیظ تر شود باز باید داشت و اگر ماده رقیق و صفراوی باشد آب سرد بهترین چیزهاست از بهر آنکه بنضج صفرا اوست که قوام او معتدل کند و قوام دهد و مرضاد مزاج صفراوی است اگر در معده یا جگر ضعیفے باشد یا از اندامهاے اندرونی در اندرونی آماسے باشد و یا در عضوے درد سے باشد و یا حرارت غریزی ضعیف بود و یا بیمار آب سرد خوردن عادت نداشته باشد چنانکه مردمان گرم سیری یا سخت لاغر باشد و آب سرد در حرارت خون نشاید داد از براے آنکه حرارت غریزی فرو نشاند و ضعف زیادت کند و بیم فواق و تشنج باشد در جمله نخست نگاه باید کرد اگر ماده گرم و رقیق باشد و تیز و غلیظ و نضج یافته و تن گوشت ناک و حرارت غریزی تمام تر و قوت قویست و احشاء بسلامت و آب سرد خوردن هم عادت بوده باشد هیچ مضرت اثر نکند بلکه خوردن آب سرد سود دهد و بهترین علاجے باشد و اگر بخلاف اینست سخت زیان رساند و اکثر بود که چون آب سرد خورده شود و طبیعت قوت یابد ماده را بر وجهے که ممکن باشد بعرق یا ادرار یا اسهال دفع سازد و بیمار عافیت یابد و هرگاهیکه طبیب اندر تپهاے محرقه داند که حرارت ساده است و اگر آب سرد بمقدار یک نیم من بدهند چنانکه لرزه بر اندامهاے بیمار افتد و رنگ او سبز شود حرارت فرو نشیند و تپ گسار یده شود و ممکن باشد که حمی بلغمی بود و ضعف بمعده و جگر بود یا آماسے در اندام باطنی یا غیره اگر طبیب بتر بهد که اگر از آب سرد باز دارد و بول شود و ستورے دادن آب سرد خورد اولے تر است او باز داشتن اگر مانعے باشد چون خالی خلط و یا آماس تدبیر این سهل است از تدبیر ذبول لیکن اندر چنین حال آب سخت سرد نباید داد اگر با سکنجبین یا جلاب ممزوج کند مضرت او در غلظت ماده و تصلب آماس کمتر باشد باید دانست که کمترین مضرتے در بسیاری آب سرد خوردن آنجا که مانعے باشد

آنست کہ مسام را بہ بندد و بدان سبب نوعے دیگر از تپ زیادت شود و ممکن است کہ این تپ ثانی از اول تپ قوی تر باشد و کسانی را کہ تپ نباشد از بسیاری آب سرد مضرتہاے بزرگ پدید آید خاصۃً اگر در تن خلطے خام باشد و اگر عضوی ضعیف باشد آفتی در فعل آن ظاہر شود و دم زدن و چیزہاے بجراء طعام و شراب فرو بردن دشوار بود رعشہ و تشنج و ضعف گردہ و مثانہ و درد قولون تولد کند و ہر شربتے کہ از آب سرد خوردہ شود اندر معدہ دیر بماند و قراقر کند و طعامیکہ در معدہ باشد تباہ کند و چون از معدہ فرو رود اندر معا رصایم دیر بماند و بجگر دیر شود و بدین سبب نہ تشنگی بنشاند و نہ ادرار کند از بہر آنکہ چون اندر معدہ بماند لختے خنکے او بجگر و عروق رسد تا تشنگی بتواند نشاند و از جگر نیز دیر بگذرد تا ادرار بول بتواند کرد و کسیکہ صبر تواند کرد با سکنجبین و جلاب خورد تا زود از و بگذرد و اندر تپہاے کہ بنوبت آید در آغاز تپ آب سرد خوردن بسیار زیان دارد و اگر حالت درد مثانہ و نوبت آن بجوز و مضرت سنگ مثانہ گمتر شود زیرا کہ مفتت حصات است و کسی را کہ در حالت صحت از آب سرد مضرتے بود در بیماری بیشتر باشد احتراز ضروریست ہو الشافی العلیم اندر احوال و خاصیت سکنجبین بدانکہ سکنجبین شراب مرکب است از سرکہ و عسل و آب یا از سرکہ و شکر سفید و گلاب در جملہ ترکیبی سخت نیکوست از بہر آنکہ سرکہ بطبع خود سرد و خشک است و بتردی و تیزی گذرندہ و مضرت او اندر اعصاب و اعضاے عصبانی چون معدہ و رحم عظیم باشد از بہر آنکہ عصب سرد است و سبب سردی او آنست کہ اندر وے خون نیست بدین سبب ہمہ بردد تہا او را زیان دارد خاصۃً کہ با سردی تیزی و گذرندگی داشتہ باشد ہیچ جز از وے نماند کہ مضرت سرکہ بوے نرسد و منفعت او آنست کہ صفرا را قہر کند و قوت او را بشکند و مضرت عسل آنست کہ مزاج را گرم کند و صفرا تیز کند و گرداند و منفعت او آنست کہ بادہا را بشکند و رطوبت کہ سخت غلیظ و لزج باشد لطیف کند پس چون سکنجبین سازند مضرت عسل بسرکہ شکستہ شود

و مضرت سرکہ بعسل منفعت ہر دو با منفعت آب حاصل آید و خاصیت سکنجبین آنست کہ تشنگی بنشاند و صفرا بشکند و ساکن گرداند و کام و دہان را تر دارد و رطوبت غلیظ و لزج را کہ اندر گذرہاے دم زدن و گذرہاے اخلاط باشد لطیف کند و رطوبتے کہ بسرفہ صعب و دشوار بر آید سہل تر بر آورد و بر انداز و سدۂ اندامہاے اندرونی بکشاید و خلط رقیق را با درار بول اندر گمہا بیرون آرد گاہ باشد کہ طبع را نرم کند و بجنباند و اسہال آرد لیکن باید کہ بسیار ترش نباشد تا باین منفعتہا مضرت نشود از بہر آنکہ سکنجبین ترش اثرے قوی کند منفعت و مضرت ہر دو زود شود مضرت عظیم باشد و ہر کہ از سکنجبین ترش بزودی منفعت نیابد علامت آنست کہ با خطرہ باشد و مادہ نضج پذیر نیست و چون قوت سکنجبین قوی تر باشد رطوبت لزج را لطیف کند و بسرفہ بینداز و د و بآسانی گذرہاے دم زدن پاک کند و اگر قوت ضعیف باشد مادہ را بسرفہ نتواند انداخت خناق پیدا کند پس بر طبیب لازم باشد کہ اندر حال قوت سکنجبین و در حال مادہ و کمی و بیشی آن و رقت و غلظت مادہ نگاہدارد تا مادہ نضج پذیر ہست یا نے و اندر بیمار امید خلاصی ہست یا نے و اگر امید ہست و روزگار زمستان باشد سکنجبین معتدل دہند و نیمگرم کنند و اگر موسم تابستان باشد با آب سرد بیامیزند تا تشنگی بنشاند اندر تدبیر کشکاب بیشتر طبیبان استعمال کشکاب در علاج تپہا از بہر آن اختیار کردہ اند کہ معالجہ بیماری بضد آن باید کرد و اندر تپہاے محرقہ و مطبقہ و غب حرارت غریزی ناری شود و تپہاے عفونی بعض سوختہ و بعض خام باشد تدبیر انچہ سوختہ شدہ باشد و نضج انچہ خام باشد ہم باید کرد و قوت بیمار اندر میان نگاہ باید داشت و قوت را بہ تبدیل مزاج و غذا نگاہ میتوان داشت و آن چیزیکہ مزاج را تبدیل کند شربتہاے خنک است و انچہ قوت را نگاہدارد غذا است و معدہ را بشربت و غذا ممتلی نشاید کرد از بہر آنکہ طبیعت را بسہ کار مشغول کردہ اند یکی آنکہ ہضم شربت دوم آنکہ ہضم غذا سوم نضج مادہ این مشکلتر است کہ با این

همه عوض تری که حرارت تپ ازین بیمار گداخته و تحلیل کرده باز به تن رساند از بهر این کار
شربتے چشانند که این منفعت بسے از وی یافته شود هیچ چیزے را بجای کشکاب نیافتند
برائے این کار خواص آن را اختیار کردند از بهر آنکه نضج ماده دهد و طبع او که تر است تشنگی
بنشاند و از نرمی و تری خود و همواری گی تمام خود ماده را اعتدال کند و بپزد و درشتیها را گرم گرداند
و از تری و سردی مزاج خود با گرمی و خشکی تپ مقاومت کند و زود هضم شود و قوت نگاهدارد
و تن را غذا دهد و بسبب آنکه لغزنده است بسرعت هضم شود و از رگها بگذرد و رگها را سوده دهد
و هیچ آلودگی از وے اندر رگها نماند برائے آنکه با لزوجت لغزنده است و زود آمیسنده
و آن خاصیت جز کشکاب را نیست از بهر آنکه از چیزے سرخ لغزیدن و زود دون کم آید
و ماسوائے این کشکاب را دو جانب دیگر است یکی آنکه قوت او یکسانست و هر قوت او
قوتہائے متضاده است چنانکه در خوردنیہائے دیگر است مثلاً چون عدس و از بهر آنکه
قوت او یکسانست غذائے که دهد بغایت نیک بود و قوت فزاید بدین سبب سست
مردمان که خواهند که قوت انسان قوی باشد و در تن خلط بد تولد نکند چون کسی که آن بامداد
نان بے نان خورش خورند و هنگام شب گوشت بخورند درین قوتہا ایشان قوتہای مختلف
نباشد و اگر در کارے قوت کند اندر تن ایشان خلط بد خواهد که بجنبد و سبب ضعف و
بیماری شود خاصیت دوم که تن را غذا دهد و قوت را نگاهدارد پس چون در کشکاب این
خاصیتها یافتند او را اختیار کردند و ترکیب دادن آن چنانست که در ابتدائے
کشکاب رقیق و نزدیک انتها کشکاب باز گیرند و اگر بچیزے حاجت آید بجلاب سکنجبین
قناعت کنند و آنجا که رعایت قوت ضروریست کشکاب غلیظ دهند و طریق پختن چنان
باشد که یک پیمانه کشک جو در بست پیمانه آب بپزند و کف بردارند تا پنج پیمانه آب ماند بپالایند
کشکاب رقیق باشد و غذا اکثر دهد و تری بیشتر کند و ماده را بهتر بپزاند و رگها را پاک تر شوید
و سردی باعتدال کند و زود تر هضم شود و کمتر ترش گردد و کشکاب آنجا بکار

باید داشت که بیماری ساکن شود و عرض خطرناک و در دست ضعیف نباشد الفصد و
اسهال حاجتے نبود که مهلت دهد اندر غذا انگاه داشتن بیمار هر گاهیکه طبیب خواهد قوت
بیمار نگاهدارد و جز غذا چاره نباشد ولیکن ده چیز نگاه باید داشت اول طبیعت بیمار
دوم اوقات بیماری سوم قوت بیمار چهارم عادت بیمار پنجم سحنه بیمار ششم شهوت بیمار هفتم
وقت نوبت تپ هشتم فصل سال نهم عمر دهم سببها که از غذا باز دارد و آنچه تعلق بطبیعت
بیمار دارد آنست نگاه باید کرد که بیماری حاد است یا مزمنه یا میان هر دو هتدبیر غذا
در خور طبیعت بیمار و درجات آن باید کرد و حال درجات بیماری آنست که بغایت تیز نیست
و تیزی غایة الحدة گویند و این در روز دوم یا سوم یا چهارم یا پنجم بحران کند و بعض حاده
مطلق بود و این بیماری باشد که اندر روز هفتم یا نهم یا یازدهم یا چهاردهم بحران کند و بعض
آهسته تر ازین باشد اما بیماری که بغایت حدت باشد ببیند که قوت قویست
و تا وقت انتها قوت بر جاے تواند ماند طبیعت را یکبارگی از غذا باز گیرند تا طبیعت بر علت
مستولی شود و روے بماده بیماری آرد و آن را بالی باید دفع کند و این چنان باشد
که بیمار را اندکے جلاب شکر اگر سے باب آمیخته بدهند چنین برنگ و مزه جلاب
سخت ظاهر نباشد و این را طبیبان التدبیر الذی غایة الطاقت نیز گویند و اگر
مزاج بیمار یا فصل سال سخت گرم باشد بر اثر این جلاب اندکے سکنجبین معتدل
یا آب گلاب آمیخته دهند و اندر بیماری هاے که حاده مطلق بود و از ان نوع باشد که
روز هفتم بحران کند تا بروز اول کشکاب رقیق یا اندکے جلاب یا شراب بنفشه
می باید داد و اگر صفرا سخت غالب باشد انار ترش و شیرین بهم باید داد مگر
روز ششم که با جلاب و یا کشکاب باید داد یا آب انار شیرین اندک باید داد و
روز هفتم که روز بحرانست نباید داد و اگر تشنگی غلبه کند گلاب سرد
کرده بماے باید داد و این را طبیبان تدبیر لیس فی غایت الطاقت گویند و

اگر بیماری ازان نوع باشد که روز نهم یا چهاردهم بحران کند هر روز دو بار کشکاب غلیظ
باید داد یا کشکاب با ثفل واگر شهوت قوی بود بامداد کشکاب آخر روز مزوره کدو
واسفناخ وغیره باید داد واین را تدبیر لطیف مطلق گویند وهر بیماری که آهسته تر
بود تدبیر لطیف غلیظ تر باید کرد آب مرغ واطراف طیهوج و دراج وغیر آن باید داد
وماهی تازه خورد وزرده تخم مرغ نیم برشت شاید داد واین را بیماری تدبیر غلیظ گویند
واندر تندرستی تدبیر لطیف واندر بیماری مزمنه تدبیر لطیف نشاید کرد از بهر آنکه با تدبیر
لطیف قوت تا وقت انتها یاری ندهد تدبیر غلیظ باید کرد وبتدریج لطیف می کنند
تا وقت انتها بتدبیر لطیف باز آورده بود تا قوت بسلامت برجاے باشد وچون
وقت انتها باشد علت را الطبیعت باز گذارند وقوت را بروے مسلط کنند وهیچ غذا مشغول
نگردانند تا طبیعت بکار خویش کند وانچه تعلق باوقات بیماری دارد آنست که بیکبار ناگاه
تدبیر گردانیدن تندرست را زیان دارد وکیفیت بیمار را ازین سبب در اول بیماری را
تدبیر گردانیدن رخصت باشد که چیزے غذاے داده شود چنان باید کرد که نخست
میل بغلظت کنند وبتدریج لطیف میکنند تا وقت انتها بنهایت لطافت باز آورده باشند
چنانکه یاد کرده اند تا بیکبار تدبیر بر خلاف عادت گردانیده نباشد تا که قوت ضعیف
نشود وانچه تعلق بقوت بیمار دارد آنست بدانی که تدبیر غلیظ اگرچه قوت را
زیادت کند بیماری را هم مدد دهد وتدبیر لطیف اگرچه قوت را ضعیف کند بیماری را
نیز کم کند وهر غذائیکه گوهر او تنگ بود وباندازهٔ حاجت خورند قوت را نگاه دارد واین را
که بیمار غذاے خورد که گوهر او تنگ باشد وباندازهٔ حاجت بود تدبیر معتدل را گویند
وطریق دیگر اندر نگاه داشتن قوت آنست بنگرند اگر بیماری از امتلاے باشد وقوت
برجاے بود تدبیر لطیف باید کرد واگر بیماری از ناپافتن غذا یا استفراغ افتاده باشد
وقوت ضعیف شده باشد تدبیر لطیف وغلیظ بهم باید کرد واز تدبیرهاے

صواب در نگاه داشتن قوت شاد داشتن بیمار است وبرآوردن مرادهاے او وجستن
رضاے او واستراحت از هواے بهواے دیگر موافق تر ونشستن از جاے بجاے
خفتن واحضار دوستان وخوشنود کردن او را بامید چیزها وبشارت دادن باحوال با
تا قوت حیوانی ونفسانی بدان قوت گیرد وانچه تعلق بعادت بیمار دارد آنست که بنگرند اگر
عادت بیمار بسیار خوردن است غذا بیکبار باز نگیرند نه اندر ابتدا ونه در نوبت ونه در وقت
تزاید ونه در انتها ونه اندر امراض حاده از بهر آنکه غذا باز گرفتن از وے خطاے بزرگ
باشد وبیم است که غشی ظاهر کند خاصه اگر سخنه صفراوی باشد وقوت ضعیف
باشد بیم آنکه زود تر هلاک شود واگر قوت بود بیم آنست که گوارش وکاهش اندر تن
او پدید آید که آن را ذبول گویند وهرگاهیکه حرارت غریزی سخت قوی یا سخت ضعیف باشد
غذا باز نشاید گرفت از بهر آنکه اگر قوے باشد برین غذائیت صبر نتواند کرد واگر
سخت ضعیف باشد چون غذا باز گیرند مرده گشته شود واگر بیمار کم خوردن عادت
داشته باشد غذا باز باید گرفت یا اندکے کشکاب رقیق یا آب انار ومانند آن
باید داد وانچه تعلق بسحنه بیمار دارد آنست که بنگرند اگر بشره نازک ومتخلخل باشد غذا
باز ندارند واگر بشره درشت ومسام بسته باشد تدبیر لطیف کنند چنانکه طبیعت
بیمار را تدبیر واجب کنند وانچه تعلق بشهوت بیمار دارد آنست بنگرند تا از کدام
طعامها موافق تر وسود مند باشد وکدام آرزو کند که انچه سود مند تر باشد ورغبت کند
غنیمت دانند واگر چیزے کم سود مند آرزو کند اندک باید داد از بهر آنکه طبع آن را بهتر قبول
کند وزود گوارد واز آن قوت بیشتر یابد باید دانست که اندر بیشتر حالها شهوت بیمار
ساقط شود بدین سبب باید که طبیعت متابعت از روے بیمار کند اگر داند که آرزو سخت
نهان کار نیست اصلاح کرده دهد واگر ازان نوع آرزو کند که چیزے بسازند
آرزوے او را دادارند وانچه تعلق بوقت نوبت دارد آن است بنگرند اگر

نوبتهاے تپ بر نظام ہمی آید در وقت نوبت وپیش از شش ساعت غذا نشاید داد تا
تپ ناک گشاریده نشود واگر وقت انحطاط یا وقت گساریدن تپ وقت عادت غذا
خوردن بیمار باشد بسیار نیک باشد واگر او حمی مطبقه باشد اندر آنوقت که کمتر باشد تدبیر
غذا نشاید کرد واگر تپ کردن ونوبتهاے او بے نظام باشد غذا بوقت عادت باید داد
وانچه تعلق بفصل وسال دارد آنست که اگر موسم فصل تابستان است غذا پیش ازان خورد
کہ روز گرم شود ورغبت طبیعت بیمار بغذا اول روز کہ ہنگام گرما نشده باشد غنیمت باید دانست
از بہر آنکه حرارت غریزی آن وقت قوی تر باشد بفصل سرما انچه طبع آنرا بہتر قبول
کند باید خورد واگر وقت دیگر خواہد باید کوشید تا بدین باز اید واگر فصل زمستان باشد بوقت
نیمروز دہند کہ حرارت غریزی در زمستان آنوقت قوی تر شود ودر فصل تابستان غذا بتفاریق
باید داد در اکثر اوقات وگوہر غذا سبکتر ولطیف تر باید واندر زمستان کہ مسام بسته شود
بیکبار خوردن ان قدر کہ طبیعت بہضم آن وفا تواند کرد فصل خریف بدترین فصول ہا است
تدبیر نگاہداشتن قوت وپرانیدن برفق باید کرد وتدبیر معتدل وبتفاریق باید فصل بہار اگرچه
فصل معتدل الیست اما از بہر آنکه اندرین فصل اخلاط در تن بجنبید وبگداز د وزیادت شود
غذا اندک تر ودیر تر ازان باید کہ در زمستان خورد تا امتلا پدید نیاید وانچه تعلق بسالها
عمر دارد آنست بنگرند اگر بیمار کودک است غذا باز نگیرند جهت آنکه حرارت غریزی
در کودک فزون تر بود کہ ہاضمہ را یاری دہد وگوہر اندامہاے او تر وتازک باشد
از غذا باز داشتن تحلیل بیشتر پذیرد وموجب ضعف قوی گردد واگر بیمار پیر مرد باشد ہم از
غذا باز نشاید داشت اگرچه پیر آن بر نایافتن غذا صبر بیشتر از کودکان توانند کرد
وبرنایافتن غذا پیران ایشان مضرت نرسد کہ بکودکان وغذا بسیار ہم نشاید داد
از بہر آنکه حرارت اندک وضعیف بود وبیکبار ہضم نشاید از بہر آنکه
حرارت را افسرده گرداند چنان کہ ہیزم بسیار آتش اندک را فرو میراند

وحال جوان وکہل اندر یں باب میان حال کودکان وپیران باشد وانچه تعلق بہ بہا دارد
کہ از غذا دادن باز دارد آنست بنگرند اگر در معده فضله دارد یا در رودہا ثقلے باشد تا
آن فضله از معده فرو نرود ورودہ از ثقل خالی نشود غذا نشاید داد واگر بیمار را احتیاج
باشد تا بمسهل یا بحقنه یا بشیاف یا بقئ استفراغ کرده نشود غذا نشاید داد وموافق تر غذا
خداوند تپ را غذاہاے تر باشد خاصه کودکان وخداوندان مزاج تر را از بہر آنکه غذاہاے تر ہم مانند
مزاج ایشان دہم ضد مزاج تپ باشد واللہ اعلم بحقیقة الحال اندر تدبیر خمر خوردن
بباید دانست کہ ہمہ انواع خمر اندر ہمہ بیماریہا زیان دارد جز شراب سفید ورقیق
وصافی کہ رنگ وقوام آن نزدیک بآب بود وبوے او تیز نباشد بآب ممزوج کرده مقدار
معتدل اندر بیماریہاے بلغمی وحمی ربع باید داد ودر غب خالص نشاید کہ دہند زیرا کہ
قوت وحرارت غریزی را مدد کند وخاص است دیگر آنکه خالی خلط را پخته اند ولطیف کند
وہضم را یاری دہد وادرار بول کند وخواب آرد وبیمار اندر خواب آسائش کند و
در اخیر ذات الریہ وذات الجنب کہ ورم پخته شود وطبیعت بدفع آن برخاسته باشد و
تپ ہم ساکن شده باشد سودمند دارد وقوت را یاری دہد تا اخلاط را بآسانی براند وانچه
بطعم وقوام معتدل بود صفرا را سودمند دارد وشراب تلخ ورقیق خداوند معدۂ ضعیف را
سودمند دارد لیکن محرور را زیان رساند باب اندر تدبیر حمام
باید دانست نشاید کہ بیمار اندر آغاز نوبت تپ بخسپد خاصه اگر در مقدمۂ تپ
قشعریره یا لرزه باشد بہر آنکه ماده در خواب بجانب اندرون میل کند وسرمای یا دست
گردد وتپ دراز شود فاما نزدیک انحطاط تپ ممکن باشد کہ سودمند است و
اندر وقت انتہا زیان کمتر دارد اندر تدبیر استفراغ ہرگاہیکه طبیب خواہد کہ
اندر حمیات عفونی استفراغ فرماید نخست چند چیز نگاہ باید داشت اول وقت نوبت
وانچنان است بنگرد اگر تپے است کہ نوبت راست ہمی آید روز نوبت

استفراغ نفرمایند واگر ضرورت باشد توقف باید کرد که تپ بگذرد واگر تپ لازم باشد
وقتیکه آهسته شود استفراغ کند یا اندر شبانه روز آن وقتیکه هوا خوش بود دوم قوت بیمار
و آنچنان باشد بنگرند اگر قوت قوی باشد خلطیکه بیرون مے باید کرد بیرون کنند تا که تن
بیکبار پاک شود واگر قوت ضعیف باشد استفراغ نشاید کرد و مزاج را البشر بتنها خنک
باعتدال باید آورد پس استفراغ فرمایند واگر قوت سخت قوی نباشد و سخت ضعیف
هم نباشد استفراغ بتفاریق باید کرد و مدت میان هردو استفراغ چندان باید که خلط خام
بعضے پخته باشد و قوتے که باستفراغ نخستین کمتر شده باز بجاے خود آید و هر استفراغیکه
بفصد کنند انتظار نضج ماده واجب نیست از بهر آنکه اگر در فصد تاخیر کنند جهت آنکه
قوت ضعیف نشود فصد ناکرده اند سوم مزاج بیمار را هم بنگرند اگر مزاج گرم است و
بیماری هم گرم است استفراغ بتمرهندی و شیرخشت و بنفشه و مانند آن باید کرد واگر حاری
سخت گرم نباشد استفراغ بهلیله و شاهتره و مانند آن کنند چهارم سحنه بیمار را
بنگرند اگر بیمار گوشت آلود و تن دار بسیار خلط است در استفراغ کردن دلیرتر باشد
واگر خشک و لاغر است به تبدیل مزاج مشغول شوند پنجم ماده بیماری را بنگرند
و آن آنست که نگاه کنند اگر بیماری از خونست یا خون بآن برابر است فصد
باید کرد خاصه اگر بول سرخ و غلیظ باشد و از پس فصد اگر طبع خشک چیزهاے
لطیف نرم کنند چون کشکاب یا شیرخشت یا شراب بنفشه و شراب آلو
و چنان باید که اندرین حال مقصود طبع نرم کردن باشد نه استفراغ واگر بول زرد و
ناری باشد فصد نشاید کرد از بهر آنکه بیم باشد که صفرا تیزتر شود ششم میل ماده را بنگرند
اگر ماده میل بسوی معده دارد استفراغ بقی کنند و بجهت قی چیزے دهند که از عادت بس دور
نباشد سکنجبین و آب گرم قناعت کنند واگر میل بسوی روده دارد استفراغ باسهال باید کرد
واگر میل بجانب حدبه جگر دارد بادرار بول پردازند واگر میل ماده بجانب مقعر دارد استفراغ

باسهال

باسهال کنند بداروها که جگر را موافق بود واگر میل برودهاے زیرین دارد استفراغ بحقنه و بشیاف
کنند هفتم سالهاے عمر بیمار و هوا و مسکن و شهر اگر بیمار جوانست یا کهل و شهر معتدل
است و فصل بهار است یا خزان استفراغ که حاجت باشد بفرمایند واگر بیمار کودک یا پیر
باشد و شهر گرم چون شهرهاے جنوبی یا سرد چون شهرهاے شمال و فصل تابستان باشد
از استفراغ بازدارند واگر ضرورت باشد استفراغها بتفاریق کنند بروفق آن هشتم
عادات بیمار را بنگرند اگر بیمار مسهل خوردن عادت ندارد احتیاط کنند اگر قی عادت دارد قی
فرمایند و اندر فصد نیز عادت نگاه دارند نهم فصل سال را بنگرند اندر تابستان مسهل کمتر و با احتیاط نیز
فرمایند و آنچه فرمایند بوقت هواے خوش فرمایند و در زمستان نیز مسهل قوی کمتر باید داد و آنچه
فرمایند وقت چاشتگاه یا نزدیک به نیمروز فرمایند واگر در تپهاے صفراوی و گرم استفراغ
کنند بدین داروها باید کرد بشرطیکه تپها صفراوی باشد استفراغ آن بآب تمرهند و شیرخشت
باید کرد یا بآب آلو و شیرخشت و یا بآب انار و شیرخشت یا آب لبلاب و شیرخشت و اندکے
خیارشنبر و شیرخشت واگر بسقمونیا حاجت آید اندرین آبها حل کنند یا در آب آلو حل کنند
و در جلاب حل کردنی شیرخشت بدهند روا باشد از بهر آنکه سقمونیا زود اجابت کند و معونت
حرارت او در تن پدید نیامده باشد که استفراغ کند و تن از صفرا پاک کند و شراب بنفشه
و حب بنفشه اندرین باب نافع است اندر تدبیر ضماد هرگاهیکه حاجت ضماد باشد که اجزاے
سرد بر جگر نهند یا خرقه بگلاب تر کرده بر نهند جز وقتیکه طعام از معده گذشته باشد و هضم شده
نشاید نهاد و محمد زکریا میگوید وقتیکه اندر حمیات حاده نشان گرمی جگر باشد تدبیر سردات
باید کرد و من اندرین حال ضمادے سرد و تر بر جگر بیمار نهادم طبع اجابت کرد اندر تدبیر
گرمابه سببهاے که از گرمابه باز دارد پنج است یکی ضعیفے قوت از بهر آنکه تحلیل کند و
قوت را ضعیف گرداند دوم قے و تنفس گشتن از بهر آنکه سبب ضعف قوت شود
و بیم باشد که غشی تولد کند سوم خون آمدن از بینی از بهر آنکه اندر گرمابه همه

اخلاط گداخته شود و در حرکت آید و بیم باشد که رعاف ظاهر شود و خون اندر عضوها نیز بحرکت آید و باشد که رعاف بافراط ظهور نهد بدین سبب است هرگاهیکه طبیب خواهد که بیمار را از بینی خون آید گرمابه فرمایند که تمام تر آید چهارم هم اسهال خلطے که میباشد اگر خواهند بازدارند گرمابه کنند زیرا که گرمابه اسهال بازدارد بسبب آنکه اخلاط را بجانب مخالف کشد لیکن اگر امتلاء ماده باشد مضرت آن اندر تن قوی گردد پنجم آنکه اگر طبیعت خشک باشد از بهر آنکه هر کس را اندر امعاء ثقلی باشد گرمابه نشاید رفت تا امعاے از ثقلی خالی شود که موجب ضعف قوت هاست باید دانست که منفعتهاے گرمابه سه نوع است یکی نضج دوم تحلیل سوم ترطیب و صاحبان تپ و بیماری ها که از ماده صفرا خالص باشد و پس از انکه استفراغ کرده باشد بر تحلیل و نضج ماده باقی اعانت کنند و اگر در عضوے آماسے باشد استحمام نشاید کرد که ماده را بظاهر تن کشد و درد و رنج زیادت شود و صاحبان حمی مطبقه و محرقه را که ماده او بلغم شور باشد زیان دارد از بهر آنکه بلغم غلیظ باشد و بجانب خارج تحلیل نتواند کرد چنانکه صفرا تحلیل پذیرد و خداوند ذات الجنب و ذات الریه را پس از انکه نضج و استفراغ شده باشد سودمند آید و بر انضاج باقیمانده یارے دهد و درد و بهار ابنشاند و پوست را مرطب سازد و مفاصل عضوها را و گذرهاے دم زدن نرم سازد و بدین سبب رطوبت بر انداختن آسان و اسهل گردد و هر بیماریکه در حالت حصول صحت گرمابه خواهد مگر آنکه نضج و استفراغ شده باشد از گرمابه باز نشاید داشت که از جمله منفعت هاست که نضج تحلیل تعلق دارد و آنجاکه مقصود از گرمابه ترطیب بدل باشد چنان باید کرد که اگر بر تن شوخ بسیار نباشد و از خارش هیچ رنجے نباشد بشوخ برداشتن و خاریدن دیر نکند و بسیار مشغول نشود بهر آنکه بیم باشد که عرق کند و خشکی فزاید اولے آنست که آب خوش نیمگرم بر روے ریزند و اندر خانهٔ معتدل نشیند یا در آبزن معتدل نشیند و زود از ان آب بیرون آید

و همه تن بروغن نیمگرم چرب کند تا مسام بگشاید و فضله باقیه را تحلیل کند و پوست و عصبها در گما نرم کند و تری آب اندرو وے نگاه دارد و از روغن گرم کرده این منفعتها یافته شود و از سرد فراشا تولد کند و اگر از گرمابه بیرون آید بتدریج آید سر و تن پوشیده دارد تا باد سرد و خشک و اثر سرما بدو نرسد که رنج عود نکند و صحت کلی حاصل شود

واللّٰه الحکیم العلیم

اندر شناختن انواع تپهاے عفونی

حمیات صفراوی بر سه نوع است یکے تپ غب است که یک روز آید و یک روز رها کند و مادهٔ این تپ صفرا خالص است و بدین سبب آن را غب خالصه گویند دوم غب لازمه است و مادهٔ این تپ صفرا باشد که با رطوبت آمیزد لیکن فعل هر یک اخلاط جداگانه نباشد و پدید آید از بهر آنکه مادهٔ این تپ صفرا و رطوبت بلغمی بود و رطوبت تحلیل بدشواری پذیرد و حرارت صفرا اندر رطوبت آمیخته باشد تپ لازم بود و این را عرض فراخ است یعنی در زیر این نوع اقسام بسیار است و آنجا که صفرا غالب تر باشد تپ نیز تیز تر باشد و آشفته حالی باشد و اعراض صعب تر باشد و زود تر گذرد و آنرا محرقه گویند و حاده نیز خوانند و آنجا که رطوبت بیش باشد تپ لازم تر و عسر بود و این را غب غیر خالص نامند و گاه گاه این نوع تپ مدت دراز کشد تا آنکه قریب شش ماه همی آید و گاهے در آخر این سپز بزرگ شود و تهیج در چشم و روی پدید آید یعنی خون آماسیده شود و گوشت و پوست بیمار نرم و آویخته گردد که بتازی آنرا ترهل گویند سوم تپے است که یکروز نوبت او گرم تر و یک روز آهسته تر باشد و مادهٔ این هم صفرا و رطوبت است لیکن بهم آمیخته و یکے گشته نباشد بلکه علیحده بود و بدین سبب جداگانه پدید آید و آنروز که نوبت حرکت صفرا باشد تپ گرم تر آید و روز حرکت بلغم نرم تر آید و این را شطر الغب گویند باید دانست که مادهٔ تپ غب خالصه میل بجانب گوشت و پوست دارد و بهمین سبب است که در آخر این عرق بیشتر کند و فراشا و لرزیدن او را

بدان ماند که پوست بسر سوزن ها می زنند و مادهٔ غب غیر خالصه اندر رگها باشد بدین سبب است که مدت دراز کشد لیکن در رگها که نزدیک دل است مادهٔ این کمتر باشد و مادهٔ محرقه در رگهاے حوالے قلب و شش معده و عروقات جگر بسیار بود بهمین سبب اعراض اشد و ضعف تر باشد و الله اعلم بجمیع الامور

اندر شناختن تپ غب خالصه باید دانست که ده علامت است معرفت غب خالصه را تا بدان توان دانست و شناخت یکے فراشا و لرزیدن اندر آغاز تپها و چگونگی آن دوم حالت حرارت تپ سوم حال بول چهارم حال نبض پنجم حال عرق که در آخر تپها باشد ششم احوال تپ از درازی و کوتاهی هفتم عدد روزهاے نوبت هشتم حال تزاید نوبتهاے نهم اعراض تپ دهم استفراغ ها این علامت خالصه است و بیرون ازین حالهائیست که آن را در بیماری ها اثرها شهادتها است چون فصل و سال و عمر بیمار و سحنه و شهر و عادت و ضعف و بیماری ها که دران سال بیشتر حدوث کند و تدبیرهاے گذشته که بیمار را اتفاق افتاده باشد اندرین حال نیز نگاه باید کرد تا گواهی و استدلال قوی بر علامتهاے دیگر شود فاما انچه از فراشا و لرزیدن دانسته شد آنست که اندر آغاز تپ سرما و فراشا نخستین به پشت بر آید بچنانکه کسر مانده باشد و آب گرم برروے ریزند و سرما به پشت بر آید سبب آنست که حرارت تازه بجنبد و اندر گرما به رطوبتے که باید بگذارد و بعضلها رساند تا حس آن یافته شود و از بهر آنکه حرارت این تپ سخت قوی باشد و قوت حرارت بر اثر آن بر عضلها رسد و آنرا بگدازد و بسوزاند تا بدان ماند که پوست را و عضلها را بسوزنها زنند و هم بدین سبب این سرما سخت قوی نباشد لیکن پس از انکه قوی تر شود و نیک لرزاند از بهر آنکه حرارت غب غریزی میل باندرون کند و آنجا که ماده است روے بدان آرد و این لرزه و سرما زود

ساکن شود و مدت این تپ سخت دراز نباشد و حرارت تپ زود ظاهر گردد و نوبت نخست و دوم و سوم لرزه و سرما قوی تر باشد و هر چند که روزها بر و میگذرد نضج می یابد و لطیف تر میشود و انچه از وے بعضلها رسید نخست خام و غلیظ باشد و هنوز نضج در وا اثر نکرده باشد و لطافت در وراه نیافته و هر چند که روزها بر و میگذرد آهسته تر میشود و بخلاف لرزهاے دیگر چون حمی ربع که روز نخستین لرزه صعب تر باشد و هر چند روزگار بران میگذرد قوی تر باشد از بهر آنکه اندر تپ ربع کیموس سوداوی که بر عضلها ریزد نخست خام و غلیظ باشد و هنوز نضج و لطافت نیافته باشد و هر چند که روزگار مے آید نضج پذیرد و لطیف ترمے شود و انچه از وے بر عضلها ریزد بسیار تر و گذرنده تر باشد بدین سبب لرزه قوی تر می شود و بسیار باشد که اندر تپ ربع و اندر تپ بلغمی که ماده بر عضلها ریخته شود و بسیار سرد و تر بود و همین سبب است که تپ نیک بلرزاند لیکن فرق میان این لرزه و از صفراوی آنست که با لرزهٔ صفراوی طعم دهان تلخ شود و اندر بلغمی تلخ نباشد و ممکن شود هر گاهیکه ماده تپهاے ربع و بلغمی پخته شود و لطیف گردد طعم دهان اندکے تلخ شود و در صرف بلغمی تلخ نباشد و انچه از حرارت تپ دانسته شود آنست که مادهٔ غب خالصه زود گرم شود و گرمی او سوزان تر از همه باشد و در آنجا که دست نهد تیزی او دست را بسوزد و لیکن چون دست بران موضع نهاده دارند حرارت آن موضع کمتر شود از بهر آنکه مادهٔ صفراوی نهایت لطیف باشد حرارت تپ آن را لطیف تر و تحلیل پذیرنده تر گرداند بدین سبب حرارت آن موضع کمتر شود و انچه از بول دانسته شود آنست که بول سرخ و ناری باشد و قوام او رقیق اگر قوت دارد و لیس غلیظ نباشد و بسیار بود که در روز اول یا سوم اثر نضج از وے پدید آید و بیشتر باشد که از چهارم روز تا هفتم پدید آید و انچه از نبض دانسته شود آنست که نبض در آغاز نوبت صغیر و متفاوت باشد از بهر آنکه حرارت تپ اندر

تن پراگنده نشده باشد و حرارت غریزی نیز میل باندرون دارد از بهر آنکه کوشیدن
با ماده تپ لیکن زود از آن بگردد و عظیم مختلف شود اما قوت از آن یابد که خلط صفرا لطیف
و سبک است قوت را از وے چندان گرانی در ماندگی نباشد که از خلطهاے دیگر
از بهر آنکه حرارت صفرا لطیف و سبک است حاجت بدم زدن و هواے تازه گرفتن
بیشتر بود و عظیم گردد و مختلف شود بر خلاف حمیات دیگر چه نسبت تپهاے عفونی که بعض مختلف
شود لیکن از صفراوی سخت قوی نباشد از بهر آنکه ماده صفراوی بسبب لطافت و سبکی
قوت را فرو گیرد و بر آن مانند گران باری نکند که ماده هاے دیگر و انچه از حال عرق
استدلال کنند باید دانست که اندرین غب خالصه بیشتر بعرق باشد و بسیار در تپهاے
دیگر هم از براے آنکه صفرا لطیف و رقیق از خلطهاے دیگر است و هرگاه که در تپها
آب خورده شود بر پوست او بخارے تری پدید آید چنانکه گوئی عرق خواهد کرد و باشد
که عرق کند و انچه از احوال نوبتهاے تپ دانسته آنست که در اکثر حالها درازی نوبت
غب خالصه هفت ساعت و کمترین چهار ساعت و درازترین دوازده ساعت است
و انچه از دوازده ساعت بر فزاید تا چهارده ساعت رسد غب خالصه نباشد و چون
نوبت درازترین دوازده ساعت باشد و شش ساعت آلوده باشد بدین سبب
این تپ از تپهاے دیگر بسلامت بگذرد و انچه از نوبتهاے تپ دانسته شود آنست
که اگر بیماری تخلیط نکند و طبیب را غلطی نیفتد نوبت غب خالصه بیش از هفت نوبت
نبود همینکه هفت نوبت اندر چهارده روز شود و بسیار باشد که بسبب لطافت خلط
از یک نوبت بیش نباشد بعرق ماتی یا اسهال صفرا بگذرد و انچه از تزاید
نوبتها دانسته شود آنست که از تزاید یعنی فزودن آن به نسبت راست باشد
و فزودن غیر خالصه و دیگر تپها به نسبت راست نباشد و انچه از اعراض تپ
معلوم گردد آنست که اندرین تپ بیقرارے و بیخودے و تشنگی و خشم

ضجرت

ضجرت و ملالت و مانند آن بسیار باشد و آنجا که صداعی باشد در سر هیچ گرانی نبود از بهر آنکه
خلط صفرا سبک ترین اخلاط است و باید دانست که بسیار باشد که تپ غب خالصه
دو مرکب افتد و آن که روز نوبت آسایش یکے باشد دیگرے حرکت کند و بیمار هر روز
در تپ باشد همین سبب است هرگاه که طبیب علامت این تپ را جید و دیگر نشانهاے
دریافت نکند و غلطی افتد پس بر علامت دیگر اعتماد باید داشت که یاد کرده آمد
و انچه از استفراغ دانسته شود آنست که استفراغ صفرا با سهال است یا بقے یا
بعرق بسیار که میکند و بادرار بول نیز افتد معلوم شود که ماده بصفراے خالص است
و غب خالصه است ۔

باید دانست که سبب تپهاے عفونی دو چیز است یکی گرد آمدن خلط عفن اندر تن دوم
گرمی و تباهی مزاج که از عفونت حدوث کند پس علاج این تپها آنست که تدبیر کم کردن خلط
و باز باعتدال آوردن مزاج اخلاط کنند بر خلاف غب خالصه از بهر آنکه حرارت
غب خالصه قوی تر باشد و ماده آن لطیف تر و سبک تر حاجت به تبرید و تدبیر فرو نشاندن
حرارت غریب بیشتر باشد از کم کردن ماده و از تدبیر کم کردن ماده هم غافل نباشد
و موافق ترین چیزے اندرین باب آب انار ترش و شیرین است که با تخم بفشارند و یا اندکے
شکر بیامیزند تا حرارت را ساکن کند و هم بقوت تحصیم طبع را نرم دارد و آب آلو یا شکر
آب خرماے هندی یا بذرے خیار سبز شراب گل کر با سکنجبین سرد کرده و شراب بنفشه
و پرورده بنفشه در گلاب شسته اسبغول یا شراب آلو این همه شربتها اند که حرارت غریب را
بنشانند و طبع نرم کنند پس اگر با تپ صداعی و ماسه باشد طبع را بحقنه مجیب اول بود صفت
حقنه بنفشه نیلوفر خطمی بابونه از هر یک ده درم سبوس گندم ده درم انجیر پنج عدد سپستان
پنجاه عدد کشک جو مقشر بیخ سوسن نیم کوفته ده درم برگ چقندر ده عدد جمله را در چهار من
آب بپزند تا بیک من باز آید و بپالایند و مقدار پنجاه درم باده استار

از وبگیرند و ده درم لعاب اسبغول و ده درم روغن بنفشه با وے آمیزند و ده درم بوره نیز
در وے حل کنند وبکار دارند و اگر قوت مساعد باشد تانخست طبع نرم نگردد کشکاب وغیره
چیزے از قسم غذا نشاید داد وقوانین طبع نرم کردن وغذا دادن وقوت نگاه داشتن یاد کرده آمده است
و اگر طبع هر روز یکدو مجلس اجابت میکند بتدبیر طبع کشادن مشغول نباید بود که هیچ
احتیاج ندارد و باید دانست که بعض اطباء گفته اند اندرین تپ دارویکه درو
گرمی و درشتی باشد استعمال نشاید کرد از بهر آنکه ایمن نتوان بود که تپ محرقه شود یا برسام
باز گردد هرچه بتری وسردی میل دارد باید داد و محمد بن زکریا میگوید اگر قوت مساعدت
کند وغب خالصه باشد بست درم هلیله زرد و بنفشه اندر آب جوشانیده بدست بمالند
و آنرا بپالایند و بست درم ترنجبین در وے حل کرده روز آسایش وقت سحر بدهند
و میگوید دانگی و نیم سقمونیا در جلابے که با آب آمیخته باشد حل باید کرد و دادن هم در روز
آسایش تن را یکبار از صفرا پاک کند و از پس این شربت جهت تپ باز نیاید
و اگر تپ باز آید ضعیف باشد و میگوید اگر فصل گرم باشد و بیمار مستم باشد
هر شبانگاه ده درم هم خرما هندی و هشت عدد آلو سیاه فربه اندر یک من آب
بباید پخت و بدست بمالیده و ده درم ترنجبین در وے گداختن و بدادن علی الصباح
کشکاب خورند و همانا اهل تنعم آلو پخته و بدست مالیده دشوار توانند خورد بهتر آن باشد
که بامداد آن بکار تراشیده و خرما هندی را با وے در آب گرم تر کنند و شبانگاه
صاف ببالایند و آنکه از دست مالند و شکر در وے کنند خوشتر و لطیف تر باشد
دیگر وے گفته اند اگر در ابتداے بیماری و زمانه بر آمد آن حاجت باشد که طبع نرم شود هر روز
ده سیر ترنگبین در یک ... آب حل کرده بدهند و اگر بدین تدبیر نرم نشود پنج سیر
خرما هندے در آب گرم تر نمایند هر شب و بامداد ببالایند با ده درم شکر و یا
ترنگبین در وے گدازند و بدهند و جهت حلیس میگوید سه سیر ترنجبین در آب سرد حل

کنند و کسی را دهند که بتدبیر لطیف حاجت بجاے کشکاب باشد و اولی تر آنست که اندر تپهاے
گرم دست از ترنجبین باز دارند و اگر چاره نباشد آب آلو و خرما هندی و آب آلو بدهند و اگر غرض
آن که ده درم ترنجبین خواهند داد هفت درم شیرخشت دهند فی الجمله اندر حمیات صفراوی
بدون چیزے ترش چون آب غوره و آب انار ترش و آب خرماے هندی ترنجبین
نشاید داد از بهر آنکه ایمن نتوان بود که ترنجبین صفرا گردد و اگر در تپ دهان خشک شود و
تشنگی غالب آید ... اگر کشکاب شربتے تری افزاید باید داد و چون که آب خیار و
آب برگ خرفه لعاب اسبغول با شکر و اگر دهان خشک نمیشود از کشکاب سکنجبین دهند چنانکه
ذکر یافته و اگر بیمار کشکاب نخواهد آب کدو با آب آمیخته بجاے کشکاب دهند و آب تخمها دادن
از بهر آن که ادرار بول درین تپ موافق باشد و اصل درین تپ آنست که در نوبت چرا آب
خرفه و سکنجبین و تمر هندی ندهند و شکر آب خربزه هندی آب غوره و شکر آمیخته آب انار ترش
و شیرین آب خیار ترش واندکے شکر و از غیرها آنچه بهم رسد بکار دارند و اگر حرارت سخت
باشد اندرین شربتها قدرے طباشیر سوده زیاده کنند و درین روز که طباشیر بکار دارند از جهة
کشکاب وغیره ندهند که تبرید زیاده نکند و اندر تپ پس از آنکه از لرزه و سرما آسوده شود
اگر آب سرد خورد صواب باشد خاصه در معده و جگر بالغی نباشد چون ضعیفی جگر و معده یا آماس
اندر معده و یا خلط باشد و نضج نیافته باشد و ... بر معده باشد آب سرد نشاید داد
و همچنین در ابتداے بیماری اندر چیزهاے سرد افراط نشاید کرد مگر آنجا که ترسد که حمی محرقه شود
و از افراط حرارت و چنان باید کرد که قوت نوبت معده از طعام و شراب خالی باشد
و روز آسایش باید داد سکنجبین ... خورد و از پس آن بدو ساعت کشکاب خورند
و از پس کشکاب بچهار ساعت سکنجبین موافق بود و بعده خربزه کند و پس از دو ساعت با مزوره
اسفناج یا ماش مقشر یا طفیل از ماش مقشر یا آب غوره با مزوره از ساق کوک بسرکه
و مغز بادام و شکر ساخته و اولی تر آنست که مزوره کدو را با آب غوره بپزند یا بس

ازان بچیزے ترش دہان را خوش کنند از بہر آنکہ کہ وچیزے نازک است واگر در معدہ
ہیچ گونہ صفرا باشد کہ وتہیج صفرا شود چنل زیت روغن بادام یا بشیرۂ مغز بادام و خیار
انبرکے کوک موافق باشد و مزورۂ زرشک وآلو وانیسون بمغز بادام وشکر موافق بود و
وسفیا نگرد بخواہد خفت سہ بتے آب غورہ بانشکر وطباشیر با آب انار وباحسرفہ و
بالعاب اسبغول بخورند و اندرون بخسپد و اگر وقت نوبت پس از نماز باشد بامداد آن
کشکاب رقیق باید داد و روابود واگر پس ازانکہ تپ رہا کند شربتے سکنجبین دہند
موافق باشد و پاے اندر آب گرم نہادن و مالیدن خاصہ اندر تپے کہ بآخر رسد یا
پس ازانکہ تپ رہا کند شربتے سکنجبین دہند وسکنجبین کہ روز پنجم وششم خورد بزوری
باید خورد وصفت آن شیرہ تخم خیارزہ وتخم بادرنگ وتخم خرفہ کوفتہ بگیرند از ہر یک
مقدار بیست درم تخم کاسنی دہ درم وسی درم آب بخیسانند تا ہمہ باز آید و بالائش
وقدرے سرکہ بانہا آمیزند وسی سیر شکر جلاب کنند وکفک بردارند وسکنجبین
سازند از بہر آنکہ نوبتہاے این تپ ہفت باشد و این ہفت نوبت اندر چہاردہ روز
آید وانگاہ باید کرد اگر از بیمار تخلیطے واز طبیب غلطی نرود از پس پنجم غذا کمتر وسبک تر
باید داد واز نوبت ششم کہ روز آسایش است روز سیزدہم باشد آن روز
غذا باید گرفت بکشکاب یا آب انار قناعت کند تا نوبت ہفتم بحران کند و تمام تر
بگذرد باذن اللہ تعالے وچون بحران آید و مادہ پختہ باشد اگر طبیعت کار خویش
کند و مادہ را دفع فبہا واگر نہ تدبیر دفع آن باید کرد ونگاہ کند تا مادہ بکدام جانب
میل دارد بدین علامتہا دریافت توان کرد اگر نشان کشتن باشد وقی افتد تدبیر دفع
آن بقے باید کرد واگر در رودہا نفخ وقراقر باشد وپیچیدگی وگرانی باشد وباجابت
سندفع نمے شود احتراج آن بمسہل باید ساخت واگر تقاضاے بول باشد و ادرار
بتمامہ نمی شود بادرار دفع باید کرد واگر بخارے ترید بہی آید وعرق نمیکند بمعرقات

بردارند و بر خلاف میل حاد ہیچگونہ دفع نشاید کرد از بہر آنکہ خلاف میل طبیعت باشد پس اگر
ہیچ نشان امالہ مادہ بجانبے نباشد استفراغ واندفاع آن باسہال باید کرد واگر از پس روز ہفتم
گرمابہ خواہد رواباشد اگرچہ لت انہاے نفج پدید نیامدہ باشد از بہر آنکہ مادہ این تپ لطیف
باشد بآسانی تحلیل پذیرد وخاصہ اگر اندر روز گرمابہ رفتن عادت داشتہ باشد واز پس
پدید آمدن نضج استفراغ بہترین غذا باید داد لیکن روز آسایش باید کہ بہ دہند و روز
نوبت نشاید داد ومنفعتہاے گرمابہ وتدبیر آن گفتہ شد اگر بیمار مے باشد کہ بشراب میل کند
یاکسیکہ نزدیک او حلال باشد واز پس پدید آمدن نضج واز پس استفراغ بروقت کہ از گرمابہ
بیرون آید وے را شاید وغذا بخورد واز غذا نیز برآساید شراب ممزوج رقیق یک سیر
شراب باشد ودو سیر آب مقدار نعفی بن باز خورد وخویش را نیک بپوشد عرق
تمام آرد وباقی خلط را نیز اندپس اگر از تشنگی ودرد سر وگرانی سر وچشم رنجے داشتہ باشد
ہرگز شراب نشاید داد وبو باقی تدبیر شراب یاد کردہ آمدہ واگر از پس روز چہارم حرارتے
ماندہ باشد سکنجبین بزور کہ اندرین وصفت آن بآب یاد کردہ آمد باید داد واگر حاجت افتد
کرفس اندرین سکنجبین بپزند روا باشد وباید دانست کہ علاج غب لازم ہچو علاج غب خالصہ
لیکن در پزانیدن خلط بیش از غب خالص رعایت وعنایت باید کرد وچیزہاے
سخت سرد دادن چندان دیری نشاید کرد کہ اندر غب خالصہ بچیزہاے سرد وپیش از
ظہور نضج استفراغ نشاید کرد واندر گرمابہ نشاید رفت ودر اول جز بحقنہ نرم لعاب میوہا
وشراب بنفشہ طبع را نشاید جنبانید۔

اندر علامات غب غیر خالصہ بدانکہ علامت غب غیر خالصہ دوازدہ است
یکی آنکہ سرما ولرزہ دراز تر از مدت سرماے غب خالصہ وبسیار باشد کہ از دہ ساعت
دوم آنکہ وقت نوبت بر نظام نباشد وفزودن مناسب نباشد جالینوس میگوید
جوانی را دیدم کہ شش ماہ غب غیر خالصہ آمد ومؤلف کامل الصناعت گوید بیماری را

دیدم که او را اندر آخر تابستان این تپ آمد و تا فصل بهار گرفتار ماند با آنکه معالجه صواب همی رفت سوم آنکه اندر سر گرانی باشد چهارم آنکه نوبت تپ دراز کشد و بشدت اعراض شود و باشد که بست و چهار ساعت بماند و گسارده شود پنجم آنکه روزگار آسایش درازتر باشد چنانکه چهل و هشت ساعت آسوده باشد و بدین سبب گمان افتد که تپ ربع است حال آنکه ربع نباشد ششم آنکه نضج بدیر پدید آید هفتم آنکه عرق کمتر از غب خالصه کند هشتم آنکه حرارت این تپ آهسته‌تر از حرارت غب خالصه باشد نهم آنکه سحنه زود گداخته نشود دهم آنکه بول غلیظ و رنگین باشد و گاهے باشد بسبب گرانی سر و رفتن ماده بدماغ بول کم رنگ و یا سفید باشد یازدهم آنکه نبض اندر آغاز نوبت ضعیف و صغیر و متفاوت باشد و بآخر مختلف گردد در عظمے و قوت چندان باشد که در غب خالصه بباید دانست که دوری این تپ از غب خالصه باندازهٔ درازی نوبت باشد پس بدان مقدار که از دوازده ساعت بگذرد از غب خالصه دور باشد و علاج باندازه دوری او نگردد و اگر بخالصه قریب باشد از علاج او اندکے بگردانند و اگر دورتر باشد بیشتر بگردانند و دلیل غلیظ و رنگینی بول بود نخست فصد اولےتر است واندر بیشتر حالها چون فصد کرده شود از حقنه مستغنی شود و اگر فصد اتفاق نیفتد جز طبع نرم کردن چاره نباشد و حقنه سودمندتر باشد صفتهٔ بابونه و خسک و برگ چقندر و تخم معصفر و شبت و انجیر و سپستان و خیارشنبر و روغن شیر بخت و اندکے بوره باید ساخت تلخ تر قوی‌تر باشد و بشترتهاے و غذاهاے سرد چندانکه در غب خالصه شاید در آنجا دلیری نتوان کرد و قے نیز درین باب مناسب است بمقیات نخست قے کنند و اسهال را توقف کنند تا نضج پدید آید بعده بمسهل معتدل مشغول شوند و اندر کشکاب چیزهاے براننده و تلطیف کننده باید پخت چون نخود و تخم بادیان و پودینه و این ادویه‌ها از کشکاب نیم‌ها نیم باشند نهایت سودمند و معتدل باشد

و اگر بول رنگین و نبض سریع باشد بامداد آن کشکاب و هیچ غذا نخورد بهتر است و سکنجبین فقط منفعت کند والا نه در آخر نوبت کشکاب یا شکر خورند یا آب سرد و شکر و روز آسایش زیره باد و غوربا بدرباج و طیهوج و چوزه مرغ خانگی و اندرین بیماری نخست طعامهاے غلیظ و تر باید داد تا بتدریج لطیف گردد و هر چند که بانتها نزدیک تر شود غذا لطیف‌تر مے باید داد و روز آسائش ساکن باید بود و حرکت و ریاضت نشاید کرد از بهر آنکه طبیعت را از پزانیدن خلط باز دارد بلکه بگذارد و بد باز یک بیامیزد و اندر تن پراگنده شود و بیماری بدین سبب درازتر گردد و اگر ساکن باشد خلط عفن اندر جاے خویش آرمیده باشد و طبیعت بروے مستولی شود و بپزاند و دفع کند اما آنچه اندر نضج یاری دهد سکنجبین بزوری است یا گلشکر و اگر گلشکر اندر آب گرم بمالند و اندکے تخم بادیان اندر وے بجوشانند و بپالایند و سرکه بر وفگنند و سکنجبین سازند شراب لطیف و پزاننده باشد و چون اثر نضج پدید آید بآهستگی تدبیر استفراغ باید کرد چیزیکه اندرین وقت استفراغ بدان کنند گلشکر گداخته است با سکنجبین آمیخته قدرے خیارشنبر اندر وے حل کرده باندکے تربد ترکیب کرده و شراب افسنتین مسهل موافق است معده را دباغت کند و قوت دهد تا غذا را هضم و بلغم تولد نکند از بهر آنکه افسنتین را سه قوت است سودمند یکے قوت قبض که معده را تقویت کند دوم قوتے لطیف است کشاینده سده را بکشاید و رطوبت را لطیف کند و گذرهاے اخلاط را پاک گرداند و ادرار بول کند سوم قوتیست که صفرا را جذب کند و اصل خلط این بیماری صفراست که رطوبت را گرم کند یا عفن سازد لیکن تا نشانهاے نضج پدید نیاید افسنتین نشاید داد از بهر آنکه بقوت قبض که در ویست ماده را صلب کند و خامی زیادت شود صفتهٔ شراب افسنتین افسنتین رومی پنج درم تربد تراشیده نیمکوفته ده درم سنبل الطیب یک درم گل سرخ پانزده درم اندر سه من آب بپزند تا بیکمن باز آید و بپالایند و هر بامداد بمقدار چهار درم یا ده درم شکر همی بخورند و قرص بنفشه

اندرین بیماری سخت نافع است صفته بنفشه دو درم تربد سفید مجوف یکدرم رب السوس نیم درم
سقمونیا دانگے جمله را کوفته بیخته با پنج درم شکر سرخ در آب گرم بخورند تا اثر نفع سخت ظاهر
نباشد این مسهل نشاید داد صفت **قرص گل** از بهر حمیات غب غیر خالصه گل سرخ ده درم
سنبل الطیب سه درم بیخ سوسن پنج درم تخم کاسنی و تخم خیار پاک کرده از هر یک
چهار درم قرص کنند شربتے یک مثقال و آنجا که حدت و صفرا غالب تر نباشد و برابر بود این
قرص استعمال کنند صفت آن گل سرخ ده درم مصطگی یکدرم مغز تخم کدو پنج درم گل ارمنی
سه درم صمغ عربی پنج درم سنبل یکدرم نشاسته سه درم مغز تخم خیار پنج درم رب السوس سه درم
شربتے یک مثقال است نوع دیگر **قرص بنفشه** تپ با سرفه خشک را مفید آید بنفشه ده درم
تخم خشخاش پنج درم تخم کاسنی تخم خیار از هر یکے دو درم کتیرا رب السوس از هر یکے چهار درم
هر بامداد یک مثقال با جلاب بخورند گاہے حاجت آید چهار درم سقمونیا و هفت درم تربد
زیادت کنند و شربتے دو درم است و بسیار باشد که بسبب ماده معده و سر پهلوها را احتیاج
با ضماد گرم کننده آید تا خلطها را بپزاند و معده را تقویت دهد صفت **ضماد لادن**
سه درم باشد اندر روغن سوسن و روغن گل بگدازند از هر یک روغن هفت درم باشد
گل سرخ پنج درم رامک دو درم مصطگی دو درم همه را بکوبند و در لادن گداخته بسرشته
و هر گاهیکه معده خالی باشد ضماد سازند و اگر دو درم دارچینی و دو درم اشنه زیاده کنند
قوی تر باشد و گرمابه در اول بیماری زیان دارد رطوبت خام بگدازد و بدان موضع ریزد که
اندر وے عفونت پذیرد و بدین سبب عفونت زیادت گردد خلطے که لطیف تر باشد
بتحلیل صرف شود و باقے کثیف شود و در آخر بیمارے که اخلاط پخته شود و
استفراغ کرده باشد سود دارد خاصه که اندر پوست خارش و بثرها پدید آمده باشد
و اگر بابونه و اکلیل الملک و مانند آن اندر آب بپزند و تن را بدان آب بشویند
نهایت نیک تر باشد و چیزها که ادرار بول کند پس از ظهور نضج تمام سودمند آید

وبهترین

و بهترین چیزها درین باب سکنجبین بزوریست۔

اندر تپ محرقه و علاج آن حمی محرقه بدو گونه باشد و هر دو تپے باشد لازم و اگر
یکسار دگسار دیدن آن ظاهر نباشد یکنوع را ماده صفراوی سوخته باشد که
اندر دل رگهاے همه تن عفونت پذیرد یا اندر رگها که نزدیک دل یا نزدیک فم
معده و جگر است عفونت پذیرفته باشد و نوع دوم را ماده بلغم شور بود در رگها
همه تن یا اندر حوالی دل عفونت گرفته باشد و تولد بلغم شور از رطوبتے رقیق باشد که با صفرا
سوخته آمیخته گردد و بلغم شور را قریب شمرده اند و اعراض این تپ صعب تر از اعراض
غب خالصه باشد بدین سبب واجب کنند که مدت بیماری این کوتاه تر از غب خالصه
باشد و پیران را تپ محرقه کمتر آید از بهر آنکه حرارت ایشان سخت قوی نباشد
و صفرا در تن ایشان بسیار نبود و اگر پیر مرد را محرقه آید رهائی دشوار بود جهت آنکه
قوت پیر ضعیف باشد و عارضه سخت قوی قوت پیر بدین سبب مقاومت بدان نتواند کرد
و کودکان و جوان را بسیار تر آید و بر کودکان سهل گذرد برای آنکه در مزاج ایشان
رطوبت غالب باشد و اکثر حالت کودکان را در تپ محرقه سبات پدید آید یا حالیکه
بدین ماند از بهر آنکه حرارت تپ بخارها بدماغ او رساند اگر کودک شیرخواره باشد
و اندرین تمکد در معده او ترش گرد۔

بقراط میگوید بیماری را که اندر تپ محرقه رعشه پدید آید و سخن بیهوشانه گفتن گیرد
و بر عشه بزایل و اطبا گفته از اله رعشه اندرین حالت سبب آنست که تا دماغ بغایت گرم
نشود و سخنان هذیان گفتن نگیرد از بهر آنکه مبداء اعصاب دماغ است چون دماغ گرم
شود اعصاب هم گرم شود۔

علامت تپهاے محرقه از دیگر تپها به پنج علامت توان شناخت یکے آنکه حرارت
این تپ لازم باشد و باطن سوزان تر از ظاهر بود بدان سبب تشنگی و خشکی درین تپ

بیشتر و بحرکت سعال پیش رنجیده شود و از گوشت گرمی که نزدیک اوست دوم آنکه در آغاز
این تپ فراشا دسرها باشد و عرق نکند الا قریب بحران هم در آغاز فراشا کند و در آخر هم
عرق کند سوم آنکه زبان سیاه باشد یا زرد یا درشت و سیاه بدتر باشد از درشت و زرد
مابین باشد چهارم آنکه فرق میان محرقه و مطبقه آنست که محرقه بنوبت غب قوی تر باشد
و رنگ روی و چشم بدان سرخی و رگها بدان تیزی نباشد که در غب مطبقه باشد
پنجم آنکه بحران او یا بقی یا با سهال یا برعاف یا بعرق باشد و باید دانست که نکس اندر
این بیماری کمتر اتفاق افتد و اگر افتد سبک تر از دیگرها باشد علاج این تپ همچنان
علاج غب خالصه است لیکن از بهر آنکه اندر این تپ باطن سوزان تر از ظاهر باشد
تسکین حرارت بیشتر باید کرد و بدین چهار طریق هوای خانه خشک کردن و شربتها و غذاها
خنک دادن و نطولها و ضمادات بر سینه و سر و جگر نهادن اما تدبیر هوای خانه آنست که
اندر تابستان باد بیزنها بیاویزند و بآهستگی میکشند برف و یخ بسیار نهند شاخهای بید
شسته بر بستر نهند و میوه بسیار چون سیب و آبی و از این قسم بشگافند گلاب و کافور و اندکی
صندل سوده و سرکه پاشیده و بنفشه و نیلوفر بیشتر حاضر دارند و بستر بیمار طری سازند
و اگر در خانه آب روان باشد بهتر است و دیوار خانه بگل پاکیزه اندوده کنند گلاب و سرکه
بر دیوارها پاشند تا بوی گل برآید و سکنجبین که از شیره تخم خیارزه و بادرنگ و تخم خربزه و تخم کشنیز
ساخته باشند با آب آلو و آب تمر هندی سخت موافق باشد و اگر طبع نرم باشد آب انار
ترش با پوست جوشیده دهند و اگر یک دو مجلس اجابت میکند باز نباید داشت شراب ریواج
و شراب انار و شراب لیمون و شراب صندل و شراب سیب ترش یا گلاب می باید داد
و شراب صندل سرخ موافق باشد و آب خربزه هندی یا آب ترش خیار و آب کدو یا اندکی
آب غوره باید داد با اندکی شکر و یا سکنجبین ساده و هر روز این شربتها اندک اندک
می باید چشید و هرگاه که اثر نضج پدید آید و حرارت تپ اعراض آن بر حال خویش

باشد قرص کافور با سکنجبین ساده باید داد و وقت طلوع آفتاب کشکاب سرد کرده دهند و اگر در معده
و جگر و اندامهای اندرونی ضعفی و آماسی و دردی نباشد آب سرد سخت موافق و نافع
علی الجمله در آب سرد دادن و کشکاب سرد خوردن انتظار نضج باید کرد در قانون آب سرد دادن
از این قبل مسطور شده صفت شراب صندل صندل سوهان کرده پنجاه درم یک شبانه
روز یا بیشتر در پنج آثار آب سرکه و پنج آثار آب غوره و نیم من آب فرغا تر کرده بعده بجوشانند
تا نیمه باز آید و بدست بمالند و بپالایند و در یک من شکر بقوام آرند شربتی ده درم با
آب خرفه و اگر کسی را سرفه باشد بهر او بی سرکه و آب غوره بپزند و بدل آن گلاب کنند
و بسیار باشد که بیمار بسبب برآمدن بخارها بدماغ از خویش غافل شود اگرچه تشنه باشد در این
حالت جرعه جرعه آب در دهن باید چکانید تا خشکی حلق رفع گردد و اگر حاجت آید لعاب اسبغول
رقیق با جلاب خام یا آب انار بدر بند و دانه آلو که لختی گوشت او بکار دبر داشته و لختی
مانده باشد باید داد تا در دهان گرداند و خشکی کام و زبان دور شود و دانه خرمای هندی که
با وی لختی گوشت او باشد و دهان تر دارد و تشنگی بنشاند و اگر مانعی نباشد روغن گل و
روغن نیلوفر سرد کرده با آب یخ بر سر بیمار مالند تشنگی بنشاند و مانع زکام و نزله و سعال باشد
اگر اندر سر گرانی یابد دلیل برآمدن بخار بدماغ باشد با این موانع هیچ از این تدبیر نشاید کرد
و بر سر نهادن و مالیدن بسیار زیان دارد و شیر زن که بر سر دوشند از بهر آنکه هم سرسام
باشد اگر صعود بخارات صفراوی باشد این همه روغن و شیر سود دارد و فرق
میان بخار صفرا و بلغم از قلت خواب و کثرت اعراض صفرا و خشکی منخرین و در بلغم تری
بینی و گرانی سر و غفلت و سبات ظاهر است و اگر اندرین حال بینی و روی سرخ
باشد خون از بینی آوردن صواب باشد و اگر نه تدبیری باید کرد که ماده بجانب پای
فرو کشد و بسیار باشد که سبب تشنگی گرمی و خشکی تپ باشد شراب خشخاش
که اندر کشکاب بجوشد با گرمی و خشکی تپ مقاومت کند و خواب آرد از بهر آنکه

اندر خواب تری کشکاب یا خشکی تپ برابری کند و بقعر تن رسد تشنگی زائل شود و اگر
پشت باز خفتن بیمار عادت دارد تکلف کند تا عادت بگرداند بهر آنکه خفتن بران شکل
دهان خشک کند صفت حبی که تشنگی بنشاند مغز تخم خیار مغز تخم بادرنگ و تخم کوک و
رب السوس یا بیخ سوس و ترنجبین را سه استار بکوبند و بر بیزند و بلعاب دانه آبی یا
آب اسبغول حل کنند و حب سازند یک حبه اندر دهان گردانند تشنگی فرونشاند و بیشتر
از یک بر روز سینه او بخرقهاے کتان دلوزی و گلاب واندکے کافور آغشته پوشیده
باید داشت تا دم زدن او باعتدال شود و هر زمان گوش بدم زدن او نگاه باید داشت
و همچنان سرکه و گلاب واندکے کافور هر ساعت میباید بوئید و بر جگر نیز خرقه بگلاب سرد
آغشته مے باید نهاد و بوقت بحران این خرقه نباید نهاد و بشره او را خشک نکنند تا تحلیلے که خواهد
باز نگردد که موجب طوالت بیماری شود و اگرچه اندرین تپ درازی بیمارے بسلامت
بگذرد محمد بن زکریا میگوید سحرگاه آب میباید داد و بامداد کشکاب وقت نیمروز آب خیار
با آب خربزه و وقت خواب لعاب اسبغول و اندر فرو نشاندن حرارت هیچگونه
قصور نباید کرد و بسخن طبیبان جاهل که در فرو نشاندن حرارت بحران دست سعی باز میدارند
فریفته نباید بود که من هر دو طریق را بیازموده ام و طریق فرونشاندن حرارت بیخطر
و باسلامت یافتم و طریق دیگر آنست که دست در تسکین حرارت آهسته تر دارند
انتباه بیمار را بدست علت گذاشته باشد وقتے باشد که حرارت تپ دماغ را
و معده را بسوزد و اعصاب را در کشد و لقوه خشک تولد کند و بسیار باشد که تشنج اندر
عضلها و عصبها پدید آید و ضیق النفس حادث گردد سینه و گردن را بموم روغن که از
روغن بنفشه سازند چرب باید داشت و اگر در موم روغن بنفشه و خطمی کوفته و بیخته سرشته باشند
سود مند آید و کدو تراشیده و برگ خرفه کوفته بروغن گل بر سینه و گردن ضماد کنند
و تدبیر غذا همچنانکه اندر غب خالصه ذکر یافته بکار دارند و اگر بیمار عند با نخواهد

یا مانعے باشد اندر روز کشکاب باید داد و باز همون وقت که قوت تپ اندکے ساکن شود
و آن روز حرارت تپ صعب و سوزان باشد کشکاب با آب آمیخته باید داد تا بیمار از سبز شربتے
هر بار رنجیده نشود و در معدهٔ او که صعوبت صفرا باشد شربتے خشک و چیزیکه بغذا ماند
باید داد و اندر حالت ضعیفے طعام فزوده اند تا بیم از الهٔ قوت نباشد و اگر بیمار را شهوت
طعام نباشد بنگرند چون در فم معده ضعیفے باشد قوت باید داد بچیزیکه در خورد مزاج
بود و طعامهاے خوشبو که شهوت غذا بجنباند حاضر آرند مثل مرغ در خمیر گرفته و بتنور پخته
بریان کرده پیش او بگذارند و نان خانگی بو یابند و سرکه مخصوص بچشانند اشتها
آرزو و چون اشتها پدید آید از ترنگبین و مغز تخم کدو و خیار و مانند آن حلوا سازند و
بروغن بادام باید پخت و بدهند باید دانست بسیار باشد که بعد فصد غلبه صفرا شود
و تپ هر روز بیشتر گردد بدین سبب نخست اندر دلائل و علامات نگاه باید کرد و اگر قوام
خلط غلیظ و رنگ بیمار سرخ بود البته فصد باید فرمود و اگر بر خلاف یابند
باز دارند و اخراج ماده بمسهل باید ساخت که در علاج غب خالصه ارقام شده و اگر
طبع کشاده باشد و بقبض احتیاج آید قرص طباشیر ممسک دهند و جلاب و سکنجبین
دور باید بود و شراب آبی و شراب ریواج نیک موافق بود و سفوف الطین نیز سود مند آید
صفته طباشیر گل قبرسی اسبغول بریان کرده از هر یک دو درم صمغ عربی یک درم
و اگر اسهال دموے باشد کهربا و دم الاخوین و ریوند چینی زیادت کنند یا شراب آبی
یا آب سماق یا آب برگ خرفه یا آب برگ حماض بدهند و غذا مزوره نار دانگ و مزوره سماق
و زرشک برگ خرفه اندر پخته و کعک اندر آب آبی و آب سیب و آب سماق نیک
باشد و هرگاه که بیماری در اختلاط افتد گرمابه نیم گرم و آب گرم که میل بسردی
دارد روا باشد و اگر تپ ازان نوع باشد که بلغم شود تولد کند گرمابه
در خور ترے باشد محمد بن زکریا از قول بقراط ترجمه کند که اگر تپ در آخر

بیاری سرما کند و بلرزاند بیمار خلاصی یابد زیرا که ماده فاسده تحلیل می پذیرد و اگر سرما
نکند و قوت قوی باشد بیمار پرخطر بود و اگر قوت ضعیف باشد بهلاکت انجامد
باید دانست هرگاهیکه ماده در فم معده و طبقهٔ خارجی باشد غثیان بیشتر بود و قی کمتر
باشد و اگر در طبقهٔ داخلی باشد قی آرد هرگاهیکه قی فرمایند سکنجبین و آب نیمگرم
مناسب تر بود و اگر ماده غلیظ باشد با طبقهای معده آن را در خورده باشد درین
حالت ایارج فیقرا که صبر داخل آن باشد سود دهد و یا حب صبر باید داد تا استفراغ
کند و انار پس اب انار ترش و شیرین دادن تا حرارت ایارج را تلافی کند پس اگر
قی همی باشد و افراط ضعف همی آرد شراب انار گر آن را جوشانیده باشد قی
باز دارد و بر معده ضمادی کنند صفتهٔ صندل گلاب آب سیب آب مورد آب بید
و یا اندکی گلاب و لادن و رامک بر نهند این هم صواب تر باشد و اگر از پوست انار
و پیاز و گلنار و گل سرخ ضمادی سازند بسرکه یا بشراب سرشته تر بر معده روا باشد
و اگر بقی سودا بر آید اسفنجی بسرکه تر کنند و بر معده نهند و گاهی این تپ بحران بعرق کند
یا برعاف و هیچ استفراغی بحرانی را باول باز نشاید داشت مگر عند الضرورت که افراط
کند باز دارند اما تدبیر باز داشتن عرق آنست که جامه سبک تر کنند و هوای
خانهٔ معتدل سازند چنانکه مذکور شده و عرق از وی پاک نکنند از بهر آنکه هرچند که پاک کنند
مدد بیشتر آید و اگر بگذارند و پاک نسازند عرق خشک شود و باز ایستد و اگر عرق بسیار آید لعاب
اسبغول و آب آبی دانه یا آب صمغ بیامیزند و طلا کنند و اطراف اندر برف و یخ کوفته نهند
که تدبیر باز داشتن رعاف آنست که یخ بر سر و پیشانی بر نهند و پنبه بسرگین خر تر کنند و اندر بینی
نهند و یا قطرهٔ آب سرگین در بینی جانب مخالف چکانند و محمد بن زکریا گوید هرجائیکه بینی تیز
باز نتوان داشت فصد از دست موافق فرمودم تا مقدار بست درم خون بیرون کردند
و در حال باز ماند و بسیار باشد که اندر تپ بسبب بر آمدن بخارها بر دماغ سبات

ظهور نهد تدبیر آنست که بیمار را بیدار کنند و آوازهای بلند کنند و بالا و تختها دارند و پایهای
او را از زیر ران تا بقدم بندند بطریقیکه اندک الم بد و محسوس شود و خبردار باشد و اگر مانع نباشد
شیافی لطیف نهند تا طبع نرم شود و کشاده گردد و بر خرزهٔ گردن و میان دو کتف شیشهٔ حجامت
بر نهند و حجامت کنند و بسیار باشد که عطسه دادن گیرد و بدان سبب دماغ متحلل شود
و قوت نیز ضعیف گردد و عطسه باز داشتن تدبیر آنست که پیشانی و بینی بیمار بمالند و بفرمایند
تا به آروغ آوردن تکلف کند و اطراف بمالند خاصه بروغن بنفشه و اگر دو سه قطرهٔ
روغن بنفشه نیمگرم اندر گوش چکانند صواب باشد و خرقه و نمد گرم کرده پس گردن نهند و بسیار
و درد را از وی دور دارند بسیار باشد که وقت تپ آمدن صفرا بر فم معده ریزد و غشی
آرد و در حال آب سرد بر روی و شیشه بایزد و گلاب و صندل و کافور بویانند و باد بیزن
کشند و معدهٔ او بمالند و اطراف بندند تا که ماده فرود آید و گاهی حاجت آید که بینی بیمار بگیرند
و یک زمان اندکی دست بر دهن او نهند تا حرارت برگردد و باندرون رود و قوت هر دو
نیز انگیزاند و سکنجبین بحلق او فرو ریزند تا از دو مقصود یکی حاصل آید یا ماده از فم معده
فرود رود و اجابت طبع کند یا بقی باز گردد و اگر این ممکن نگردد مقدار سه درم شراب ریحانی
با آب سرد آمیخته در حلق او ریزند در حال بهوش آید پس جو نار دانگ دهند و چون این
عادت داشته باشند پیش از گرم شدن تپ چند لقمه نان در آب غوره یا آب انار ترش
یا آب لیمون مالیده بدهند نافع آید۔
اندر حمی مطبقه باید دانست که تپ مطبقه دو نوع است یکی آنکه
خون اندر رگها یا بیرون آن عفن گردد و از عفونت آن تپ تولد کند دوم آنکه خون
گرم شده و بجوشد و بقراط این نوع را سوناخس گوید یعنی تپ لازم اما سبب
گرم شدن خون اندر بیشتر حالها سده باشد یا سببی قوی از اسباب حمی یوم
و این تپی است میان حمی یوم و حمیات عفونی نه انست و نه آن و نه دق باید دانست

هر گاهیکه مردم از ریاضتها و استفراغها که عادت کرده باشند باز ایستند طعام و شراب هم بر عادت اندر تن و رگهاے او بماند بزودے امتلاء و سدهٔ امتلائی پدید آید و هر گاهیکه حرکتے و ریاضتے قوی کنند خون اندر تن بجنبد و بسبب امتلاء دم نتوان زد خون بجوشد و سبب تپ گردد -

و سبب نوع دیگر آنست که خون اندر رگها عفن گردد و سبب عفونت خون بیشتر از بسیاری خوردن میوه ها باشد تا خون بدان سبب رقیق و آبناک باشد و زود عفونت پذیرد و گرم شود و بجوشد و این تپے لازم باشد که هیچ نگساید و در گساریدن یا بحران نیک باشد یا بمرگ انجامد و درجات این تپ سه است یکے آنکه اول صعب تر باشد و اندک اندک تر میشود و این را تبازی منحط گویند و این سهل تر باشد دوم آنکه قوت تپ هر ساعت همی فزاید و صعب تر میشود و بحران روز هفتم کند و این را تبازی الزائد گویند علاج این مشکل تر باشد و بحران این تپ بیشتر حالها روز هفتم باشد سوم آنکه از اول تا آخر بر یک حال باشد و این را تبازی الواقف گویند و حال این اندر مشکلے میان این و آن باشد و بسیار باشد که روز هفتم بر یک درجه و بر یک حال بمانده باشد و گاه باشد طبقه بگردد و باسرسام انجامد یا محرقه باشد که سبب آبله و حصبه شود و گاه باشد که بسبب علاج سرد و مبردات کثیر به لیثرغس رسد -

علامات اندرین تپ سه گونه علامتهاے نگاه باید داشت یکے علامتهاے سوناخس دوم علامتهاے عفونی سوم علامتهاے بگردیدن -

سوناخس پنج نوع است یکے آنکه تپ لازم باشد و بالا نرمی تپ رنگ روے و چشم سرخ و رگهاے ممتلی باشد جایگاه حجامت و سر رگها که فصد آن عادت داشته باشد خارش کند و بینی نیز بخارد و آب از چشم همی آید دوم آنکه حرارت بدان سوزان نباشد که تب محرقه و غب خالصه باشد و اگر دست بر اندام او نهند

گرمی او بیچوگرمی اندام کسے باشد که از گرمابه بیرون آید بگرمی و تری و خشکی گراید سوم آنکه بسیار باشد که حلق و کام و لوزتین آماس گیرد و دم دشوار تواند زدن و اندر بیشتر حالها دم زدن مانند صاحب ضیق النفس باشد و اطباے این تپ را حمی ربو میگویند ربو بمعنے دشوار دم زدن است و سبب ربو آنست که بیشتر خون در جگر و دل و حوالی آن باشد و آنجا گرم شود و بجوشد و بخارهاے آن در سینه و شش جمع شود و ربو تولد کند چهارم آنکه نبض بسبب نرمی عظیم و ممتلے باشد و بسبب تپ ربع و متواتر شود از بهر آنکه امتلای حوالی باشد و عفونت ندارد و اندر اختلاف بدان درجه نباشد که در محرقه و غب خالصه باشد پنجم آنکه بر بول دلیل لطیف و ارغوانی باشد و لطافت از بهر گرم شدن و جوشیدن خون بود و ارغوانی رنگ خون گرم باشد و علامتهاے مطبقه از علامتهاے خون تولد کند شش نوع است یکے آنکه تپ گرم تر از سوناخس باشد دوم اعراض او قوی تر سوم بمحرقه مانندہ تر چهارم نبض سخت مختلف پنجم بول تیره ششم بر بوئے بول دیگر و بدن سوناخس آنست هر گاهیکه سوناخس بگردد عفونے یا محرقه دیا در آن حالت شرب هم شود و علامات بگردد و نشانهاے تپ دیگر پدید آید باید دانست هر گاهیکه در روز سوم و چهارم اثر نضج پدید نیاید و علامت بحران ظاهر نشود در روز هفتم بحران نباشد و همبرین قیاس اگر روز هشتم اثر نضج پدید نیاید علامت درازی مرض بود و خلط خام با خون آمیخته باشد و آنجا که خلط خام آمیخته نباشد ممکن است در روز چهارم بحران کند و این قسم تپ بیشتر کودکان را گیرد از دو از ده سالگی تا چهار ده سال و اندر فصل بهار بیشتر باشد و کسانے را که خون با فراط باشد و رگها فراخ و ممتلی بود اکثر حدوث کند خاصه بگوشت خوار و شراب خوار هر گاهیکه باین تپ سبات پدید آید و شکم باد گیرد و چون دست بر شکم نهند و زنند آواز همچو طبل دهد و بیمار بے آرام باشد و بر بستر غلطد و از اجابت طبع آسایشش نیابد پس بر تن او

خشک ریشهٔ سطبر پدید آید نشان مرگ باشد علاج اندر سوناخس اگر
قوت ساعدت کند بفصد باسلیق یا اکحل یا بشتافت وخون بکثرت گیرند و اگر فصل سال
موافق فصد باشد و نیز بیمار دستوری دهد خون چندان باید گرفت که بیمار غشے کند از بهر آنکه
غشی یکبار حرارت تپ را زائل کند و فصد روز اول یا دوم یا سوم باید کرد باز پس
این نشاید و در فصد انتظار نضج نباید کرد بهر آنکه خون خود پخته و نضج یافته باشد و بسیار باشد
که فصد و آب سرد از دیگر علاجها مستغنی سازد جالینوس میگوید آنجا که فصد
و حجامت را مانعے و در احشای آفتے نباشد که آسان توان دریافت یا مضرت آن کمتراز
مضرت تپ نیز علاج با آب سرد کردیم بعد از ان اگر قوت قوی دیدم بکشادن
سده و کم کردن امتلاے مشغول شدم و در کشادن سدهٔ و کم کردن امتلاے
داروہاے خشک بکار داشتم محمد بن زکریا میگوید بسیار باشد که تپہاے حاده
از نوشیدن آب سرد در حال ساکن شود لیکن بعده تپے آهسته باز گیرد که تا چهل روز
یا بیشتر ماند یا رعاف یا عرق نکند زائل نشود و سبب آنست که طبیعت در تهیهٔ
بحران بود و آب سرد از ان باز داشته و تاخیر در بحران افتاده پس
طبیب را واجب است که نیک تامل کند اگر علامت بحران بیند در دادن آب سرد
تاخیر کند و اگر نه دلیرانه آب سرد دهد از بهر آنکه خطر آن بزرگ تر باشد چنانکه در محرقه
یاد کرده آمد بهر حال آب سرد باید داد و از ان نترسند که بیماری دراز کشد میگوید
من هر دو طریق آزموده ام دادن آب سرد کم خطر است و بعضے اطباے گفته که
اندرین تپ استفراغ همچنانکه در محرقه کردیم بهمان داروها درین تپ کردم
غثیانے حاصل شد و اگر با این تپ تخمه باشد یا طعام دشوار بگذرد توقف
باید کرد تا طعام گوارد پس فصد کنند جالینوس میگوید هرگاهیکه اندر سوناخس
فصد کرده شود ممکن نیست که تپ تپے دیگر شود بدین سبب در سوناخس

هیچ علاج بهتر از فصد نیست و خون چندان گیرند که نزدیک غشے رسد و اگر قوت چنان نباشد
که غشے احتمال کند خون بدو دفعت بیرون کنند و میگوید درین تپ بهیچ
حال تاخیر در رگ زدن نشاید کرد از بهر آنکه اگر فصد نکرده شود در رعاف تا عرق
هم نیاید بیم باشد که بیمار مفاجات بمیرد یا بیماری سرسام گیرد یا حمی عفونی شود
از بهر آنکه طبیعت چون بسیار گرم شده بر دفع کردن بعضوے نگاه نتواند داشت و از
عفونت بمحافظت خواهد پرداخت فی الجمله هرگاهیکه بفصد تاخیر کرده شود بیم باشد که
بهمه وجوه علاج ممکن نباشد از بهر آنکه اندرین تپ هم تسکین حرارت باید کرد و امتلاء
نیز کم باید کرد و کم کردن امتلاء یا بفصد یا باسهال یا با درار بول باشد و در تاخیر فصد
حرارت قوی تر شود و قوت بدین سبب بضعف گراید یا ضعیف قوت فصد ممکن نباشد
و اسهال و ادرار هر دو حرارت زیادت کند تسکین حرارت بچیزهاے بارد باید ساخت
بچندانکه مبردات شده زیادت کند و امتلاء نیز و بسبب سده و باز ماندن بخارها
باندرون تپ زیادت شود بدین سبب تاخیر فصد با مساعدت قوت خطاے فاحش
و تقصیر بزرگ ست هرگاهیکه طبیب سبب بیمار دریافته تدبیر فصد باید کرد اگر هفته عشره
گذشته باشد تاهم مضائقه ندارد خاصة که علامتهاے امتلاء باشد و قوت هم
مساعدت کند فصد روا باشد و اگر قوت و فصل سال و سالهاے عمر و شهر و عادت او
بعض موافق بود و بعضے غیر موافق باشد دران وقت حجامت باید کرد و اگر این سببها بیشتر
موافق بود فصد اولےتر است لیکن خون بتفاریق بیرون باید کرد اندک اندک و قول
بعض اطبا است که فصد در اول بیماری باید کرد و در زمانه بر آید نزدیک انتها فصد
نشاید کرد خاصة در انحطاط بسیار کس اندرین تپ که فصد بیراوقات کرده شده هلاک گردیده اند
جهت آنکه قوت در وقت تزاید بیماری و انتها و انحطاط آن مساعدت نکند چنانکه در اول بود
سبب طبیب را باید در ضعف قوت اندر فصد دلیری نکند اگرچه همه اسباب دیگر تهاهد

موافق باشد اعتماد بر قوت باید و فصد و حجامت فرمودن هرگاهیکه قوت ساعد باشد مضرت و ناموافقت دیگر اسباب سهل تر باشد و بیمار خلاصی یابد و اندر حال فصد نظر در گوهر خون باید کرد اگر رقیق و آبناک یا صفرائی باشد بشراب عناب طفشل و مانند آن قوام باید داد و اگر غلیظ باشد بسکنجبین ساده و زیره تلطیف باید کرد تا تحلیل بیشتر پذیرد و از پس فصد آب انار ترش و شیرین باید داد یا آب خرمای هندی یا جلاب باید داد یا آب خربزهٔ هندی یا سکنجبین و شراب غوره و مانند آن یا رب ترشی ترنج یا رب لیمون یا جلاب شراب ریواج و آب ریواج یا شکر سخت موافق باشد و اگر فصل سال تابستان باشد این شرابها سرد کرده باید داد یا سوای شراب ریواج که آنرا بغیر یخ دادن صواب تر باشد از بهر آنکه هر دو برودت معده را رنج دهد و اندر حال غشی کنار قرص اندر آب غوره و آب لیمون مالیده بدهند مانند آن چیزے دهند و روز فصد غذا چنان دهند که در غب خالصه ذکر یافته و اگر قوت ضعیف باشد مزوره بطیهوج و دراج و جوزهٔ خانگی باید داد و بعد از فصد نگاه باید کرد که بیماری حاده بغایت است یا حاده مطلق یا از جمله بیماری هاست که باهستگی گذرد اگر حاده بغایت است و قوت قوی باشد بشربت جلاب و آب غوره و آب انار و شراب بنفشه قناعت کنند و اگر قوت ضعیف باشد بامداد شربت شراب غوره یا غیر آن دهند و وقت نیمروز کشکاب رقیق یا آب انار دهند و اگر حاده مطلق باشد توقع آن باشد که روز هفتم بحران کند بامداد شربت سکنجبین یا غیر آن بدهند پس از آن دو ساعت کشکاب باید داد مقدار چهار درم یا ده درم شکر طبرزد بعد از آن بچهار ساعت سکنجبین یا آب سرد و شبانگاه لعاب اسپغول با شکر و آب انار دهند و هر شب مقدار پانزده درم یا بیست درم تخم خرفه سوده بخورند و اگر حرارت و تشنگی سخت قوی باشد نیم درم طباشیر سوده و اندکے لعاب اسپغول با وے آمیخته بدهند و اگر قوت ضعیف باشد و یا عادت بیمار بسیار خوردن باشد در ورے

دو بار کشکاب باید داد و اگر طبع از دو بار کشکاب نفور بود بار دویم کعک سوده با آب سرد و شکر بدهند و اگر بیماری از جمله آن بود که باهستگی گذارد و بحران روز یازدهم یا بیست و چهارم یا بیست و هفتم کنند پس از شراب بدو ساعت کشکاب دهند و پس از نیمروز مزوره باید داد که در باب ساعت خالصه یاد کرده آمده و اگر بطبع نرم احتیاج باشد شراب انار ترش و شیرین با شحم فشارده و شکر آمیخته موافق ترین اشیا است یا آب خرمای هندی یا شیرخشت و ترنگبین نیک باشد یا ازشیافی طبع نرم کنند صفت آن تخم خطمی بورهٔ ارمنی گلسرخ یا از بنفشه و اندکے سقمونیا و شکر و با عسل نرم کنند و اگر اندر احشا ورمے باشد پنج درم خیارشنبر سی درم ترنگبین عناب ده دانه آلوے سیاه ده دانه همه را در یک من و نیم آب بپزند تا دو حصه برود و یک حصه بماند و بپالایند و بدهند مغز فلوس عناب ترنگبین در آب عنب الثعلب سخت نافع باشد و مقدار پنج درم خیارشنبر در آب کسنه حل کرده و پالوده بر بامداد موافق باشد و کشکاب یا آب شیرین بدهند و بشب اسپغول و شکر در آب انار دهند و بر موضع ورم از اول صندل و فوفل و گل ارمنی و آب کسنه و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر ضماد کنند و یا خطمی اندکے اسپغول و آب عنب الثعلب و آب کسنه بهم نهند و فصد را تاخیر نکنند ضماد دیگر اندرین موضع سود دارد موم روغن باشد صفت آن موم سفید روغن گل یا روغن بنفشه و عصارهٔ کسنه و عصارهٔ کشنیز تر برگ خرفه عصارهٔ ساق و دو قطره سرکه بهم زنند و خرقهٔ کتان طلا کنند و اگر آماس اندر جگر یا اندر امعاے معده بود یا ورم معده باشد چاره نباشد از چیزی قوی کنند باین اجزاے آمیخته چون مصطگے و آب آبی و اندکے سنبل و اگر فصل تابستان باشد ضماد ها سرد کرده نهند و درین تپها این قوانین نگاه دارند که نخست فصد کنند پس کشکاب دهند و طعام نیز پس از این دهند که طبع نرم کرده باشد و اگر در احشاے ورمے باشد تا در زائل نشود کشکاب

وغذا ہیچ ندہند اما عفونت صفرا اگر با خون آمیختہ باشد و نوبت تیز و سوزان باشد و ہمچو تپ محرقہ نوبت غب کمتر می شود و اعراض آن قوی تر پدید آید ہمان اولے تر باشد کہ نخست فصد کنند لیکن در فصد اعتماد بر قوت باید کرد و در تسکین حرارت بر موجب قانون و اندازہ حرارت مبالغت می باید کرد و بامداد سی درم آب کدو بریان کردہ بادہ درم جلاب و نیم درم طباشیر و اگر حرارت و تشنگی سخت قوی باشد با آب کدو و قرص کافور دہند پس از ان بدو ساعت کشکاب رقیق دہند و آب انار نیز دہند و شبانگاہ آب خیار ترش با جلاب آمیختہ با آب خرمائے ہندی و یا بنفشہ و ہوائے خنک کنند چنانکہ یاد کردہ آمدہ و چون ہوائے خانہ خنک کردہ باشد بیمار را بپوشانند تا بسبب خنکی خانہ حرارت باندرون تن باز نگردد و دل گرم شود و ہوائے خنک و خوش بدم زدن گیرد و راحت نسیم بدل رسد بنفشہ و نیلوفر و گلاب و صندل و کافور بویانند آداشہ ہا درست [?] و رنجہائے از وے دور دارند و نزدیک بحران بر قانون کہ یاد کردہ آمدہ بتدبیر لطیف باز گردند و اندکے آب انار با سیب با جلاب دہند و ہر گاہیکہ نزدیک بحران علامت بحران پدید آید کہ بحران بعرق خواہد بود بیمار را کہ از خانہ خنک بخانہ معتدل آرند تا بحران باز نگردد و یا ناقص شود و اگر از پس بحران آن علامت بظہور آید کہ اندر رگہا قدرے مادہ مفسدہ کہ سبب تپ است باقیماندہ باشد و طبع نیز خشک باشد و آب آلوے کشتہ و زرد آلوے کشتہ دہند یا باقی مادہ برفق مرد بیرون آرند و گاہی احتیاج مسہل بود البتہ باید داد صفت مسہل آلوے سیاہ و عناب ہر یک بست دانہ سپستان سی دانہ مویز منقی بست درم خرمائے ہندی بست درم گل سرخ ہفت درم بنفشہ چہار درم سناء مکی ہفت درم شاہترہ دو درم تخم کشوث تخم خرفہ ہر یک چہار درم تخم بادیان انیسون ہر یک دو درم بلیلہ زرد پانزدہ درم ہمگی را در سہ من آب جوشے سبک دہند پس اندر شیشہ سر فراخ کنند و دو روز در آفتاب نہند و بشب جائے گرم باید نہاد و از پس سہ روز آنکہ ہر بامداد چہل درم

پانزدہ درم سکنجبین بدہند و دہ درم شراب بنفشہ ہم افزایند نافع آید۔

اندر شطر الغب بدانکہ شطر الغب تپے است از ترکیب صفرا و بلغم تولد کند گاہی باشد کہ در شطر الغب مادہ بلغمی مادہ صفرائی را عسر تر کنند تا بدان سبب تپ صفراوی دراز تر شود و بحران دیر تر کند و گاہے باشد کہ مادہ صفراوی را لطیف کند و زود تر اثر نضج پدید آید تا بدان سبب نوبتہائے بلغمی سبک تر شود و بحران زود تر کند لیکن بہر حال کہ باشد نوبتہاے تپ مرکب عسر تر شود و دیر تر گذرد و گاہے باشد کہ بہمین سبب شطر الغب نُہ ماہ یا بیشتر بماند و بسیار باشد کہ حادہ شود و انتقال بدق ہم کند و مزمن نیز مے گردد و شخص کہ در تن او تولد صفرا بسیار بود زود عفونت پذیرد و از ریاضت کہ عادت داشتہ باشد باز ایستد و تدبیر رطوبت افزا کند بیشتر بیماری او شطر الغب بود و اگر شخص باشد کہ در تن او رطوبت بافراط بود و ہر گاہیکہ تدبیر گرم کنندہ و رطوبت و ریاضت و غیرہ در پیش گیرد ہم بیماری او شطر الغب حادث شود و حال کودکان کہ سالہائے کودکی بسالہاے ترعرع و جوانی رسند ہمون حال شخصے باشد کہ اندر تن او رطوبت بسیار باشد و ریاضت و تدبیر گرم کنندہ بر دست گیرد و حال جوان کہ از جوانی بکہولت رسد ہمچو حال شخص باشد کہ در تن او تولد صفرا بسیار باشد و ریاضت و تدبیرہاے گرم کنندہ عادت دارد و بعدہٗ از ریاضت باز آید و تدابیر رطوبت افزا بکار دارد و بدین سبب بیشتر بیماری ہر دو اندر اکثر حالہا شطر الغب بود و علامت ظاہر ترین آنست کہ یک روز نوبت تپ دراز تر و یک روز نوبت تپ سبکتر باشد و بسیار باشد کہ نوبت یک تپ بحد تمام رسیدہ کہ تپے دیگر آید تا آنکہ در میان تپ ہر دو مادہ بہم باز کوشند بدان سبب سبب روئے بموضع آرد و ظاہر سرما یابد یا مادہ دیگر دست یابد و غلبہ آرد و مثلاً صفرا اگداختہ تر شود و رطوبت را بگدازد و بر عضلہاے ریزد و بلرزاند یا بلغمی غلیظ تری صفرا را کم کند و غلیظ گرداند و استیلاے بلغم پدید آید و فرا شاے تولد کند بدین سبب بسیار باشد کہ بیمار پندارد تپ

با تہار سیده ویا از سرما و فراشاے پیدا یکبار یا دو بار دیگر فراشاے کند و نوبت این تپ دراز باشد از بہر آنکه در میانہ تپ بسبب باز کوشیدن ماده ہا با یکدیگر حرکت که تپ فرو مے ایستد و بسیار باشد که شطر الغب از غب دائره خیزد یا به بلغمی مرکب شود و علامت وے آنست که ہیچ حالی سرما و فراشاے نکند در اول نه در میانه و بر تقدیر اگر کند ضعیف باشد و علامت غلبه ہر خلطے از اعراض حمیات باید جست اگر غلبه ماده بلغم باشد نوبت دراز تر باشد و فراشاے دراز ضعیف تر و نبض فشارده تر و اطراف زود تر سرد شود و دیر تر گرم اگر غلبه صفرا باشد تپ کوتاه تر باشد و اطراف نیز گرم شود و تشنگی زیاده بود و عرق تمام کند و سرما و لرزه قوی تر باشد و دلیل رنگین تر بول اگر صفرا و بلغم ہر دو برابر باشد اعراض ہر دو برابر باشد علے الجملہ اندرین تپ عرق کمتر آید علاج بطریق صواب آنست که طبع نرم داشتن و تدبیر قے و ادرار بول کردن و مسام کشادن و عرق آوردن و پاک کردن تن از ماده تپ بچیزہاے سہلتر و سبکتر و بدان طریق که آسان تر باشد فرمودن از تدبیر تسکین حرارت کند و استفراغ قوی از پس نضج کند و از چیزہاے که طبع نرم کند پیش از نضج روا باشد آن آب لبلاب است و اگر ماده بلغم داشته باشد با گلنگبین و اگر صفرا بیشتر باشد یا ترنگبین و شیرخشت و اگر صفرا و بلغم برابر باشد مغز فلوس خیار شنبر که در غب غیر خالصه گذشته باید داد جالینوس میگوید کشکاب با اندکے پلپل در تپ نافع است و بعض اطباے پسین گفته که این از جالینوس سهو بزرگ شده است جهت آنکه غافل بوده است که فلفل تپ را برافروزاند و کشکاب رطوبت را زیاده کند و تپ بلغمی نیز عسر تر بگذرد این اعتراض بر جالینوس خطا است از بہر آنکه اندر بیماری ہاے مرکب صواب تر از آن نیست که شربتے مرکب سازند تا اگر طبیعت قوی باشد از آن شربت تصرف کند و قوت حرارت را از آن شربت بجانب ماده فرستد تا ماده را لطیف کند و خشکی را بجانب دل رساند تا دل و روح آسوده شود و با حرارت

تپ مقاومت کنند و از آنجا که طبیعت قوی نباشد و در این تصرف نتواند ہر چند کنند سود ندارد و ہم این کس را که اعتراض کرده است میگوید اولے تر آنست که بعوض پلپل چیزے معتدل فرمودی چون کرفس و شبت مگر ندانسته که اندکے پلپل در کشکاب بدان گرمی نباشد و کشکاب حرارت او را معتدل کند و قوت او را بموضع ماده رساند اگرچه پلپل اندک باشد لیکن تلطف آوازتلطف کرفس بسیار بود و اندرین باب گلشکر و سکنجبین بزوری شکری و سکنجبین ساده عسلی و شراب غوره عسلی موافق بود و قے کردن بسکنجبین و آب گرم یا آب ترب صواب تر باشد و ادرار بول بآب نخود و آب تخمہا که شیرهٔ آن کشیده باشد و بدارہاے معتدل باید کرد و تدبیر معرقات بدان گونه باید کرد که گفته شده و غذا نیز بدان سبب ترتیب که در غب غیر خالصه مذکور است و روزیکه تپ قوی تر باشد مزوره آب غوره و آب انار ترش باسفناخ و مغز بادام بازیربا و روزیکه تپ آهسته تر باشد طیهوج و دراج و چوزهٔ مرغ خانگی با زیربا و مانند آن دادن و در طعام ہاے نخود و شبت و صعتر و آب کامه و اندکے تخم بادیان و زیره کمتر اندر ہر یکے در خورد و غلبه صفرا و بلغم و ترتیب استفراغ نیز ہم برین گونه است و دارو ہا ہم از آن نوع باید ساخت در جمله اندر علاج این تپ و ریک دیگر علاج غب غیر خالصه باید کرد صفت حب مسہل که از پس نضج ماده شطر الغب باید داد ایارج فیقرا یکدرم شحم حنظل نیم درم سقمونیا دانگے کتیرا دو دانگ مقل دانگے حبها سازند چنانکه رسم است صفت قرص که اندر آخر تپہاے کہن سود دارد گل سرخ بیخ سوسن از ہر یکے چهار درم ترنجبین سه درم افسنتین رومے طباشیر از ہر یکے دو درم شربت دو درم است۔

اندر تپہاے بلغمی مائیه ہر گاهیکه حرارت غریب اندر رطوبتے طبعی اثر کند عفونت اندر وے پدید آید و گرم شود و سبب تپ بلغمی گردد و عفونت اندرون رگہا باشد یا بیرون رگہا اما انچه بیرون رگہا باشد اندر دماغ و جایگاه خالی باشد که در تن است

و انچه باندرون رگها باشد سرما و فراشا نکند از بهر آنکه از جاے خویش بیرون نیاید و عضلها
نی ریزد که موجب فراشا گردد و باید دانست که بلغم بطبع خویش رطوبتی است بقوام
سفید رنگ و بے طعم مزاج او سرد و تر بود و طعم بلغم طبعی شیرین باشد یا شور یا ترش و اگر
سخت گرم شود طعم آن از شیرینی بتیزی گراید و این را بتازی لوزتی گویند و گاه باشد که بلغم
همچو آبگینه گداخته گردد و این را بتازی زجاجی گویند علامت این تپ را از هفت چیز باید جست
یکی از سرما و گرما و چگونگی آن دوم از عرق سوم از تشنگی چهارم از رنگ روی پنجم از نبض
ششم از بول هفتم از اعراض که اندرین تپ بیشتر باشد اما انچه از سرما و گرما تپ و چگونگی
آن باید جست آنست هرگاهیکه سبب تپ رطوبتی زجاجی یا رطوبت ترش باشد سرما و لرزه
قوی باشد و سرماے زجاجی پاینده تر و قوی تر از همه باشد لیکن سرما بیکبار ظاهر نشود
نخست دست و پاے سرد شود و اندک اندک اندامهاے سرد شود تا بدان حدیکه گوئی اندامها
در میان برف است و بدشواری گرم شوند و گرم شدن بر زمان سرماے معاودت
میکند از بهر آنکه ماده بس غلیظ بود و سبب سرما اندرین تپ بلغمی باشد که عفن شده باشد
از بهر آنکه عفونت نخست در شیرین و شور تولد کند پس اندر ترش و پس از ان در زجاجی
اثر این عفونت دو نوع باشد و دیرتر پدید آید و سرماے صعب و از نزدیک انتها
باشد و هرگاهیکه سبب تپ بلغم شور باشد در اول بیماری و آغاز تپ فراشاے
کند پس سرما بدان اندازه نباشد و از بلغم زجاجی تولد کند چون مدت بر آید سرما قوی تر شود
مگر باندازه سرما زجاجی نباشد و سرما بلغم شیرین کمتر از سرماے همه انواع بلغم باشد
از بهر آنکه او بطبع نزدیک تر است و اگر دست بر وے نهند حرارت تپ اندرین بیمار
هموار نباشد جائی کمتر و جائی اندک گرم لیکن چون یک زمان دست بر جاے دارند
گرم تر چنانکه چیزے از قعر تن بالا آید و بظاهر تن میرسد و بهیچ حال حرارت او بدان اندازه
نباشد که حرارت تپ صفرائی و در بیشتر حالها مدت این تپ تا هیزده ساعت بکشد و مدت

آسایش او شش ساعت باشد و پاک نگسارد و انچه از حال از عرق آمدن باید جست
آنست گاه گاهی بخارے تر بر پوست پدید آید چنانکه پندارند که عرق خواهد کرد از بهر آنکه ماده
بلغم است یک گونه تری باشد و اگر عرق کند بسیار نباشد جهت آنکه ماده بس غلیظ باشد
عرق کمتر کند و انچه از حال تشنگی باید جست آنست که غالباً تشنگی در تپ بلغمی نشان شورے
ماده باشد و انچه از حال رنگ روے باید جست آنست چنانکه اندر تپهاے دیگر رنگ روے
برافروزد اندرین تپ نتواند افروخت لیکن برنگے باشد که بزردی و سبزی و سفیدی
زند چون رنگ ارزیز و انچه از حال نبض باید جست آنست که اندرین تپ نبض افتاده
وضعیف و صغیر و متفاوت باشد و با آخر متواتر و نخست مختلف بود و انچه از حال بول
و دلیل باید جست آنست که بول سفید و رقیق باشد و با آخر سرخ شود و تیره گردد و انچه
از اعراض این تپ باید جست آنست که اندر تپهاے بلغمی غشی بسیار افتد از بهر آنکه تپ
بلغمی بهیچ حال بے آفت ضعف معده نباشد و بدان سبب شهوت طعام باطل شود و ذائقه
دهن سخت ناخوش باشد و بسبب ناخوردن طعام قوت ضعیف گردد غشی تولد کند
و از بهر آنکه ماده این تپ بلغم است و گوهر بلغم گران و نرم است تپ و سرماے این تپ
با گرانی غنودن باشد و بسیار بود که پهلوها نفخ کند و باشد که سپرز بزرگ شود علاج این تپها
که قانونها در باب گذشته مذکور شده باید کرد از بهر آنکه ماده این تپ گاهے بلغم شیرین
باشد داروهاے که گرمی معتدل باشد بکار باید داشت و گاه باشد که چیزے خنک با وے
باید آمیخت مثلاً چون گلنگبین یا سکنجبین ساده سرشته و مانند آن و آنجا که ماده بلغم ترش باشد
یا زجاجی قوی تر و لطیف تر و گرم تر داروها باید داد چون کمونی و فلافلی و مانند آن و اصل
اندر علاج همه انواع آنست که اندر ابتداے بیماری بسه چیز غایت رعایت کند یکے
نرم داشتن طبع باندازه اعتدال دوم قے فرمودن باعتدال اندازه سوم تدبیر ادرار بول
کردن بداروهاے ملطف و معتدل و آنجا که ماده غلیظ است و اندک است و انتها زود

خواهد بود سه روز اول کشکاب دهند واگر ماده غلیظ است در اول بیماری غذا باز گیرند
لیکن تدبیر معتدل کنند یا آنکه گرسنه بودن و خفتن و ریاضت کردن اندرین تپ اگر بیم
ضعف قوت نباشد سود دارد والا نه غذا انگوان داد از بهر آنکه بیماری بلغمی بتدریج مهلت دهد
برخلاف بیماری هاے حاده که مهلت و فرصت ندهد و آنجا که در اول بیماری طعام بر عادت
خورده آید و تدبیر غلیظ کرده شود پیوسته بران عادت نشاید رفت و از پس یکهفته از ان عادت
باید گشت در جمله اندرین تپ غلیظ همچنانکه در تپ ربع کنند نشاید کرد نخست فروره ها
بگوشت باید داد پس اگر از ضعف قوت ترسند فروره بمرغ باید داد بهترین تدبیر
در علاج این تپ آنست که اندر ابتدائے بیماریهاے حاده در ابتداقی کنند
یعنی در ابتدائے نوبتهاے قے فرمایند بسکنجبین و آب گرم انچه در قے بآسانی بر آید بهتر
واگر نه در پے آن نشوند اگر چیزے بر نیاید ماده را البته لطیف کرده بامعائے فرو فرستد
واگر ماده غلیظ بود اولا چیزے باید داد که ماده را لطیف کند چون سکنجبین ساده یا بزوری و قے
باآب ترب و سکنجبین بزوری باید کرد واگر ترب را اندر سکنجبین فرو کنند و بامداد ترب و
سکنجبین بدهند و از پس یکساعت ترب و تخم ترب و تخم شبت اندر آب بجوشانند
و بپالایند و آن آب با سکنجبین بزوری بیامیزند و بدهند و آنجا که منش گشتن باشد و بی تکلف
قے نمی آید خاصه اندر ابتدائے تپ تا بیم آن باشد که ضعف قوت یا خشکی تولد کند باز
نشاید داد واگر حاجت آید شراب پودینه و میبه دهند و اولی آنست که قے بعد یکهفته فرمایند
بشرطیکه بیم آن نباشد که معده بر نجاند و آماس معده تولد کند و شخصے را که قے دشوار باشد نشاید
فرمود و در تدبیر لطیف کردن ماده بهترین شربتے گلشکر است در آب گرم گداخت و
از پس یکهفته بچیزے لطف حاجت آید اندرین آب که گلشکر گداز ندانند کے
تخم بادیان یا تخم کرفس بجوشانند لطیف تر شود سکنجبین بزورے و سکنجبین ساده
لطیف کننده ولوزیا و نیز افیون هم برین نمط است یا هفت روز نگذرد

آب بادیان و مانند آن نشاید داد و میگویند پس از یک هفته سخت صواب است واگر بچیزیکه
معده پاک کند و قوت دهد و ادرار بول احتیاج باشد چون انیسون و مصطگی بعد
یکهفته باید داد تا بشربان تپ مقاومت کند و تشنگی بلغمی نیز زائل کند در جمله اندر تپهاے
بلغمی رعایت بفم معده بیشتر باید کرد و مصطگی خائیدن درین باب سخت نیک است و برفم
معده ضماد باید نهاد که تقویت کند صفته سک سه درم لادن دو درم گل سرخ قصب الذریرہ
از هر یک پنج درم زعفران یک درم همه را بکوبند و با آب مرزنگوش و تمام بسرشند و
برفم معده گرم کرده دهند و تدبیر نرم داشتن طبع اندر ابتدائے بگل شکر سهل بود و اگر قوت قوی
باشد ده درم گلشکر یا سی درم ترنگبین حل کرده صواب ترین تدابیر باشد باید دانست
که اندر تدبیرها دستر تپها افراط الحانی نشاید کرد و خرما هندی و آلوے سیاه و مانند آن نشاید داد
که اندرین تپها مضرت بسیار آرد و صفت مسهل که طبع را برفق فرود آرد و معده را
قوت دهد و چون از بیماری یک هفته بگذرد اگر چه اثر نضج ظاهر نشده باشد تاهم باید داد
تربد مصطگی زعفران از هر ایک دو درم شکر طبرزد شش درم شربت آن یک مثقال است
اگر طبع نرم باشد و هر روز دو مجلس اجابت کند بدین دوا و بهٔ مسهله هیچ احتیاج ندارد
واگر ضرور بود هر شب که آید شربت خورد بامداد پنج درم گلشکر تناول نمایند و برا اثر آن ده درم سکنجبین
عسلی بنوشند و آنجا که حرارتے باشد و بکشکاب حاجت آید اندکے بیخ بادیان و بیخ کرفس
در کشکاب باید پخت داولا گلشکر خورد بعده کشکاب و آنجا که حرارتے ظاهر نباشد کشکاب
نشاید داد تا یکهفته از روز اول بیماری هر بامداد بیست درم سکنجبین باندکے آب و اگر
تشنگی و حرارت بیشتر دارد گلشکر بوقت سحر باید داد بامداد آن که آفتاب بر آید بیست درم
سکنجبین ساده دهند اگر بهنگام طلوع آفتاب کشکاب دهند نیکوتر باشد و از پس
کشکاب که چهار ساعت بگذرد سکنجبین دهند و آنجا که دلیل بول غلیظ و رنگین باشد اگر
فصد کنند روا بود از پس چهارده روز شراب بزوری دهند و قرص گل نیز باید داد

ومالیدن اندامها بروغن وبے روغن اندرین تپ سودمند باشد از انکه در تپهاسے دیگر درابتدای بیماری وآنجا که اندرین خلطے گران باشد مالیدن بروغن اختیار ضعیف کند و هرگاهیکه بیمار باتش آرزو کند حال قوت وتپ باید دید وگفته اند که مالیدن بروغن زیت وخانه عنکبوت سود دارد و باید دانست که از وقت نوبت طعام تا وقت نوبت تپ شش ساعت باید که درمیان فاصله باشد وابرازها ومزورها سقر وزیره وکرویا ودارچینے ونعناع باید کرد وچون قوت ضعیف باشد دراج وطیهوج وچوزهٔ مرغ خانگی بریان کرده خورد وهرچه تری فزاید چون ترها ومیوهاے تر واز شیر وماهی تازه وتربد وغیره احتراز نمایند وآب سخت سرد زیان دارد وهرگاهیکه اثر نضج پدید آید بمسهل پردازند بلکه ازپس نضج ماء الاصول دهند که ادرار بول کند وسودمند آید صفت کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر پرسیاوشان افسنتین ازهریک مشت مصطگی دانه تخم کرفس یکدرم جمله را در یک من آب بپزند تا نیمه آید بپالایند وهر بامداد چهل درم گرم کنند وده درم گلشکر دروی حل کرده بدهند نافع آید واگر ماده سخت غلیظ وسرد بغایت بود ازپس آنکه استفراغی قوی کرده باشند شربتے از تریاق فاروق دهند واگر موسم زمستان بود وبیمار پیر یا سرد مزاج باشد ازپس استفراغ هر روز دو دانگ تا نیم درم وتریاق یا مثرودیطوس یا تریاق اربعه شربتی بدهند اندر آب بادیان یا آب آبے که اندرون زیره واسارون وحاشا پخته باشد واندر تابستان وعمر جوان وبیماریهاے گرم ازین معجونات هرگز ندهند لیکن بر سکنجبین بزوری وگلشکر وقرص گل اختصار کنند وآنجا که ملینے باشد که بسبب آن مسهل نتوان داد اعتماد بر ماء الاصول وچیزهاے لطیف اخلاط باید کرد که هم عرق آرد وهم ادرار بول کند وقرص گل اندرین حال وهم ازپس ظهور نضج سخت نافع بود قرص گل از محمد بن زکریا صفت گل سرخ ده درم عصارهٔ غافث شش درم عصارهٔ افسنتین سه درم مصطگی یک درم سنبل اسارون عود خام فقاع اذخر از هریک درمے نیم سه درم در ماء الاصول وگلشکر اگر در پشت پاے وپشت چشم ورد وے تهبج آماسیدن

پدید آید

پدید آید قرص گل یا ایارج فیقرا یا برساخت بدین نمط انیسون پنج درم مغز بادام تلخ چهار درم فقاع اذخر سه درم لک مغسول پنج درم ریوند شش درم ایارج هفت درم عصارهٔ غافث سه درم ونیم تخم بادیان وکرفس از هریکے سه درم پودینه خشک چهار درم گل سرخ شش درم سنبل شش درم جمله با آب عنب الثعلب بسرشند وقرص کنند بوزن دو درم هر بامداد یک قرص اندر ماء الاصول بخورند واگر نانخواه با انگبین بسرشند ومقدار سه درم بدهند اگر آخر تپ باشد که سخت بلرزاند ودیر گرم شود سودمند آید وغاریقون مقدار یک درم یا یکمثقال با عسل بدهند سود دهد وبزر الانجره یک مثقال با یکمثقال عسل بسرشند وبدهند ازپس نضج چندان نفع دهد که جای تعجب باشد بل از بادیان واین قسم چیزها احتیاط کنند اگر حرارت قوی باشد ندهند وگرمابه اندر آخر بیماری که علت در انحطاط باشد سود دارد۔

باید دانست که نوع تپ بلغمی آنست که بیمار را اندرون غشی افتد وسبب آن بیشترے اوقات تبها بسیاری وپراگندگی بلغم است ازبهر آنکه تپهاے بلغمی از ضعیفے فم معده خالی نباشد بدین سبب گاہے ضعیفے فم معده سبب ضعیفے وغشی گردد گاہے از ماده تپ بجانب دل و حوالی آن میل کند وروح از ان سرد شود وقوت از ان سقوط گردد وغشی پدید آید ونوبتهاے این تپ همچو نوبت تپ بلغمی شود واندر چشم وروے تهبج وآماس پدید آید ورنگ روی بریک حال نماند گاهی رصاصے باشد وگاه زرد وگاه بکبودے وسیاهی وسبزی وچشمها تیره شود وسر او وپهلو درد کند ونفخ آرد وعلاج این سخت مشکل است ازبهر آنکه اگر ماده را بقوت بازگذارند قوت بیمار بتلطیف ونضج وفا نکند واز دفع آن عاجز آید بدین سبب بضرورت غذا باید داد ازبهر آنکه اندر تن او خلطی نباشد که طبیعت آن را بصلاح آرد وهضم کند تا قوت را مدد باشد واگر غذا داده شود هضم را دوست بدهد وماده تپ گردد واگر غذا بازگیرند قوت بتمامه ساقط شود واگر خواهند که ماده را برفق کمتر کنند سخت دشوار باشد ازبهر آنکه مادهٔ خام بسیار بود وبے شک برفق اجابت نکند وباشد که ماده بجنبد

دو نوع نشود و منفذہای روح را بہ بند و حقنہ باید کرد و اگر استفراغ کنند کہ اجزاے قوی باشد طاقت احتمال آن ندارد زیرا کہ بدون استفراغ و بے جنبش خلط غشی مے افتد پس صواب آنست کہ از نخست سہ روز ماء الاصول بدہند و ہیچ چیز دیگر نشاید داد و اگر قوتے ضعیف باشد کشکاب از نخود نمایند یا جو دو بہرہ و نخود یک بہرہ و اگر بچیزے دیگر حاجت آید اندکے نان در جلاب یا ماء العسل ترید کردہ بدہند و ہرگاہیکہ جز اینہا خورد اگر قدرے شراب نوشد مفید بود و خلط را بپزاند و قوت مزاج بخشد و آنجا کہ در اول بیماری طبع مجیب نباشد نخست رودہا را بحقنہ کہ از آب چقندر و اندکے بورہ باشد پاک کنند و روغنے کہ اندر وے قبض نباشد چون روغن خیرے یا روغن شیرخشت تازہ بمالند بدستہاے بسیار تا خلط لطیف شود و اندر زمستان روغن خیرے بہتر باشد جالینوس میگوید من اندرین تپ ہیچ استفراغ نتوانستم کرد الا بمالش و ترتیب و مالش چنین باید کرد کہ نخست ساقہا از بالا بزیر فرو مالند پس رانہا و پشت و سینہ را ہمچنین از بالا بزیر فرو باید مالید ہمین کہ از بالا فرو آیند و چنان بقوت مالند کہ پوست سرخ شود و بیم باشد کہ بیمار بیہوش گردد و چنین سازند کہ زمانہ بیماری یک نیمہ اندر مالش مشغول دارند و یک نیمہ اندر خواب و جاے خواب خانہ خنک باید کرد و در سردی و گرمی معتدل باشد و خواب معتدل شود دارد و خلط را بپزاند و بسیار خفتن زیان دارد و اندر اندامہاے درونی گرانی پدید آید آب با سکنجبین بخورند و از آب سرد محترز باشد و اگر بیمار آب سرد خوردن عادت داشتہ باشد و فصل تابستان بود سکنجبین یا آب سرد روا باشد و اندر زمستان با آب گرم باید داد و اگر آب گرم بے سکنجبین دہند روا باشد و در جملہ شربتہا گرم کردہ اولیٰ تر مگر کہ فصل سخت گرم باشد و ماء العسل سود دارد و اگر اندر ماء العسل زوفا و کرفس باشد نہایت ملطف بود لیکن اگر ترسند کہ مادہ گرم شود ماء العسل سادہ اولیٰ تر است از بہر آنکہ قوامین علاج این تپ تلطیف مادہ است بے آنکہ گرم شود و ہرگاہیکہ طبع خشک باشد حقنہ از آب چقندر و بورہ مے باید کرد

و اگر طبع مجیب باشد حبس نشاید نمود۔ مگر آنکہ ترسند کہ قوت ساقط شود و ماء العسل غلیظ اسہال کمتر کند و غذا بیشتر دہد و اگر بیمار از ماء العسل متنفر باشد یا اسہال از حدی بگذرد عوض ماء العسل کشکاب دہند یا گندم آب باید داد و اگر حاجت آید لختے نار دانگ و سماق و گندم بپزند روا باشد و ہرگاہیکہ نبض ضعیف شود نان اندر شراب ممزوج ترید کنند و بدہند لیکن اندر اندامہاے درونی اگر آماسے باشد نشاید داد و نہ علاج را وجہے باشد و نہ امید خلاصی و رگ زدن بہیچ وجہ نشاید از بہر آنکہ سبب بیماری مادہ خام باشد اگر فصد کنند تن سرد شود و خلط خام بماند و ہضم غذا تباہ شود و گرمابہ سود دارد و ہواے سخت گرم و بسیار سرد زیان دارد از بہر آنکہ در ہواے گرم خلط بگدازد و بجانب سینہ و شش و دماغ میل کند و ہواے سرد نضج را باز دارد و اگر کسے را قے کردن آسان باشد امیدوار باشد کہ قے کرد و خلاصی یافت و دو قسم دیگر تپ بلغمی است یکے بروز آید و شب رہا کند این را بتازی نہاری گویند و یکے ضد این باشد بنام لیلی و اگر در تدبیر طبیب مغالطہ افتد درازی کشد تا بحدے کہ بدق رسد نہاری عسر تر است از بہر آنکہ گرم تر باشد و حرارت غریزی اندر تن پراگندہ تر و مسام بدان سبب کشادہ تر و تحلیل بیشتر این اسباب سبکی گسار یدن تپ است پس آنجا کہ با این تپ بلغمی ظاہر شود و مادہ سخت بسیار و عسر باشد بدشواری نضج یابد علاج تپ نہاری آنست کہ بیمار را اندر تپ غذا نشاید داد بدین سبب بوقت غذا دادن بشب باز افتد و چون غذا دادہ شود دستورے توان داد تا بر امتلاے معدہ بخسپد و باز داشتن از خواب قوت را ضعیف کند و ماندگی آرد و اگر بروز خسپد زیان دارد و خواب روز بجاے خواب شب باز ایستد اما طریق علاج ہر دو نوع بر سبیل علاج بلغمی است چنانکہ یاد کردہ آمدہ۔

اندر تپہاے بلغمی لازمہ باید دانست ہمہ علامت ہاے این تپ بلغمی باشد جز آنکہ اندرین تپ لرزہ و سرما نبود شد و گسار یدن او سخت پوشیدہ باشد

ومشابه بدق بود و عرق نکند مگر روزیکه تپ رها کند معالجه این تپ همچو علاج بلغمی باشد اما بشربتها بزانند و لطیف کننده درین جا دلیری نتوان کرد چنانکه در علاج بلغمی نائبه کنند خاصه اگر با وے صداعی یار باشد یا در دماغ ضعفے باشد از بهر آنکه مادهٔ خون لطیف گردد بدماغ برآید اولیٰ تر آنست که معده را بگلشکر تقویت دهند از بهر تلطف خلط سکنجبین ساده یا سکنجبین کراندرو سے بیخ بادیان بخته باشد یا جلاب و اندکے آب بادیان و آب کرفس جوشانیده بقراط از بهر این گفته مرزم پیر راکه تپ آهسته و نرم گیرد به نرمی و آهستگی آن غمزه نشاید کرد و بچیزهاے گرم دادن دلیری نتوان کرد لازم که باحتیاط تمام و آنجا که دماغ قوی باشد و صداع نبود و تپ آهسته باشد استفراغ باید کرد بحبها که در وے شحم حنظل باشد و ادرار بول بماء الاصول و اقراص غافث سودمند باشد صفت اقراص غافث شی ۳ درم گلسرخ شصت درم طباشیر چهل درم شربتے دو درم و بسیار باشد که این تپ باستسقا باز گردد هر گاهیکه این علامت پدید آید بعلاج آن مشغول باید شد

اندر تپهاے که اندرون سرد باشد و بیرون گرم

اما باید دانست که مادهٔ بلغم زجاجی در قعر تن بسیار جمع آید و بخار آن عفونت پذیرد و تن گرم شود و آنچه غیر متعفن باشد اندرون تن را سردی دارد و سبب آنکه پیش از آن که تپ تولد کند تن از سرما این مادهٔ آگاهی نیابد باید دانست که مادهٔ اندر تن ساکن بود و از جاے بجاے دیگر حرکت نمی کند بدین سبب اجزاے این ماده با اجزاے ماده خو کرده آید و از حال بحال دیگر گردد و حرکت عفونت اندرو پدید آرد و از جاے جنبیدن گیرد هر جزوے از قرارگاه خویش بجنبد و جزوے دیگر که این جزو او تن با وے و با آن حال که اندر وے ماده باشد خو نکرده بود تا فسردن گرفت و تپها که اندرون گرم باشد و بیرون سرد مادهٔ آن دو قسم باشد یکے بلغمی دیگر صفراوی اما آن که مادهٔ او بلغمی باشد چنان بود

که بلغم اندر قعر تن عفونت پذیرد و گرم شود و تن را بسبب گرم کند یکی آنکه ماده بلغم دشوار تحلیل پذیرد و بخار آن بظاهر تن کمتر رسد بیرون سرد و درون گرم باشد دوم آنکه حرارت غریزی بجانب مادهٔ بخاری تر گم گشته و عفونت نه پذیرفته از تن برخیزد و بظاهر تن آید و لختے گرمی کند و زود خناک شود همچو آب گرم اگرچه با آتش گرم کنند زود حرارت بگذارد و زود سرد شود و آنکه مادهٔ او صفرا باشد چنانست که صفراے اندر باطن عروق عرق گردد و دیرتر تحلیل پذیرد و بخار او بظاهر تن کمتر نشود و اندرون مے سوزد سوال در باب نخستین گفته که تپ حرارتے غریب است و در دل برفروزد و بمیانجی خون و روح اندر همه اندامها بگذرد و اندر همه پراگنده شود و تن را گرم کند و اندرین هر دو تپ شرط نمیکند که حرارت در دل برافروزد و از دل بهمه تن رسد جواب اندرین تپها حرارت بدل رسد و از دل بمیانجی روح و شرائین و خون همه تن پراگنده شود لیکن چون مانعے پدید آید که حرارت بهمه اندامها نرسد آنچه در باب اول گفته خلاف آن باشد و بشرط چنانکه معلوم شده است چیزے گران بجانب مرکز میل دارد و هر گاهیکه مانعے نباشد قرارگاه او جز مرکز نباشد لیکن چون مانعے پدید آید هرگز نتواند رسید بدین سبب گرانی او باطل شود و طریق علاج هر دو یکیست بیکدیگر و بیشتر اعانت به تدبیر قے باید کرد بسکنجبین و تخم ترب و مانند این که مقی بلغم باشد و از اول تا هفت روز هر روز هفت درم گلشکر بخایند تا معده را قوت دهد و از پس آن شربت آب گرم بخورد و از پس دو ساعت بست درم سکنجبین ساده خورد و اگر سرما قوی باشد و دلیل مادهٔ خام بود بعوض گلشکر سکنجبین عسلی یا بزوری خورد و از پس یکهفته نقوع صبر و ایارج فیقرا و شراب گل و حب صبر صفت حب صبر صبر سقوطری دوازده درم هلیله زرد چهار درم مصطگی سه درم گل سرخ انیسون زعفران از هر یک یک درم کتیرا مقل ازرق از هر یک یک درم شربتے دو درم صفت نقوع صبر صبر سقوطری چهار دانگ

باآب گرم حل کنند و یک شبانه روز به نهند و این همه یک شربت است و اگر بعوض صبر ایارج فیقرا کنند جائز است صفت شراب گل گلسرخ ده من اقماع جدا کرده بگیرند و اندر ده من آب بپزند تا نیمه باز آید و دیگر باره گل تازه کنند و بپزند تا نیمه باز آید و بپالایند و در ده من انگبین و شکر برافگنند و بقوام آرند صفت مسهل که از پس نضج دهند تربد یک درم غاریقون چهار دانگ صبر نیم درم سکنجبین کبیر شند و سحرگاه بدهند و روز دیگر قرص گل دهند با گلشکر و گلنگبین و اگر معده ضعیف باشد اندکی عود و مصطگی با آب ترکیب کنند سودمند آید و اگر معده بسلامت باشد و حرارتی نبود قرص گل بسکنجبین دهند و مالیدن همه اندامها سودمند آید و حقنهایی که میل بگرمی دارد درین تپها نافع آید و در آخر این علت کمونی و فودنجی و مانند آن سود دهد و بعض اطبا گفته اند اگر مرد پیر باشد بعلاج آن مشغول نشاید شد که پیر ازین تپ خلاصی نیابد و اگر مرد کهل و قوی باشد داروها ملطف باید داد چون دواء المسک و ماء الاصول و اگر زمانه زمستان بود مثرودیطوس عمده و تریاق بزرگ و مانند آن نفع دهد علاج آنکه حرارت در باطن باشد بر وفق باید کرد و در ابتدا سکنجبین ساده و گلشکر شکری باید داد و در آخر بیماری نقوع صبر و ایارج فیقرا و آب بادیان و قرص گل و مانند آن و قانون هاے که اندر علاج تپهاے بلغمی ماده یاد کرده آمده مطالعه باید کرد۔

اندر انواع علامت تپ ربع و علاج آن

تپ ربع دو جنس است یکی ربع نائبه که بنوبت آید و دوم ربع لازمه و دائمه هم گویند و این قسم کمتر اتفاق افتد و سبب تپ ربع اسباب تولد سودا است و عفونت آن و منجمله اسباب تولد سودا یکے آنست که اندر سپرز ضعفے باشد یا المے و بدان سبب سودا بخود نه کشد و از خون جدا نتوانند کرد یا سودا اندر تن بسیار گردد و سودا بعض در دوے خون طبیعی بعضے بلغم باشد یا خون یا صفرا یا سودا که سوخته شود و هر خلطیکه سوخته شود سودا

غیر طبعی گردد و هرگاهیکه ماده اندر عروق باشد ربع نائبه تولد کند و هرگاهیکه اندر یک عضو باشد ورمے صلب یا سرطان یا خوره پیدا شود و بیشتر حمیات ربع کم خطر باشد اگر در تدبیر معالجه خطا نرود و مدت دراز ترین وے یک سال بود و مردم را بدین تپ از بیماریهاے سودا چون صرع و مالیخولیا و تشنج رہے دهد ولیکن اگر اندر علاج خطا افتد و ماده سخت خام باشد مدت وے دراز تر گردد و باشد که دوازده سال بماند و انچه در از کنند بیشتر اوقات باستسقا باز گردد و بسیار باشد که تپهاے مرکب با آخر ربع بار شود و علامت تپ ربع نخست سرما و لرزه اندک باشد و هر نوبتے زیادت همی شود تا وقت انتها و از پس انتها بتدریج کمتر میشود و سرما در استخوان ها و تکسر باشد و بسیار رنج دهد و لرزه آرد چنانکه دندانها برهم زند از بهر آنکه ماده غلیظ و سرد باشد دیر گرم شود لیکن خون گرم شود گرمی او کمتر از گرمی حمیات بلغمی باشد و نشان نضج آن باشد که سرما و لرزه کمتر افتد و بسیار باشد اندر بهار کسے را که غب آید و آخر ماه ربع باز گردد از بهر آنکه ماده رقیق بعرق و دیگر استفراغها صرف شود و غلیظ ترین اندر تن بماند و هرگاهیکه سبب از اسباب عفونت اندر آنکه باقی مانده اثر کند سبب ربع گردد و همچنین هرگاهیکه ماده تپهاے مرکبه که نوبتهاے آن مختلف باشد باستفراغ خرج شود بر مع ربع قرار گیرد و مدت ربع خاصه بیست و چهار ساعت باشد و مدت آسایش چهل و هشت ساعت بود و گروهے گفته اند که اندر بیشتر دورهاے ربع خالصه چهل و نه دور باشد [illegible] ربع بلغمی آنست که نوبتهاے آن دراز باشد و نبض بطئے و نرم و بول غلیظ [illegible] انواع ربع نخست بول سفید باشد و بسبزی گراید و خام باشد و از پس اسهال بسیار [illegible] و عرق ربع با تپ بلغمی بسیار باشد و با تپ صفراوی اندک علامت ربع [illegible] پدید آمدن نشانهاے غلبه خون باشد و سحنه و عادت و فصل سال و غذاهاے ماقبل که باکل آمده بر آن گواهی دهد علامت ربع صفراوی آنست که نوبتها [illegible]

تر باشد ونبض سریع ومتواتر وعرق بتیهر کند وتشنگی وحرارت غلبه دارد وسحنه وعادت و
فصل وسال وغذاهاے گذشته بران گواهی دهد وعلامت ربع سوداوی آنست که
اسباب تولد سودا بیشتر باشد ومزاج وعادت وسال وعمر وفصل وغذای گذشته
بران گواهی دهد اما علاج عام اندر همه انواع ربع آنست که روز نوبت از طعام وشراب
باز ایستد خاصه از آب سرد وروزها که اندر میان ونوبت باشد از طیهوج وجوزهٔ مرغ
خانگی چاره نباشد واندر اول بیماری تدبیر لطیف نشاید کرد وغذاهای گرم ودارو های خشک
وگرم نشاید داد ودوا استفراغهاے قوی نشاید کرد لیکن اگر در اول بیماری استفراغے اندک کرده شود
وبمسهلے لختی خلط غلیظ را کم کند بهتر باشد چنانکه اندر بابهاے گذشته یاد کرده آمده است وآنجا
که طبیعت در اول بیماری مسهل صواب باشد حقنهٔ نرم ادلے تر باشد وتدبیر ادرار بول نیز
موافق بروفق باید کرد واز طعامهاے غلیظ ومیوه هاے ترد شیرین وجغرات وهرچه از وے بادها
تولد کند احتراز باید کرد وآسایش وگرمابه معتدل که دل گرم نکند وقے نیارد موافق باشد
وطعامهاے معتدل که میل بگرمی دارد سودمند بود از بهر آنکه گرمی وتری ضد سودا است
وانچه سرد وتر باشد مضرت کم دهد برای آنکه تری مرضد طبع سودا است لیکن انچه مرطب ومبرد
باشد باندازه باید داد تا که سردی آن مادهٔ خام را خام تر نکند چیزے گرم بیامیزند تا معتدل شود
روا باشد چنانکه جالینوس میگوید که من از بهر خود قلیه از گوشت فربه مودم وخون من
بسیار شد ودارچینی داخل کردم تا مضرت گوشت باز دارد وطعامهاے سرد وخشک زیان آرد
وخربزهٔ شیرین از بهر آنکه ادرار بول کند ومادهٔ لطیف را بادرار دفع کند وغلیظ را بگدازد
موافق باشد وشفتالو هرچه سخت نازک باشد زود عفونت پذیرد زیان دارد واین
دقیقه نگاه باید داشت ومی باید دانست که ربع تابستانی زودتر بگذرد وبدین سبب تدبیر
او لطیف باید کرد وبشوربا وزیره با جوزهٔ مرغ خانگی قناعت باید کرد واستفراغ
کمتر کنند وهر روز که نوبت نباشد سکنجبین بزورے وکشکاب مے باید داد چنانکه

اندر بابهاے گذشته یاد کرده آمده است واگر خلط غلیظ تر باشد هر بامداد هفت درم
گلنگبین با هفت درم سکنجبین ساده سرشته بخورد ومویز منقے دانه بیرون کرده با پسته
ومغز بادام باید خورد وغذا شوربا ے نخود وزیره با مرغ بدین تدبیر بسیار تپهاے ربع
زائل شده است وانچه اندر تیره ماه ربع تولد کند دراز وسنگین باشد از اول تدبیر لطیف
نشاید کرد وقانون تپها وعلاج عفونی که اندر بابهاے گذشته ذکر یافته در تدبیر
بکار دارند وقوت مریض نگاه باید داشت واز حرکتهاے سخت واندیشه وخشم ومانند آن
خود را نگاه دارند اما علاج ربع خونے که از بسیاری درد خون طبعی تولد کند
آنست که نخست رگ باسلیق یا اکحل از دست چپ زنند اگر خون تیره باشد وبسیاری
گراید چندان مناسب باشد بیرون کنند ورگ فراخ زنند تا تیرگی خون بیرون آید
واگر خون سرخ ونیکو بود رگ نشاید زد از بهر آنکه خون صالح بیرون کردن
قوت را ضعیف کند وهر استفراغے که کنند روز نوبت نشاید کرد واگر از پس روز نوبت
بگرمابه رود چندان استقامت کنند که تری گرمابه در رگهاے او واندامهاے اثر کند
لیکن عرق ناکرده بیرون آمدن نفع دهد وخلط نرم وپخته شود وطعام از پس رگ زدن طیهوج
ودراج وجوزه مرغ خانگی بود وزرده خایه مرغ نیم برشت وگوشت بره وبزغاله وزیرباد
ابزارهاے دیگ ودارچینی وکردیا وشبت باید خورد ودر اول بیماری بجگر وسینه
وسپرز رعایت باید کرد سکنجبین وکشکاب بدان طریق بود وترتیب که در گذشته مذکور شده
نفع مند آید واگر بمسهل احتیاج آید طبیخ شاهتره بغایت موافق افتد صفت
طبیخ شاهتره شاهتره ده درم عناب وآلوے سیاه هر یک سی عدد تخم کرسنه پنج درم
پوست بیخ بادیان وپوست بیخ کرفس از هر یکے ده درم مویز منقے دانه بیرون
کرده سی عدد بپزند چنانکه رسم است وچهل درم ترنجبین در وے حل کنند وباز بپالایند
وبخورند ومطبوخ هلیله نیز موافق باشد از اول روز بیماری تا بست روز

بگذرد ازین مسهلات نشاید داد و شربت از پس مسهلات آب انار ترش و شیرین یا آب
آلو و سکنجبین و اگر حرارت قوی نباشد آب بادیان ترهٔ اسپ باشد و قی کردن در همه انواع
ربع سود دهد و در ربع دموی طبع لین شد به آب گل یا بمطبوخ هلیله نرم کنند و اگر حقنه
نرم نخست استفراغ صواب تر باشد و در آغاز نوبت که وقت حرکت خلط باشد
قی کردن سودمند آید صفت مطبوخ منقی هلیله زرد هلیله کابلی از هر یک هفت درم
بنفشه پنجدرم افتیمون و سنای مکی از هر یکی چهار درم تخم ترب و تخم شبت از هر یکی پنجدرم
تخم خرفه نیمکوفته تخم خربزه از هر یکی پنجدرم جمله را بپزند و بپالایند و بمقدار صد درم یا پنجاه درم
سکنجبین نیمگرم بیامیزند و بنوشند و ابزارهای مزورها صعتر و زیره و کرویا و دارچینی و پودینه
باشد و چون قوت ضعیف بود دراج و چوزهٔ مرغ خانگی بریان کرده خورد و از هر چه تری
فزاید چون ترها و میوهای تر و از شیر و ماهی تازه و ثرید و جز آن پرهیز کنند و آب سخت
سرد زیان دارد و هر گاهیکه اثر نضج پدید آید ازین جمله مسهلات و مدرات نفع دهد صفت
مسهل که اسهال بلغم کند تربد غاریقون هر یک چهار درم حب النیل یکدرم ایارج فیقرا
چار دانگ نمک نفطی دو دانگ انیسون تخم کرفس هر یکی دانگی و نیم حب کنند چنانکه رسم
است در هفته ازین نوع مسهل باید ساخت و در میان هفته باید فرمود صفت ماء الاصول
که از پس ظهور نضج باید داد نفع دهد و ادرار بول کند بیخ کرفس بیخ بادیان بیخ اذخر پرسیاوشان
انیسون از هر یکی مشتی مصطگی تخم کرفس هر یک دو درم جمله اندر یک من آب بپزند تا نیمه
باز آید بپالایند و هر بامداد چهل درم گرم کنند ده درم گلشکر در وی حل کنند و بدهند
نافع آید و اگر ماده سخت غلیظ باشد و بغایت سرد بود از پس آنکه استفراغ کرده باشد شربتی
قوی از تریاق بدهند و اگر روزگار زمستان باشد یا مریض سرد مزاج بود بعد استفراغ هر روز
دو دانگ یا نیم درم تریاق یا مسرودیطوس یا سجزنیا یا تریاق اربعه شربتی دهند
در آب بادیان یا آب آبی که اندران زیره و انیسون و دارچینی پخته باشد و اندر تابستان

و عمر جوان و بیماری های گرم ازین معجونات هیچ ندهند بر سکنجبین بزوری و گلنگبین و
قرص گل اختصار کنند و طعام مزورها ماش و کدو و قلیه خیار و زیربا مغز بادام و تا سه هفته
نگذرد دراج و مرغ خانگی ندهند مگر آنکه قوت ضعیف باشد و از پس چهل روز گوشت بره و
بزغاله دهند و از اقسام میوه انار باید داد علاج ربع بلغمی آنست که در ابتدای
علت هیچ استفراغی قوی نشاید کرد از بهر آنکه ماده خام باشد و اگر اتفاق استفراغ
شود قوی نکنند از بهر آنکه آنچه لطیف باشد خرج شود و آنچه غلیظ باشد اغلظ و عسرتر بیرون
شود هر بامداد ده درم گلنگبین عسلی اندر پانزده درم آب بادیان و ده درم آب کرفس
جوشانیده و صاف کرده بخورد و اگر طبع خواهند نرم کنند پنجدرم تخم معصفر در سر آب کنند
و بخورند و اگر گلنگبین مسهل هر هفته یکبار خورد صواب باشد صفت گلنگبین مسهل تربد
چهار درم زنجبیل نیم درم بسفایج نیم درم گلنگبین ده درم این همه دارو ها بکوبند و با گلنگبین
بسرشند این جمله یک شربت باشد و اگر بیمار محرور مزاج باشد و نحیف بدن و فصل
تابستان بود ماء الجبن و شکر دهند تا طبع نرم شود و اگر حقنه نرم سازند صواب
باشد و طعام از بهر نرم داشتن طبع از برگ چقندر و اسفاناخ بپزند و آبکامه جوش
کنند و شوربای خروس پیر و گنجشک بهتر باشد از میوها انجیر شکری و مویز خراسانی
و اگر روز نوبت وقت سرما قی کنند با آب شبت و ترب و انگبین و نمک صواب
باشد و اگر کسی را قی دشوار تر باشد ترب را بر آتش نرم بپزند و از یکروز نهند و
لختی نمک نهند و دیگر ترب نهند همچنین سه روز بنهند و بامداد چنانکه بتوانند ازین ترب
بخورند و طعام ماهی شور و چقندر پخته بخورند یا خردل سوده و سکنجبین از پس طعام با آب
نیمگرم بخورند یا بنشستن و مالیدن آهسته سود دارد و مسام بگشاید اخلاط را نرم کند و
هر گاهیکه نشان نضج پدید آید مسهل قوی بخورد و این سفوف از پس ظهور نضج در هر هفته
یکبار بخورد صفت آن هلیله سیاه هلیله کابلی از هر یک هفت درم بسفایج افتیمون از

هر یک سه درم همه را بکوبند و بپزند شربتی سه درم با سه درم شکر و از پس آن آب گرم بخورد
و هر گاهیکه روز سرد شود و فصل زمستان آید معجون هاے گرم بکار دارند چون معجون انگزد و دوا فلفلی
و جز آن صفت معجون انگزد فلفل برگ سداب مرو انگزد از هر یک یک استار بکوبند و با انگبین
مصفی بسرشند شربتی نیم مثقال ثابت بن قره و محمد بن زکریا میگوید اگر یک مثقال خورد
وقت نوبتی تن را گرم دارند تا عرق کند سودمند آید و اگر بر هفته لذ مسرودیطوس و تریاق بزرگ
دو دانگ تناول کنند بغایت نفع دهد **معالجات ربع سوداوی** علاج ربع بلغمی
نزدیک است طبع هم نرم باید داشت بدان طریق که اندر بلغمی یاد کرده آمده
و استفراغ قوی از پس نضج باید کرد و اندر داروها افتیمون بسفائج غاریقون حجر ارمنی حجر لاجورد
خربق سیاه بیشتر باید کرد و رگ باسلیق زدن پیش از نضج در آن ماده سودمند آید **جالینوس**
میگوید بسیار تبهاے ربع سوداوی را معالجه کردم بدین طریق که از پس نضج مسهل دادم
و از پس آن چند روزے شراب افسنتین دادم و از پس آن تریاق دادم سودمند آمد و
ربع دایم کمتر اتفاق افتد و اگر افتد سبب آن باشد که ماده اندر دو عضوی بود یا اندر سه عضو
و هر یکے بنوبت دیگر آغاز کند و معالجه آن همین طریق باشد که ذکر یافته لیکن تدبیر و شراب و داروها
همه باید که میل باعتدال دارد و بهترین چیزے سکنجبین بزوری و گلنگبین و هندبا و ماء الاصول
معتدل و آب بادیان تر و آب کرفس اینهمه دادن و باسلیق گشادن اندرین باب سود دهد
جهت آنکه ماده در عروق ها باشد و نگاه باید کرد گاه باشد که بفصد صافن حاجت آید۔
اندر تبهای خمس و سدس باید دانست که مادهٔ این تبها از جنس ماده ربع باشد لیکن
کمتر و غلیظ تر باشد **جالینوس** گوید من اندر همه عمر خویش ازین جنس ندیده ام الا خمس
ضعیف و همچون منکر نیست این تبها را از جنس مادهٔ تپ ربع و میگوید هانا سبب
یاد نیا شد مرا این تپ را خون چون [illegible] ضعیفه قوی و ناگاه [illegible]
باطعامها و شرابها و داروی ناموافق یا چیزے از اعتدال نفسانی چون غم و شادی

و خشم و اندیشه که اندر مزاج اثر کند و هر وقت که سببے از اسباب ها تازه شود تپ تولد کند
میگوید احتیاط باید کرد تا غلط نیفتد بقراط میگوید این تبها نیست سبع تا مدت دراز
بود و تسع بدتر از سبع بود میگوید خمس بدتر از دیگر تبها باشد زیرا که گاه باشد که مقدمه
سل بود و گاه باشد که بر تبع آن پدید آید **شیخ الرئیس** میگوید که بقراط گفته خمس از همه بدتر است
مراد او ازین خمس مطلق نیست بلکه مراد او آنست که بعضے از تبهاے خمس بدتر از تبهاے
دیگر است از بهر آنکه گاه باشد که در تبهاے مختلف اعضاے رئیسه گرم شود و بدق ادا کند
شیخ الرئیس گفته بیماری ها که ما ندیده ام بقراط آن را ذکر کرده است و تپ ربع نه از آن
نوبت ربع همی آید که مادهٔ او سودا است از بهر آن به نوبت همی آید که مادهٔ او غلیظ و اندک
است پس حجت باشد جائیکه مادهٔ او غلیظ تر و کمتر از آن باشد تپ نوبت دیگر گیرد و علاج
این تبها همچون علاج تپ ربع باشد لیکن بچیزهاے گرم دلیری کمتر باید کرد و استفراغ نیز کمتر
کنند مگر از پس آنکه نضج تمام پدید آید استفراغ کنند در خور حال صواب بود و **شیخ** گوید
که چنانکه جالینوس گفته مرا هم غلامے بود و او را ازین تبها همی آمد و من هم چنانکه جالینوس
گفته گمان بردم که این غلام تخلیطے میکند و این تپ بدان سبب همی آید پس گوش بدان
داشتم و قیام ابتداے وقت نشان کردم و مدت نوبت آن نیز نگاه داشتم معلوم شد
که حمی تسع است مزاج او گرم بود و روز دیگر نوبت او بود سکنجبین دادم و آب تخم خرفه
بر اثر آن بچند ساعت کشکاب دادم و روزها دیگر گلنگبین با سکنجبین ساده دادم و غذا
زیرباو شوربا همچون نخود و شبت و گوشت بره و مرغ و پیش از روز نوبت بدو روز
نخود آب دادمے یا زیره و مزوره مغزبادام و روز نوبت جز سکنجبین هیچ ندادمے
بلکه اندک و بالب آمیخته و از اجزاے معجون نجاح حب ساختم پس از روز نوبت دو روز
مقدار دو درم حب کرده از دو بار پیش ندادم بدین طریق تپ زائل شد **اندر تبهای**
مرکب تبهائیکه باهم آمیخته بود آن را مرکب نام نهند گاه باشد دو تپ که بجنس از یکدیگر

دور باشد هم مرکب شوند چون تپ دق و تپ عفونی و گاه باشد که دو تپ عفونی
بایکدیگر مرکب شوند چون شطر الغب و نائبه بلغمی و گاه باشد که تپ دموی با نوعی دیگر از تپهای
عفونی مرکب شود و گاهی باشد که دو ربع یا سه ربع باهم مرکب شود چنانکه یکی گساره و دیگر
گیرد و طبیب علم ندارد و علامتهای نیک نداند گاهی گمان برد که شطر الغب است
وگاه گمان برد که نائبه بلغمی ست و بدین سبب است که نوبتهای تپ را اعتماد نشاید کرد
و اعراض و نشانهای آن نیک نگاه باید کرد باید دانست که یکی از نشانهای تپ مرکب
آنست که هنوز تپ نخستین رها نکرده سرما و لرزه معاودت کند و شناختن ترکیب تپ عفونی
با تپ دق سخت مشکل باشد از بهر آنکه تپ عفونی میگسارد و با تپ دق سخت ظاهر
نباشد و طبیب ناتجربه کار آن بیند که یک نوبت رها کرد و تپی دیگر نرم ترمیدارد و باز
فراشای و سرما آغاز کند و گرم شود بچنین نشانهای پندارد تپی مرکب است از
تپی لازم و تپی منفرد و گاه باشد که دو نوع گیرد از پس یکدیگر همچنین که هنوز یک نوبت
ناگسارده بود که تپ دوم آید و طبیب را اگر مغالطه افتد پندارد که سونوخس است درینجا
چاره نباشد از آنکه نشانهای تپها نیک جوید تا به کیفیت حال هر یک آگهی تمام یابد و
هرگاهیکه نوبتهای تپها کوتاه باشد و روز بروز معاودت می کند و باید دانست که سبب قوی
و ماده سخت تیز و بسیار است تا چنین تپها پیوسته میشود و گروهی گفته اند که دو تپ
لازم مرکب نمی شوند از بهر آنکه مادهٔ تپها لازم اندرون رگها باشد. و چون موضع ماده یکی
باشد عفونت بیکبار پذیرد چون عفونت بیکبار پذیرد حرکت تپ باید که بیکبار باشد
و این سخن درست نیست از بهر آنکه ممکن شود که عفونت اندر رگها و در دو عضو تولد کند و
نخست از یک عضو تولد کند پس بدیگر اجزای ماده باز دهد و آغاز تپ نخستین و
گساریدن آن تعلق بتاریخ عفونت نخستین دارد و آغاز نوبت دیگر تعلق بتاریخ عفونت
دوم دارد و هر یک جدا آغاز کند و علاحده رها کند و هرگاهیکه تپی نخست

بلرزاند لازم گردد و هیچ عرق نکند یا در میان تپ زور سرما و لرزه معاودت کند و از پس
دو سه لرزه عرق کند حکم کند که تپ مرکب است و همچنین هرگاهیکه اندر تپ مطبقه لرز قوی
باشد و مدت سرد ماندن اطراف سخت دراز گردد تپ مرکب بود علاج همچنانکه
تپهای مرکب از تپهای صفراوی و بلغمی و دموی و سوداوی آمیخته بود معالجه نیز مرکب بود
بر طبیب واجب است که بنگرد تا علتهای کدام قوی تر است و ترکیب از
چند ماده است مثلاً اگر از دو ماده باشد بنگرد و اگر ماده ها و علامتها سه تا سه است تدبیر
علاج در خور آن کند و اگر یکی قوی تر بیند رعایت آن مرعی دارند و اگر یکی خطرناک باشد
علاج آن اهم تر دانند تا از خطر ایمن شود و اندر تپهای مرکب و تپهای خمس و سدس
و غیر آن بهتر آن باشد که استفراغ کمتر کند تا خلط کم نشود و تپ حرارت اندر اندامهای
اصلی نیاویزد تا بدق ادا نکند و تا قوت بسبب بسیاری استفراغ ضعیف نشود اندرین
بیماری پای مقاومت قائم خواهد داشت و مادام که قوت بر جای باشد از درازی
مدت بیماری نباید اندیشید و آنجا که حرارت قوی باشد قرص کافور دادن صواب باشد
لیکن ترکیب قرص از چیزهای سرد و تر باید کرد چون مغز تخم خیار و بادرنگ و تخم خربزه
هندی و تخم کدوی شیرین و تخم خشخاش و تخم کوک و مغز بادام و کتیرا و غذا نیز باید که میل
بسردی دارد و چیزی باید که عفونت کمتر پذیرد چون زیره باوغوره باو اندر همه ترشیها کنند
هرگاهیکه نیز مثل کدو و اسفاناخ از بهر آنکه کدو و اسفاناخ سرد تر است اگرچه نازک است
بسیار عفونت پذیرد و ترشی ها مانع عفونت گردد.

اندر شناختن تپهای وبائی و علامت و علاج آن اما باید دانست که معنی
وبا برگشتن هوا باشد همچنانکه آب اندر آبدان دیر بماند طبع او بگردد یا آنکه چیزی از قوت
به نباتهای بد از زمین بد باوی بیامیزد و طبعی او از حال خویش بگردد و عفونت پذیرد
هوا نیز بسبب آنکه اندر میان دره ها و مغاکها دیر بماند یا بسبب دخانها و

بخار ہاے بدکہ باوے آمیختہ شود وحرکت بادہاے خوش کہ عادت بدو نرسد وادر اجلباند
طبیعت بگردد وعفونت پذیرد وگاہ باشد کہ بادہاے بسیار آید زمین ہاے بدو از
گورستان ہا ومجاریت ہا وبخار ہاے بدان موضع دیگر رساند وہوار اید کنند وگاہ باشد
کہ اندر باطن زمین بخار ہاے بد تولد کنند وظاہر برآید ومضرت آن اندر آب وہوا پدید آید
وہر گاہیکہ ہوا بہ سببے ازین اسباب کہ مذکور شدہ بگردد وبا تولد کند از بہر آنکہ بہیچ چیز با روح
جانوران آمیختہ تراز ہوا است ہر گاہیکہ ہوا بد شود بیماری جانوران ومرگ ایشان پدید آید
وبدین سبب است کہ جانوران حس لطیف خطاف کہ بپارسی پرستگ خوانند وتعلق
چون ہواے ولایت بد شود از انجا بگریزد واندر ہواے تر بیشتر باشد کہ اندر ہواے
خشک وبدین سبب است کہ اندر تابستان گرم وخشک وبا کمتر باشد وہر بیماری
کہ اندر وے ماند بدتر باشد تا زود ہلاک شود یا رنج بسیار کشند بہترین سامان آن بود کہ
ہر فصلے از وے بطبع خویش گذرد چنانکہ اندر فصل خریف ہوا سخت گرم وسرد نباشد
وباران معتدل بارد واندر فصل زمستان سرما وباران جید نباشد فصل بہار
بغایت اعتدال باشد وبے باران چند معتدل نباشد وبے سرما وباران کہ عادت
ہر موضع است نباشد ہر گاہیکہ فصلہاے سال برین گونہ باشد وبا نبود وبیماری
کمتر باشد باید دانست ہر گاہیکہ وبا پدید آید ہواے خانہ بہتر از ہواے صحرا باشد
وتا اندر تن خلط بد نباشد ہواے فاسد در وے اثر نکند لیکن اگر شخصے باشد کہ جماع
بسیار کند یا ہر روز بگرمابہ شود مسام او بدان سبب کشادہ گردد اگرچہ اندر تن او خلط
فاسد نباشد ہواے بد بمسام او باز رسد واخلاط او تباہ شود وہواے میوہ ہای ونباتہا
را تباہ کند چون جانوران از ان میوہ ہا ونباتہا بخورند اثر در ایشان شود واز گوشت
ایشان کہ انسان خورند مضرت در تن ایشان رسد وحالت بیشتر در اوقات آخر تابستان
وفصل خزان افتد وہر گاہیکہ در اول فصل خریف وماہ ایلول در شبہا کہ ستارگان





